الشعر کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح

بعنوان علام الغیوب ذوو العلوم بسیار تمیز شعور از نظم و اقسام منظوم فقرات رسائل اثبت جمعه علم عروض و قافیه عجمی

هدیهٔ رضا

پیشه ۱۳۰۵ھ

مولفه جناب مولوی سید سجاد حسین صاحب تحصیلدار متخلص به تحقیق امروهی حسب اجازت مولف

در مطبع اخبار آصفی واقع حیدرآباد دکن مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

تضمین مصرعه از قصاید بحر کامل بیکران محامد ناظمیکه اسباب اصول و ارکانش
اوتاد بیت زمین و آسمان بستاو فواصل وامر و نواهیش اوزان عروض کفر و
ایمان از شعرائے عقول بلغائے فحول عرب و عجم محال و تضمین ارکان فردے
از افراد بحر مدید بے پایان قدرت کامله صانعیکه اصول منظوم سما و ارض
با وجود تضمین رباعی عناصر اربعه سالمه از زحاف ست و روی مطلق قافیه
نظم مصنوعاتش غیر مقید بوصل و خلل و حیلے بلا خلاف از مقطعان اوهام فصحا
دوے الافهام عالم محال خیال با این همه نظمیکه از دُرر حمدش خالی منثور از موزون بیت
عاری [illegible] نثریکه از جواهر مدحش حالی منظوم لآلی متلالی در تقطیع این بحر عمیق
بحر عجز دشوار غواصان کامل را بعاجزی اقرار المولفه مثنوے

حرف لا احصی مجال وصف تو	الا ما اثنیت حال وصف تو
عجز ما از وصف تو آن وصف ماست	وصف تو در وصف ما کی گشت راست
لا تعد نعمائک یا ذا الجلال	لا یؤدی شکرک منا بحال

و تسبیغ توصیف مدایح امی بلیغیکه با کلام فیض نظام مقفی و مسجعش قافیهٔ قافیه
سنجان سحبان بیان تنگ است و تکمیل تعریف مناقب فصیحیکه مضمون بیت
رسالت بتشریحش بر ناطق رصانت منکشف میگردد از نشیبان بلاغت نشان
سر زبان غیر ممکن بیکیان استیعاب مدحش غیر متصور الا از خالق انس و جان
نام پاکش روی نظم کونین نفاذ دیوانش تا تسمیع قافیه دارین مثمن افلاک از
تقطیعش مبین مسبع زمین از مصرعه وجودش مزین نثر فیض وجودش باعث
نظم عالم نظم وجود فیضش سبب نثر درر نیم نظم نظم از نعتش لایق نثر لآلی
و نثر نثر از وصفش فایق تربیت ابروی شاهد بی مثالی مربع چار یار کبار
از صنعت تردیف و تجنیس مزین و رباعی آل عبای اطهارش از مصرعهٔ وجودش

مخمس مشتمین لمولفه مثنوی

سم نورش کرده آدم را سجود	نظم عالم را از او گشته وجود
وصف صافش گشت لولا بالیقین	ذات پاکش رحمة للعالمین
	مهر دوشش ختم ختم المرسلین

بد نبی و آدم اندر ماء و طین / گرد نعلش زینِ عینِ حورِ عین

خاک پایش پایه مر چرخ برین / کحل چشمش سرمهٔ ما زاغ شد

سیر علیش حور عین و باغ شد / تاج فرقش تا بفرق عرش بود

باج تاجش حمله عرش و فرش بود / هست جامع مر صفات انبیا

هست بهتر از همه بعد از خدا / گر شود هر موی تن را صد زبان

نی شود وصفی ز اوصافش بیان / او محمد خالقش مداح شد

کشتی کونین را ملاح شد / صلِّ یا ربّ علیه دائما

ما بقی هذا الزمانُ قائما / رحمت خود را فرست ای کردگار

تا بماند گردش این روزگار / بر حبیب خویش و هم بر آل او

بر همه اصحاب فرخ فال او / خاص بر آن چار یار با صفا

گشته زیشان دین احمد پر ضیا

اما بعد میگوید عاصی پر از معاصی سراپا زین و شین نحیف سخاوت حسین بن سید منور حسین امروهوی غفر الله ذنوبه و ذنوب والدیه و احسن الیهما و الیه که این رساله چند اوراقی در عروض و قوافی بضرورت اتفاقی از چند کتب معتبره این فن مثل عروض سیفی و حدائق البلاغت و مخزن الفواید و رساله مرآت القوافی

وچار شربت و تقویت الشعرا و مجمع الصنائع و کافل العروض و چهار گلزار
و رسالهٔ عبد الواسع و رسالهٔ معراج العروض مشمولهٔ غیاث اللغات وغیرها
انتخاب نموده تالیف نمودم و برای تسهیل تفهیم صغار و کبار و تسریع
تفتیش بحور اشعار اکثر مضامین بطور اختصار در سلک جدول کشیدم و حتی
الوسع بحور مروجه عجم در قلزم تحریر آوردم و درین تالیف بجز نقل مضامین و
فواید از کتب معتبره چیزی تصرف خود ننموده ام الا باجمال و تفصیل و راه
تغیر و تبدل نه پیموده مگر بایراد تمثیل و چونکه علت غائی از تالیفش تحائف
و تهادی نزد فهیم ذکی و ذهین نقی لیق سعادت دثار و سعید لیاقت شعار
سباق میدان فراست و ذکاوت فارس مضمار فطانت و لطافت طالب
علوم نقلیه راغب فنون عقلیه عین انسان عینیت و انسان عین انسانیت
مهر سپهر مودت ماه سماء مروت مجمع صفات حمیده منبع اخلاق پسندیده
غواص دریای طویل نکات خفیه شنا و ربحر عمیق مسایل نظریه مورد افضال
حضرت رحمان محمد علی رضا خان حفظه الله تعالی عن حوادث الزمان
و رزقه کل نعمة و خیر فی الدارین بحرمة نبی الحرمین لمؤلفه قطعه

جبینش مطلع انوار خوبی	رخش خورشید اوج بیمثالی

دعا گویم بضمن نظم حافظ	که عمرش باد صد سال هلالی
بهر منزل که رو آرد خدایا	نگهدارش بحفظ لایزالی

مقصود قلبی و مخطور دلیست به هدیه رضائیه نام نهادم و به گلزار رسے رضائے
که لقب تاریخیست ملقب ساختم و مضمونش را بر مقدمه و دو باب و خاتمه
انقسام دادم امید از ناظران عیب پوش خیر نیوش و ماهران اصلاح کوش
خطا فراموش آنکه اگر بجائے خطا و زلل ملاحظه فرمایند بذیل عفو بپوشند
و به اصلاحش کوشند و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر

مقدمه شعر در لغت دانستن و دریافتن ست و در اصطلاح شعر کلامیست
موزون و مقفی بشرطیکه قایل قصد موزونیت آن کرده باشد پس کلام ناموزون
و موزون غیر مقفی و مقفی ناموزون و موزون مقفی بلا قصد قایل موزونیت
آن شعر نباشد لهذا شاعر را بدو علم حاجت افتاد یکی علم عروض که موزونیت
و غیر موزونیت شعر بدان منکشف میشود و این علم میزان اشعار است
دوم علم قافیه که انعقاد شعر منحصر بر واقفیت اوست چنانچه بیان هر دو علم
در دو باب کرده می آید و اول کسیکه شعر گفته آدم علیه السلام ست و شعر بر
ده قسم ست - ۱ فرد و ۲ رباعی و ۳ قطعه و ۴ مثنوی و ۵ غزل و ۶ قصیده و ۷ تشبیب

و ترجیع و مسمط و مستزاد و تعریف اقسام او و اقسام اقسام مع امثال در خاتمه
بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالے باب اوّل در عروض و آن مشتمل
بر هفت فصل است فصل اول در تعریف عروض و اوزان آنکه بحور اند و اجزای
آنها که اصول آنهاست عروض علمیست که جمله اشعار بر آن معروض کرده میشود و بآن
معرفت موزون آن سنجیده می آید تا موزون از ناموزون جدا گردد موجدش خلیل
بن احمد بصریست و موضوعش شعر و اوزان معرّفه اشعار را بحور نامند
لاشتمالها علی درر المضامین کالبحر و بحور نزد متقدمین نوزده است یعنی
متاخرین یازده دیگر اختراع کرده اند بیان اینها عنقریب خواهد شد الفاظی
را که بحور معینه در آنها منتظم ساخته اند ارکان و افاعیل و تفاعیل نامند
الفاظ مذکوره نزد اکثر هشت است و نزد بعضی ده است و کلماتیکه ارکان از آنها
مرکب اند اصول خوانند و آنها منحصر در سه چیز است سبب و وتد و فاصله
و هر یکے بر دو قسم است سبب خفیف سبب ثقیل و تد مجموع و تد مفروق
فاصله صغری فاصله کبری تعریف و مثال اقسام ششگانه اصول ثلثه ازین جدول باید فهمید

تعداد	نام قسم اصل	تعریف لغوی	تعریف اصطلاحی	امثله
۱	سبب خفیف	سبب بمعنی ریسمان است خفیف بمعنی سبک	کلمهٔ دو حرفی که حرف اولش متحرک و ثانی ساکن باشد	چون کلمهٔ از و جز و کم

۲	سبب ثقیل	ثقیل بمعنی گران	کلمهٔ دو حرفی که هر دو حرفش متحرک باشند	چون لفظ سَرِ و رخِ در حالت اضافت و کلمهٔ آرِ
۳	وتد مقرون و مجموع	وتد بمعنی میخ و مقرون بمعنی بهم پیوسته	کلمهٔ سه حرفی را گویند که دو حرف اولش متحرک باشند و حرف آخر ساکن	چون کلمهٔ صفا و وفا و لفظ علی
۴	وتد مفروق	مفروق بمعنی جدا کرده شده	کلمهٔ سه حرفی را گویند که حرف اول و آخرش متحرک باشند و حرف میانه ساکن	چون اَهلِ و کوی تحت در اضافت و کلمهٔ راسِ مجرور بلا تنوین
۵	فاصلهٔ صغری	فاصله بمعنی ستون و صغری بمعنی خورد	کلمهٔ چهار حرفی که سه حروف اولش متحرک باشند و حرف آخر ساکن	چون لفظ بکسی و قدمی و کلمهٔ جبلٌ به تنوین
۶	فاصلهٔ کبری	کبری بمعنی بزرگ	کلمهٔ پنج حرفی که چهار حرف اولش متحرک بوده و آخر ساکن	چون نگذری و نگری و کلمهٔ سمکةٌ به تنوین

بعضی فاصله را از اصول نمیگویند فاصلهٔ صغری را مرکب از سبب ثقیل و سبب خفیف می شمارند و ترکیب فاصلهٔ کبری از سبب ثقیل و وتد مقرون میدانند

مثال مجموع اقسام اصول هشتگانه که در عربی لم ار علی راس جبل شگفته گشت آب
و در فارسی این دو مصرعه که ع از سر کوی وفا قدمی نگذاری تا
جز رخ اهل صفا بکسی ننگری تا از اجتماع هرسه امثله اقسام هر
اصل مندرجه جدول پیدا است چون اصول ارکان مع اقسام معلوم شد
پس ارکان هشتگانه اتفاقیه که درین اشعار مذکور اند باید دریافت نظم

چون بود ترکیب این ارکان بهم	هشت وزن آید برون نی بیش و کم
فاعلن مستفعلن شد بعد ازان	فاعلاتن با مفاعیلن بدان
پس فعولن با مفاعلتن بیار	هفتمین متفاعلن دان در شمار
ساز مفعولات را هشتم تمام	با تو گویم اصل اوزان والسلام

و دو دیگر که فاع لاتن و مس تفع لن منفصل اند نزد اکثر داخل در فاعلاتن
و مستفعلن متصل است و فرق اعتباریست چه باعتبار ترکیب از وتد مفروق
و دو سبب خفیف در بحر مجتث و خفیف و مضارع آیند
و باعتبار ترکیب آن از وتد مقرون و دو سبب خفیف
بجور دیگر و ارکان عشرهٔ مذکوره بعضی خماسی اند و بعضی سباعی و نیز
بعضی از انها از سه جزو مرکب اند و بعضی از دو چنانچه ازین جدول روشن است

[illegible]	نام رکن	قسم رکن باعتبار حروف	[illegible]	بیان اصول که از انها مرکب است	کیفیت ضروریه
۱	فعولن	خماسی	۱	وتد مقرون و سبب خفیف	خماسی است اینکه پنج حرف دارد
۲	فاعلن	″	۲	″	بتشریح صدر
۳	مفاعیلن	سباعی	۳	وتد مجموع و دو سبب خفیف	سباعی باعتبار هفت حرف
۴	فاعلاتن	″	۴	″	ایضاً
۵	مستفعلن	″	۳	″	ایضاً
۶	متفاعلن	″	۴	وتد مجموع و یک فاصله صغری	ایضاً
۷	مفاعلتن	″	۲	″	ایضاً
۸	مفعولات	″	۳	دو سبب خفیف و یک وتد مفروق	این هشت ارکان اتفاقی اند
۹	مس تفع لن	″	۳	″	این نزد بعضی است و مختص به بحر خفیف و مجتث
۱۰	فاع لاتن	″	۳	″	نزد بعضی مختص بحر مضارع

بدانکه بحور نوزده گانه متفق علیها که اسامی آنها درین قطعه مجتمع است قطعه

بحر خفیف و رمل منسرح و دگر مجتث ــ بسیط و وافر و کامل هزج طویل و مدید

مشاکل و متقارب سریع و مقتضب بسیط	[illegible]	مضارع و متدارک قریب و نیز جدید

بعضے از اینها از تکرار یک رکن حاصل میشود و بعضے از تکرار دو رکن و اول را بحور مفرده و ثانی را بحور مرکبه گویند و ارکان بیت زیاده از هشت و کم از دو نمیباشد بیتیکه هشت رکن داشته باشد آنرا مثمن گویند و بیتیکه شش رکن دارد مسدس و علی هذا مربع و مثنی لیکن بیت مربع در فارسی کم آید و مثنی هرگز نیامده مگر در عربی و اگر مثمن ارکان کم نموده مسدس نمایند آنرا مجزو خوانند منجمله بحور نوزده بحر خفیف و سریع مسدس الاصل اند مثمن نمایند و بحر طویل بالعکس و نیز بحریکه ارکانش از تغیر محفوظ و سلامت ماند آنرا سالم گویند و بحریکه در ارکانش تغیر شده باشد آنرا مزاحف نامند و آن تغیر را ازحاف خوانند چنانچه تفصیل این در فصل زحافات خواهد آمد تعداد و نام بحور و وجه تسمیه و تعداد ارکان مکرره بحور مذکوره وغیره ازین جدول ظاهر و هویدا است -

نمبر شمار	نام بحر	وجه تسمیه	تعداد ارکان	ارکان مکرره	تعداد تکرار	کیفیت مخصوصه
۱	طویل	باعتبار اینکه مثمن الاصل است و مسدس مجزو نیامده از همه دراز است و طویل بمعنے دراز	۲	فعولن مفاعیلن	چهار بار	مرکب و این بحر مخصوص عرب است

[illegible]	[illegible]	وجه تسمیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کیفیت ضروریه
۲	مدید	بسبب اینکه کشیده شده است یا باینکه دو سبب اطراف ارکان سباعیت کشیده شده اند باین اسم نامیده شد چه مد در لغت کشیدن است	۲	فاعلاتن فاعلن	۸ بار	ایضاً
۳	بسیط	بسط در لغت گسترانیدن است چون در ابتدا ارکان سباعی سباب گسترانیده شده است باین اسم موسوم شد	۲	مستفعلن فاعلن	۸ بار	ایضاً
۴	وافر	باینکه درین بحر ارکان زیاده و وافر است یا باینکه اشعار عرب درین بسیار است باین نامیده شد	۱	مفاعلتن	۶ بار	مفرد و مخصوص عرب
۵	کامل	باعتبار اینکه چنانچه در دایره موضوع شده است همچنان است بکامل نامیده شد	۱	متفاعلن	۶ بار	ایضاً

تعداد بحور	نام بحور	وجه تسمیه	تعداد ارکان اصلی	تفصیل ارکان اصلی	تعداد ارکان در بیت	کیفیت ضرور[illegible]
۶	هزج	هزج در لغت آواز خوش آینده است چون اشعار درین بحر بخوش آوازی خوانده میشوند باین اسم موسوم شد	۱	مفاعیلن	۸ بار	مفرد و مشترک میان عرب و عجم
۷	رجز	رجز در لغت بمعنی اضطراب است چون درین بحر اشعار فخریه وقت معرکه حین اضطراب خوانده میشوند باین موسوم شد	۱	مستفعلن	۸ بار	مفرد و مشترک میان عرب و عجم
۸	رمل	در لغت بمعنی بافتن است تا آنکه درین بحر اسباب را با اوتاد بافته اند یا باینکه رمل نام سرودیست و درین بحر اکثر سرود میشود باین نامیده شد	۱	فاعلاتن	۸ بار	ایضاً
۹	سریع	باعتبار اینکه بباعث کثرت اسباب درین بحر اشعار بسرعت روی	۲	مستفعلن مستفعلن مفعولات	۶ بار	مرکب و مشترک

[illegible]	اسماء بحور	وجه تسمیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		خوانده می‌شود باین موسوم شد				
۱۰	منسرح	چونکه منسرح در لغت بمعنی آسان است و درین بحر نیز اشعار بسبب تقدم اسباب بر اوتاد بآسانی گفته میشود باین موسوم شد	۲	مستفعلن مفعولات	هم با	ایضاً
۱۱	خفیف	زیرا که بیشتر این بحر مسدس آید مثمن نباید مگر شاذ باسم خفیف که بمعنی سبک است موسوم گردید	۳	فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن	هم با	ایضاً
۱۲	مضارع	مضارع بمعنی مشابه است بانکه این بحر با بحر هزج در تقدم اوتاد بر اسباب مشابه و مانند است باین اسم موسوم کردند۔	۲	مفاعیلن فاع لاتن	هم با	ایضاً
۱۳	مقتضب	اقتضاب بمعنی بریدن است بلحاظ اینکه این بحر از منسرح بریده شده است	۲	مفعولات مستفعلن	هم با	ایضاً

شمار بحور	اسامی بحور	وجه تسمیه	تعداد رکن مکرر	تفصیل ارکان مکرر	تعداد تکرار ارکان	کیفیت ضروریه
		زیرا که ارکان هر دو متحد اند اختلاف در ترتیب است باین اسم نامیده شد				
۱۴	مجتث	اجتثاث در لغت از بیخ بر کندن است چون این بحر را از بحر خفیف بر کنده اند باین موسوم شد چرا که هر دو بحر در ارکان متحد اند و در ترتیب تعداد ارکان مختلف کما لا یخفی ـ	۲	مس تفع لن فاعلاتن	۴ بار	ایضاً
۱۵	متقارب	چونکه درین بحر اوتاد با اسباب نزدیک و قرین اند باین اسم موسوم گشت ـ	۱	فعولن	۸ بار	هر دو مستعمل گشت
۱۶	متدارک	مدارک در لغت بمعنی دریافتن و پیوستن است و درین بحر اسباب	۱	فاعلن	۸ بار	ایضاً

[illegible]	اسمای بحور	وجه تسمیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		با او تا دیو پیوسته از و آنها را دریافته لهذا بابن اسم موسوم کردند				
۱۷	قریب	باعتبار اینکه بحر مضارع قریب است یا باینکه بعد خلیل بن احمد بزمان قریب مولانا یوسف عروضی این بحر را وضع کرده باین نام شد	۲	مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن	۲ بار	مرکب و مختص بعجم
۱۸	جدید و غریب	جدید بلغت بمعنی نو پیدا است و این بحر نیز نو پیدا است که بعد خلیل بزرجمهر پیدا کرده این را غریب نیز گویند بوجه مذکور	۳	فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن	۲ بار	ایضاً
۱۹	مشاکل	مشاکل بمعنی همشکل و مشابه چون این بحر با بحر قریب مشاکلت دارد باعتبار اینکه هر دو در ارکان متحد اند	۳	فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن	۲ بار	ایضاً

تعداد بحور	اسامی بحور	وجه تسمیه	تعداد ارکان بحور	تفصیل ارکان	تعداد تکرار ارکان	[illegible]
		اختلاف در ترتیب است باین نام نامند۔				

و یازده بحور دیگر که بعضی از متاخرین عروضیان پارسی مثل بهرامی و سرخسی و بزرجمهر قسمی اختراع نموده اند چون عند التامل در بحور مذکوره مندرج اند و نغوی از آنها پیدا چنانچه عمیق معکوس مدید است و عریض مقلوب طویل و علی هذا القیاس و اکثر آن تفصیل آنها نپرداخته اند حال آنها مختصراً بیان کرده میشود چنانچه از این جدول هویدا است۔

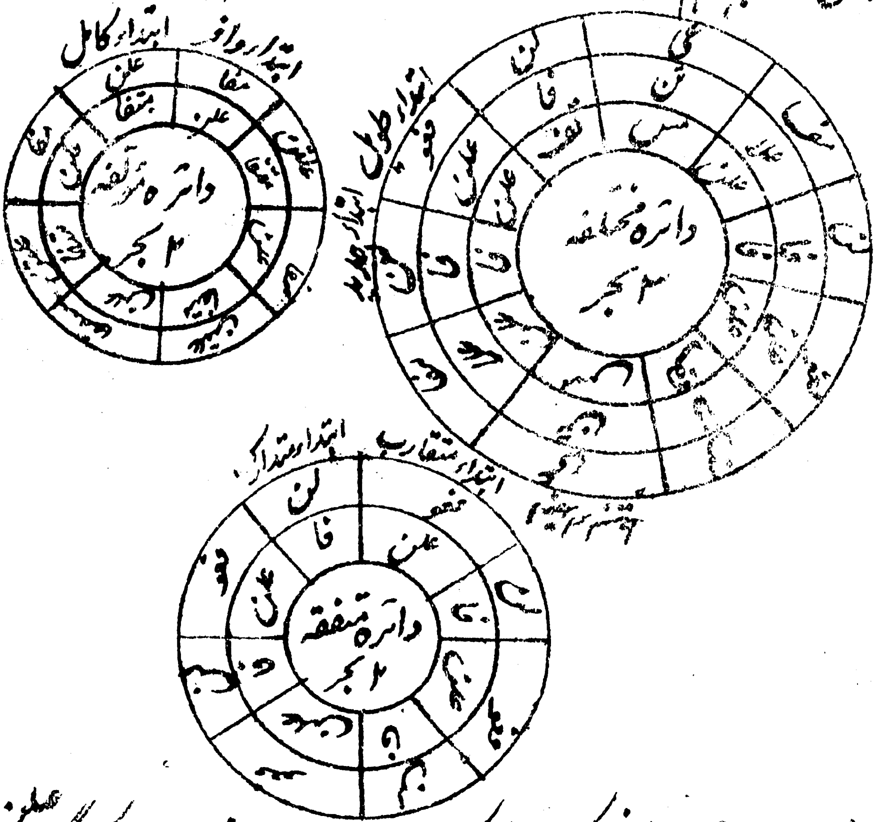
تعداد بحور	نام بحور	تفصیل ارکان بحور	تعداد تکرار
۱	عریض	مفاعیلن فعولن	۴ بار
۲	عمیق	فاعلن فاعلاتن	۴ بار
۳	صریم	مفاعیلن فاعلاتن فاعلاتن	۲ بار
۴	کبیر	مفعولات مفعولات مستفعلن	۲ بار
۵	بدیل	مستفعلن مستفعلن فاعلاتن	۲ بار

[illegible]	تفصیل ارکان بحور	[illegible]	[illegible]
٢ بار	فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن	قلیب	٦
٢ بار	مفعولات مستفعلن مفعولات	حمید	٧
٢ بار	مستفعلن فاعلاتن مستفعلن	صغیر	٨
٢ بار	فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن	اصم	٩
٢ بار	مستفعلن مفعولات مفعولات	سلیم	١٠
٢ بار	فاعلاتن مستفعلن مستفعلن	حمیم	١١

فصل دوم در بیان تفکیک بحور نوزده از دوائر خمسهٔ مقرره باید دانست که بعضی از بحور متفق علیها از بعضی دیگر باعتبار تقدیم و تاخیر ارکان عشره و لحاظ تقابل حرکات و سکنات قطع نظر از خصوصیات حرکات علیحده و منفک میشوند و خلیل ابن احمد و تابعان او برائے سهولت تفهیم این انفکاک پنج دائره وضع کرده بودند و باسم مناسب موسوم نمودند چنانچه بحر طویل و مدید و بسیط از یکدائره مختلفه منفک میشوند باین طور که اگر فعولن چهار بار بر خط دائره نویسی و از فعولن شروع نمائی

و بر مفاعیلن ختم کنی و گوئی فعولن مفاعیلن چهار بار بحر طویل باشد و اگر
از لن آغاز نمائی و بر فعو تمام سازی و گوئی لن مفاعی لن فعو چهار
بار بر وزن چهار فاعلاتن فاعلن شود که بحر مدید است و اگر از عیلن
آغاز نمائی و بر مفا تمام سازی و گوئی عیلن فعولن مفا چهار بار
بر وزن چهار مستفعلن فاعلن شود که بحر بسیط است و این دائره را
مختلفه از ان گویند که ارکان بحور این دائره مختلف از بعضی خماسی و
بعضی رباعی و بحر وافر و کامل از یک دائره که مؤتلفه نام دارد مستخرج شوند
چه اگر هشت مفاعلتن بر خط دائره نویسی و از مفا شروع کنی بحر وافر باشد
و اگر از علتن آغاز کنی و گوئی که علتن مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن مفا
بر وزن چهار متفاعلن شود که بحر کامل است و این دائره را باعتبار الفت
و اتفاق ارکان مؤتلفه نام نهادند و بحر متدارک و متقارب منفک از
یک دائره است زیرا که چون چهار فعولن بر خط دائره ارقام نمائی و
از فعو آغاز سازی و فعولن چهار بار گوئی بحر متقارب باشد و اگر
از لن آغاز سازی و گوئی که لن فعو لن فعو لن فعو لن فعو بر وزن چهار
فاعلن باشد که بحر متدارک است و این دائره را متفقه باعتبار اتفاق ارکان

بحور این دائره که همه خماسی اند و مرکب از وتد مجموع و سبب خفیف نامیدند
و بعضی مشتبهه هم گویند صورت دوائر ثلثه مذکوره اینست -

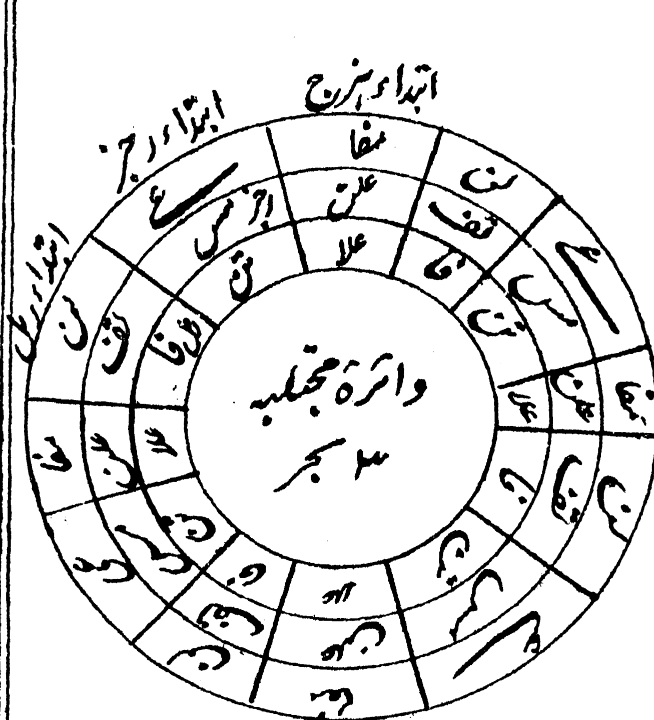


و بحر هزج و رجز و رمل منفک از یک دایره است باینصورت که اگر مفاعیلن
را چهار بار بخط دائره نویسی و از مفا آغاز کنی بحر هزج باشد و اگر از عیلن
شروع نمائی و گوئی عیلن مفاعیلن مفا دو بار بر وزن چهار مستفعلن شود
که اصل بحر رجز است و اگر از لن آغاز کنی و گوئی لن مفاعی لن مفاعی لن
مفاعی لن وزن چهار فاعلاتن گردد که بحر رمل است و این دائره را مجتلبه
بفتح لام از ان گویند که این سه بحر را از بحور دایرهٔ مختلفه گرفته اند

مفاعیلن را از طویل و مستفعلن را از بسیط و فاعلاتن را از مدید و

اجتلاب در لغت چیزے از جائی بجائے بردن ست و عجم این دائرہ را

موتلفہ نامیدہ اند بسبب الفت ارکان باہمدیگر صورت دائرہ اینست ۔



و شش بحر کہ سریع و منسرح و خفیف و مضارع و مقتضب و مجتث اند و قتیکہ مسدس یعنی شش ارکان داشتہ باشند از یکدائرہ مشتبہہ بیرون می آیند چراکہ اگر مستفعلن

مستفعلن مفعولات کہ بحر سریع ست برخط دائرہ و از مستفعلن دوم آغاز

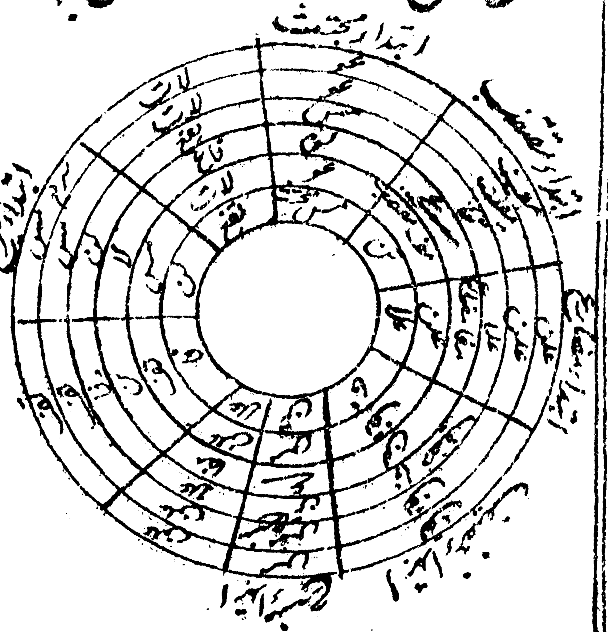
و بر اول تمام کنی و گوئی مستفعلن مفعولات مستفعلن بحر منسرح باشد و از تفعلن

مستفعلن دوم آغاز کنی و بر مس آن تمام نمائی تفعلن مفعولات مس ۔

تفعلن مس بروزن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن شود کہ بحر خفیف ست و اگر

از علن مستفعلن دوم شروع سازی و بر مستف او تمام کنی و گوئی علن مفعولات

ستفعلن بروزن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن گردد که بحر مضارع است
واگر از مفعولات شروع کنی و بر مستفعلن دوم تمام سازی و مفعولات مستفعلن
مستفعلن گوئی بحر مقتضب باشد واگر از عولات شروع کنی و بر مفا تمام
سازی وگوئی عوالات مس تفعلن مف بروزن مستفعلن فاعلاتن
فاعلاتن شود که بحر مجتث است این دایره را مشتبهه ازان گویند
که مس تفع لن و فاع لاتن منفصل که مرکب از وتد مفروق و دو
سبب خفیف اند مستفعلن و فاعلاتن که مرکب از دو سبب خفیف
و وتد مجموع اند اشتباه دارند چه اول وثانی بحر مجتث و خفیف
و مضارع تعلق دارد و ثالث و رابع بحور دیگر و بعضی این فرق
را اعتبار می دانند لهذا
هشت رکن قرار داده‌اند
چنانکه در بیان ارکان
گذشت صورت دائره
اینست این دایره خمسه
موافق عروض سیفی



نوشته شده است شانزده بحر بحر قریب وجدید ومشاکل از دوایر
مذکوره به تفصیلی که گذشت بیرون می آیند وسه بحور مذکوره باقی ماند
اگرچه صاحب تقویت الشعرا طریقه استخراج هر سه بحور مذکوره هم از
دایره مشتبهه نوشته است مگر صورت دایره که شش بحور سابقه مع اینها
ست مذکوره می بر آیند ثبت نکرده بخیت صورت دایره که نه بحور
ازان بر می آیند برای تسهیل تفهیم طالبان تجویز نموده منقش میسازد
تا عروس مراد بکمال حسن ورعنائی بر کرسی زیبائی جلوه نماید و طریق
استخراج بحور سته مذکوره گذشته وبحور ثلثه مذکوره باقی مانده بدین طور بیرون
می آیند که اگر از تفعلن مستفعلن اول شروع نمائی و بر مس او ختم کنی و گوئی
تفعلن مستفعلن مفعولات مس بر وزن فاعلاتن فاعلاتن مس تفع لن
باشد که بحر جدید است و اگر از علن مستفعلن اول این ابتدا سازی و بر مستفعلن
او ختم کنی و گوئی علن مستفعلن مفعولات مستف بر وزن مفاعیلن مفاعیلن
فاعلاتن باشد که بحر قریب است و اگر از لات شروع کنی و بر مفعو تمام
ولات مستفعلن مستفعلن مفعو گوئی بر وزن فاع لاتن مفاعیلن مفاعیلن
باشد که بحر مشاکل است صورت دایره اینست -

اگرچه صاحب غیاث اللغات دایره مشتبهه چنان ثبت نموده که از ان
بحر مضارع و مقتضب و مجتث و منسرح بر می آیند و یک دایره منتزعه مخترعه
متاخرین افزوده که ازان بحر مشاکل و سریع و جدید و خفیف و قریب منفک
میشوند لیکن ازین دایره بحور مذکوره سالم نمی آیند بلکه همه مزاحف
مستخرج میشوند لهذا ان طریق غیر سالم را گذاشته طریق سالم اختیار نمودم

فصل سوم در وجه تسمیه بیت و مصرع و اجزاے آن بدانکه بیت در لغت

ابتدا و ضرب آید آن را حشو خوانند چنانکه شاعرے در نظم آورده ۵

اوّل از مصراع اول صدر دان ٭ آخرش میدان عروض ای کاردان ٭

اول از مصراع ثانی ابتداست ٭ ضرب باشد آنکه اندر انتهاست ٭ هرچه باشد

درمیان این چهار ٭ حشو میدان از عروض ای هوشیار ٭ پس در بیت

مثمن صدر و ابتدا و عروض و ضرب یک یک باشد و حشو چهار و در مسدس حشو دو

و در بیت مربع حشو نباشد و در مثنی بجز صدر و ابتدا نباشد چنانچه وجه

تسمیه و تعداد هر یک از اجزاے خمسه مذکوره در هر قسم از اقسام اربعه بیت

یعنی مثمن و مسدس و مربع و مثنی از این جدول ظاهر است ـ

[illegible]	[illegible]	[illegible]	وجه تسمیه	تعداد هر یک در اقسام اربعه بیت			
				مثمن	مسدس	مربع	مثنی
۱	صدر	رکن اول از مصراع اول	باعتبار اولیت و صدارت آن	یک	یک	یک	یک
۲	ابتدا	رکن اول از مصراع ثانی	باعتبار ابتداے مصراع ثانی از و	یک	یک	یک	یک
۳	عروض	رکن آخر مصراع اول	عروض در لغت بمعنی ستون خیمه است چون این رکن هم ستون بیت است که بدون آن قیام بیت و وزن او معلوم نمیشود و باین اسم موسوم کردند	یک	یک	یک	۰

ابتدا و ضرب آید آن را حشو خوانند چنانکه شاعرے در نظم آورده

اول از مصراع اول صدر دان ٭ آخرش میدان عروض ای کاردان ٭

اول از مصراع ثانی ابتداست ٭ ضرب باشد آنکه اندر انتهاست ٭ هرچه باشد

درمیان این چهار ٭ حشو میدان از عروض ای هوشیار ٭ پس در بیت

مثمن صدر و ابتدا و عروض و ضرب یک یک باشد و حشو چهار و در مسدس حشو دو

و در بیت مربع حشو نباشد و در مثنی بجز صدر و ابتدا نباشد چنانچه وجه

تسمیه و تعداد هریک از اجزائے خمسه مذکوره در هر قسم از اقسام اربعه بیت

یعنے مثمن و مسدس و غیرها ازین جدول ظاهر است -

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تعداد هریک در اقسام اربعه بیت			
				مثمن	مسدس	مربع	مثنی
۱	صدر	رکن اول مصراع اول	باعتبار اولیت و صدارت آن	یک	یک	یک	یک
۲	ابتدا	رکن اول مصراع ثانی	باعتبار ابتدائے مصراع ثانی از و	یک	یک	یک	یک
۳	عروض	رکن آخر مصراع اول	عروض در لغت بمعنی ستون خیمه است چون این رکن هم ستون بیت است که بدون آن قیام بیت و وزن او معلوم نمیشود باین اسم موسوم کردند	یک	یک	یک	

[illegible]	نام ارکان	تعریف	وجه تسمیه	تعداد هریک در اقسام اربعه بیت			
				مثمن	مسدس	مربع	مثنی
۴	ضرب	رکن آخر مصراع ثانی	باعتبار اینکه مثل عروض است چه ضرب در لغت بمعنی مثل است	یک	یک	یک	۰
۵	حشو	هر رکن که میان صدر و عروض و میان ابتدا و ضرب باشد	حشو در لغت بمعنی آگنده و پنبه باشد است چون میان دیگر ارکان واقع میشود باین اسم موسوم کردند۔	چهار	دو	۰	۰

فصل چهارم در تقطیع و معرفت موزونیت و ناموزونیت بیت بدانکه تقطیع در لغت پاره پاره کردن است و در اصطلاح عروضیان عبارتست از برابر نمودن اجزاے بیت بارکان بحریکه آن بیت در آن بحر از بحور مذکوره باشد بطوریکه متحرک مقابل متحرک و ساکن مقابل ساکن افتد بلالحاظ خصوصیت حروف و حرکات از ضمه و فتحه و کسره مثلاً لفظ آلهی بروزن فعولن ست و بلبل بروزن فعلن و رضاجستن بروزن مفاعیلن پس در تقطیع هر بیتیکه بوزن ارکان بحری از بحور درست باشد موزون ست و اگر درست نباشد ناموزون پس بحور مذکوره میزان اشعار اند و ارکان آنها اوزان و ابیات و اشعار موزون و سنجیده و تقطیع سنجیده و در تقطیع مذکور حروف ملفوظه معتبر اند نه مکتوبه

ازاین جہت جایز است کہ حروف یکمصراع زیادہ از حروف مصراع دیگر باشند وہردو مصراع ہموزن بود چنانچہ درین بیت شعر نشست سر در اہل کرم مجلس خاص دو خوان ست خوان دوست خوان خواست خوان چہ خوان کہ نخواست در مصراع اول بست و دو حرف ست و در مصراع دوم چہل و ست حرف و نیز در تقطیع بعض حروف ساکنہ متحرک شوند و بعض ساقط و بعضے ہمچنان ساکن معتبر باشند پس بیان ہر قسم از اقسام ثلثہ بعضے حروف مکتوبہ غیر ملفوظہ و ملفوظہ غیر مکتوبہ و بعض حروف ساکنہ و گاہی متحرک باشند و گاہے ساقط و گاہے بدستور ساکن علیحدہ علیحدہ در جدول برائے سرعت تفہیم و تلاش نمودہ می آید بدانکہ حروف ملفوظہ غیر مکتوبہ چہار اند الف و یا و واو و حرف مشدد و نون راء عروضیان می نویسند ملفوظہ غیر مکتوبہ نیست چنانچہ بیان ہر حرف ازین جدول مع اقسام آن معین است ۔

شمار	نام حرف	اقسام حرف	تشریح و تمثیل	بیان ہر دو ری
۱	الف	الفیکہ از اشباع یعنے درازی و کشیدن فتحہ الف حاصل شود	ہمچو الف آمد و آید کہ بروزن فعلن ست در تقطیع دو الف نوشتہ شود بدین صورت اامد	این الف را ممدودہ ہم گویند

شمار	نام حرف	اقسام حرف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
		الفیکه در رسم خط نوشته میشود	چون الف رحمن و سلیمن وهذا و ذلک	
٢	یا	یائیکه از اشباع کسره حاصل آید۔	مثل کسرهٔ من بیدل و در تقطیع یا نوشته شود بدین صورت منے بیدل بر وزن مفاعیلن	این یا را یای بطنی یعنی شکمی نیز گویند
		یائیکه بعض در الفاظ عربیه خوانده میشود	همچو یائے به در تقطیع بدین صورت نوشته شود بهی بر وزن فعل	
٣	واو	واویکه از اشباع ضمه حاصل شود	همچو واو داؤد وطاؤس که بر وزن فعلان است	
		واویکه در بعض الفاظ عربیه خوانده شود	همچو واو له که بر وزن فعل است	
٤	حرف مشدد	حرف مشدد مطلقاً	همچو رائے فرخ و خرم که بر وزن فعلن است در تقطیع دو حرف نوشته شود بدین طور فررخ و خررم۔	

بیان حروف مکتوبه غیر ملفوظه که الف و واو و های هوز و یای تحتانی است ازین جدول مع اقسام آنها مبرهن است -

نمبر شمار	نام حرف	اقسام حروف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
۱	الف	الف وصلیکه درمیان مصراع واقع شود و ملفوظ نشود و حرکتش با قبل داده شود یا ساقط نموده شود	چنانکه سه روز سیفی سیه از کاکل مشکین تو شد با تقطیعش بهر مضمون که روز سیفی فاعلاتن سیه از کا فعلاتن کل مشکی فعلاتن ن تو شد فعلن مثال ساقط همچو الف با لام تعریف چون قل الحمد	و اگر ملفوظ شود و ساقط نشود چنانچه درین مصرعه سه بود فریاد سیفی در غمت از دست تنهایی با تقطیعش بود فریاد سیفی مفاعیلن در غمت از دس مفاعیلن ت تنهایی مفاعیلن
		الفیکه در تشبیه لفظ کلا و برای تنبیه آید	همچو الف قال الحمد لله و کلا الرجلین و ایها الناس	
۲	واو	واو عطف و تشبیکه با قبلش مضموم شود و واو ملفوظ نگردد	چنانچه درین سه دل و دلدار و صبر و طاقت کو با تقطیعش دل و لدا فعلاتن ر صبر طاقت مفاعلن فت کو فعلن	و اگر ملفوظ شود و ساقط نشود همچو سه گل و مل می باید و دیدار یار با تقطیع گل و مل می فاعلاتن باید و دی فاعلاتن دار یار فاعلات
		واو اشمام ضمه که بعد خای مفتوحه اکثر می آید و معدوله هم گویند	چنانچه سه خواب و خور خواجه من خوش بود با تقطیعش خاب خری مفتعلن خاجی من مفتعلن خش بود فاعلن	گاهی بعد خای مکسور هم آید همچو خویش

نمبر شمار	نام حروف	اقسام حروف	تشریح و تمثیل	بیان ضروری
		واو یکه برای بیان ضمه باشد و ملفوظ نشود	مثل واو دو و تو و چو چنانکه ع همچو تو کو در دو سرا دیگری تا تقطیع همچت کو مفتعلن در دو سرا مفتعلن دیگری فعلن	و اگر ملفوظ شود ساقط نشود چنانچه ع دیگری در دو سرا کو مثل تو تقطیع دیگری در فاعلاتن دو سرا کو فاعلاتن مثل تو فاعلن
۳	های موز	هائیکه برای بیان حرکت ما قبل خود آید خواه فتحه باشد همچو خنده و گریه یا کسره مثل که و چه و سه لیکن شرطیکه درمیان مصرع واقع شود و ملفوظ نگردد	همچو گریه کردم خنده کردی تقطیع گری کردم فاعلاتن خند کردی فاعلاتن و اگر ملفوظ شود بحرکت کسره بجای او یا نویسند در تقطیع همچو گریهٔ من بر وزن مفتعلن و اگر در آخر مصرعه واقع شود ساقط نشود چنانچه ع غنچه پیشت دهنت لب بسته تقطیع غنچ پیشت فاعلاتن دهنت لب فعلاتن بسته فعلن و گاهی درمیان مصرعه بجای حرف ساکن واقع شود و ساقط نشود چون ع خنده چه کنی به گریهٔ من تقطیع خنده چه مفعول کنی بگر مفاعلن یهٔ من فعولن	
۴	یای تحتانی	یای ساکنیکه مثل الف متحرک واقع شود ملفوظ نشود	همچو شی در این مصرعه ع سیفی از عشق او چها شنیدن تقطیع سیفی از عش فاعلاتن ق اوچها	بعضی این را از قبیل اقسام نعت وصل میدارند

[illegible]	نام حروف	اقسام حروف	تشریح وتمثیل	بیان ضروری
			مفاعلن نشین فعلات واگر ملفوظ شود ساقط نگردد چون ه هست یعنی از دعاگو این محو آزار او به تقطیع هست یعنی فاعلاتن از دعاگو فاعلاتن یا محو آ فاعلاتن زار او فاعلن	
		یا یکی از اجتماع ساکنین ساقط شود	مثل قولی الحق وغازی الدین وابی الفضل	همچنین یای که از آخر یاء بیان کلمات اردو ساقط شود مثل لفظ مجھے وتمھیں وغیرہ

بیان بعض حروف ساکنه بدانکه اجتماع دو ساکن در وسط مصراع واجتماع سه ساکن در وسط یا آخر مصراع نزد عروضیان ثقیل است لهذا گاهی ساکن غیر اول را ساقط کنند و گاهی متحرک سازند پس برای این دو قاعده منضبط کرده میشوند قاعده اول اگر دو ساکن در وسط مصراع جمع شوند واول از حروف مده باشد که الف و واو و یا است وقتیکه حرکت ماقبل موافق آن باشد وساکن ثانی نون بود ثانی را ساقط کنند چنانچه چون کنم وجان برم وچین روم که بروزن فاعلن است در تقطیع بدینصورت نوشته شود چو کنم فاعلن جا برم فاعلن چی روم فاعلن — واگر ثانی غیر نون باشد

چون یار و نور و عید و یا اول غیر حرف مده چون لفظ امن و عون و
عین و یا نه اول مده باشد و ثانی نون چون شکر و محمد و در وسط مصراع
واقع شوند ساکن ثانی را متحرک سازند چون یار شود امن جد و شکر گو بر وزن
فاعلن و اگر در آخر مصراع دو ساکن جمع شوند هر دو بحال مانند خواه مده و
نون باشند یا غیر آنها مثل لفظ چون و حرز جان و ملک چین و گوئی یار و
ملک امن و دعای شکر که بر وزن فاعلات است ـ قاعدهٔ دوم اگر سه ساکن
در وسط مصراع جمع شوند ساکن اول مده باشد و دو ساکن بعد مده مقابل
یک متحرک واقع شوند اول از دو ساکن سوای مده متحرک گردد و ثانی ساقط
شود چون کارد و برکش و گوشت آخور و کیست دلبر بر وزن فاعلاتن
واگر آن هر دو ساکن مقابل دو متحرک واقع شوند هر دو متحرک باشند چون
گوشت خور و چیست شئی بر وزن مفتعلن و اگر در آخر مصراع در آیند ساکن
سوم ساقط شود چون جو کارد و خور گوشت و شئی چیست بر وزن فعلان
ازین هر دو قاعده واضح گشت که در سه جا حرف ساکن ساقط
شود و در ۳ جا متحرک برای زیادت تصریح درین دو جدول هر قسم مع
امثله نوشته میشود ـ

جدول دربیان ساکنیکه ساقط شود

شمار	نام ساکنیکه ساقط شود	تمثیل و تشریح	کیفیت ضروریه
۱	نون ساکن بعد مده اگر بآخر مصرع افتد	چون جهان و جان سعدی فرماید؛ بنام جهاندار جان آفرین؛ تقطیع بنامی جها فعولن ندارجا فعولن نآفرین فعول	اگر در آخر مصرع افتد ساقط نشود مثل نون آفرین
۲	ثانی از دو ساکن بعد مده اگر مقابل یک متحرک در وسط باشد	چنانچه درین مصرعه کار دبرکش گوشت برگشت تا سپاه؛ تقطیع کار دبرکش فاعلاتن گوش برگشت فاعلاتن تا سپاه فاعلن	مده بحال ماند و اول از دو ساکن متحرک شود چنانچه در جدول ثانی بیاید
۳	سوم از سه ساکن اگر در آخر مصراع باشند	چنانچه درین مصرعه تا چو سیفی بنوای شمع مرا سر گریست؛ تقطیع تا چو سیفی فاعلاتن بنوای شمع فعلاتن مرا سر فعلاتن گریست فعلان	اول و ثانی بحال ماند

جدول دوم دربیان ساکنیکه متحرک شود

شمار	نام ساکنیکه متحرک شود	تمثیل و تشریح	کیفیت ضروریه
۱	دوم از دو ساکن متحرک شود نون بعد مده اگر در وسط مصراع باشند	چون درین مصرعه یار را بربن نظر بسیار بود کاشکی؛ تقطیع یار را بی فاعلاتن بن نظر بی فاعلاتن یار بودی فاعلاتن کاشکی فاعلن	و اگر در آخر مصراع واقع شود ساکن بماند چون نون ... فاعلات

نمبر	نام ساکن که به متحرک شود	تمثیل و تشریح	کیفیت ضروریه
۲	اول از دو ساکن متصل اگر مقابل یک متحرک باشند	چون کارد برکش بر وزن فاعلاتن چنانچه در مثال حرف ساقط گذشت چون درین مصرعه ۵ رزم شود کارد جو	درین ساکن دوم ساقط شود چنانچه گذشت مده یا ساکن ساکن ماند ـ
۳	هر دو ساکن بجز مده اگر مقابل دو دو متحرک واقع شوند	بزم شود گوشت کو تقطیع رزم شود مفتعلن کارد جو مفتعلن بزم شود مفتعلن گوشت کو مفتعلن ـ	

برائے تشریح مثال هر قسم بیت از مثمن و مسدس و مربع و مثنی مع تقطیع آن و نام اجزائے و ارکان این جدول ثبت نموده شد ـ

	مثال اقسام بیت	تقطیع بیت بوزن ارکان بحرے از بحور به تجزیه اجزائی بیت								
		[illegible]	صدر	حشو اول	حشو دوم	عروض	ابتدا	حشو اول	حشو دوم	ضرب
مثمن	[illegible]	[illegible]	فعولن / بنامی	فعولن / جهادا	فعولن / رجا آ	فعول / فیرس	فعولن / حکیمے	فعولن / سخن [illegible]	فعولن / زبا آ	فعول / فیرن
مسدس	[illegible]	[illegible] / خرد [illegible]	مستفعلن / ساقی بعیش	مستفعلن / ریشکوش [illegible]	. / .	مستفعلن / دوران گل	مستفعلن / مگذر از	مستفعلن / کف جام	. / .	مستفعلن / [illegible]

رجز	ای لعل تو درمان من وی غمزه تو همدم من	رکن مع جزو موزون آ / جزو موزون	مفتعلن / ای لعل تو	. / .	. / .	مفتعلن / درمان من	مفتعلن / وی غمزه تو	. / .	ل / .	مفتعلن / همدم من
مثنی	ای جان جان من سلطان من	رکن مع جزو موزون / جزو موزون	مستفعلن / ای جان من	. / .	. / .	. / .	مستفعلن / سلطان من	. / .	. / .	. / .

باید دانست که در تقطیع اشعار علم جمیع اوزان مروجه بحور مذکوره و اقسام و ارکان آنها واجب و لازم است تا تقطیع حقیقی از غیر حقیقی شناخته شود و امتیاز فیما بینهما حاصل آید چنانچه درین مصرع ؎ بنام جهاندار جان آفرین که در بحر متقارب است تقطیع حقیقی بدینگونه است که بنامی فعولن جها دا فعولن رجا آفرین فعول چنانچه گزشت و تقطیع غیر حقیقی نیز بدینطور ممکن است بنام فعولن جهاندار مفاعیل جا آفرین مستفعلن و این وزن تقطیع غیر حقیقی بر بحرے از بحور مدونه مروجه و اقسام آنها نیست و علم جمله اوزان و اقسام بحور و ارکان موقوف بر علم زحافات است تا بحر سالم و غیر سالم و ارکان سالمه و غیر سالمه معلوم شود و علم بجمیع اقسام بحور و ارکان حاصل آید لهذا بیان زحافات کرده میشود — فصل پنجم در بیان زحافات

بدانکه رکنیکه بر اصل وضع باشد و دران تغیرے نشده باشد آنرا سالم گویند و اگر دران تغیر شده باشد آنرا مزاحف نامند و این تغیر گاہی بزیادت چیزے بود چنانچه مفاعلان بزیادت الف در رکن مفاعیلن و گاہی بنقصان چون مفاعیل بعد نقصان نون و حرکت لام از واز عروضیان مطلقا وین جمله تغیرات را زحاف گویند و بعضے تغیرے را که در اسباب راه یابد زحاف گویند و تغیر آنکه در اوتاد و فواصل باشد آنرا علل نامند زحاف بکسر زا جمع زحف بفتح و سکون جماست و زحف در لغت از اصل دور افتادن ست و رکن چنین نیز بباعث تغیر مذکور از اصل خود دور می افتد و عادت عروضیان چنین جاری شده که تغیر مذکور را زحاف بلفظ جمع گویند نه زحف بلفظ مفرد و نیز زحافات بر دو قسم ست بسیطه و مرکبه بسیطه آنکه فقط یک زحاف باشد و مرکبه آنکه از دو زحاف مرکب باشد بدانکه رکن مزاحف اگر بر وزن غیر مانوس بماند بجالیش وزن مانوس نهند و اول را منقول عنه و ثانی را منقول گویند چنانچه تعریف زحافات و امثله وغیره ازین جدول ظاهر و منکشف است ۔

جدول در بیان زحافات

تعداد	نام زحاف	[illegible]	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که در آن زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول مانوس	مزاحف غیر مانوس که در وی نقل واقع شده: منقول عنه غیر مانوس	مزاحف غیر مانوس که در وی نقل واقع شده: منقول مانوس	کیفیت ضروریه
۱	اضمار	بسیط	لاغر کردن اسپ	اسکان تاء متفاعلن	متفاعلن	×	متفاعلن بسکون تاء	مستفعلن	بجز بحر کامل بحر دیگر نیاید
۲	خبن	ایضاً	پنهان کردن	اسقاط حرف دوم ساکن از رکن	فاعلن و فاعلاتن و مستفعلن و مفعولات و مس تفع لن	فعلن و فعلات در اول و ثانی	مستفعلن و معولات متفع لن در سه باقی	مفاعلن و فعولات و مفاع لن	بجز ارکان خمسه مذکوره در باقی خبن نیاید و بحری که از ارکان مذکوره خالیست مخبون نگردد
۳	وقص	ایضاً	گردن شکستن	اسقاط حرف دوم متحرک از رکن	متفاعلن	مفاعلن	.	.	بجز بحر کامل در دیگر بحر نیاید
۴	طی	ایضاً	فراهم کردن	اسقاط حرف چهارم از دو سبب خفیف که سبب دوم در اول رکن [illegible]	مستفعلن و مفعولات	.	مستعلن و مفعلات	مفتعلن و فاعلات	در مس تفع لن منفصل طی نیاید در بحر بسیط و رجز و سریع و منسرح و مقتضب واقع شود و در کامل بشرط اضمار

تعداد	نام زحاف	[illegible]	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که در آن زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول مانوس	مزاحف غیر مانوس که در وی نقل واقع شده: منقول غیر مانوس	منقول مانوس	کیفیت مزوریه
۵	عصب	ایضاً	فراهم کردن شاخهای درخت برای بریدن	ساکن کردن لام مفاعلتن	مفاعلتن	٠	مفاعلتن بسکون لام	مفاعیلن	بجز وافر نیاید
۶	قبض	ایضاً	گرفتن به پنجه	اسقاط حرف پنجم ساکن	مفاعیلن و فعولن	مفاعلن و فعول بضم لام	٠	٠	در بحر طویل و هزج و متقارب و مضارع می آید
۷	عقل	ایضاً	بستن بازو و ساق شتر	اسقاط لام متحرک	مفاعلتن	٠	مفاعتن	مفاعلن	مختص بحر وافر
۸	کف	بسیط	باز داشتن	اسقاط حرف هفتم ساکن	فاعلاتن و مفاعیلن	فاعلات بضم تاء و مفاعیل بضم لام	٠	٠	فاع لاتن منفصل مثل متصل است در بحر طویل و هزج و رمل و خفیف و مجتث و مضارع واقع شود
۹	تشعیث	″	پراگنده شدن	حرف یکی از دو حرف متحرک که در وتد مجموع واقع شوند	فاعلاتن	٠	فالاتن یا فاعاتن بحذف عین ۱۲ بحذف لام ۱۲	مفعولن	در مدید و خفیف و رمل و مجتث آید در مضارع و قریب نیاید

۱۰	اذالت	״	دامن دراز کشیدن	زیادت الف در وتد مجموعیکه در آخر رکن افتد	متفاعلن و فاعلن و مستفعلن	متفاعلان فاعلان و مستفعلان	•	•	در مجزو متدارک و بسیط و کامل و سریع و منسرح و مقتضب واقع میشود مخصوص بعروض و ضرب
۱۱	تسبیغ	״	تمام کردن	زیادت الف در آخر سبب خفیفیکه در عروض و ضرب باشد	مفعولن و مفاعیلن و فاعلاتن	مفعولان و مفاعیلان	فاعلاتان	فاعلیان بیاء مشدد	در هزج و رمل و مضارع و متقارب و مدید و طویل و مجتث امکان وقوع دارد
۱۲	ترفیل	״	دامن کشیدن و دراز کردن	زیاده کردن تن که سبب خفیف است وتد مجموعیکه در عروض و ضرب واقع شود	متفاعلن و مستفعلن	•	متفاعلن تن و مستفعلن تن	متفاعلاتن و مستفعلاتن	مختص بعربی بحر کامل و در بحر بجز آید -
۱۳	حذف	ایضاً	انداختن	اسقاط سبب خفیف از آخر رکن	مفعولن و فاعلاتن و مفاعیلن	•	فعو و فاعلا و مفاعی	فعل و فاعلن و فعولن	در رمل و طویل و متقارب و مجتث و مدید و هزج و خفیف آید
۱۴	قطف	مرکب	بریدن خوشه انگور وغیره	اجتماع عصب و حذف	مفاعلتن	•	مفاعل بسکون لام	فعولن	مختص بحر وافر

عدد	نام زحاف	مفرد یا مرکب	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که در آن زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول مانوس	مزاحف غیر مانوس که در نقل واقع شده: منقول عنه غیر مانوس	مزاحف غیر مانوس که در نقل واقع شده: منقول مانوس	کیفیت ضروریه
۱۵	قصر	مرکب	کوتاه کردن	اسقاط حرف ساکن سبب خفیف از آخر رکن و اسکان ما قبل آن	فاعلاتن و فعولن و مفاعیلن	فعول و مفاعیل بسکون لام	فاعلات بسکون تا	فاعلان	در مقصور تا را به نون بدل نمیکنند
۱۶	قطع	〃	بریدن	اسقاط حرف ساکن از وتد مجموع و اسکان ما قبل آن	مستفعلن و متفاعلن و فاعلن	.	مستفعل و متفاعل و فاعل	مفعولن و فعلاتن و فعلن	در رجز و کامل و متدارک و بسیط و مدید و سریع و خفیف و مجتث و مقتضب آید
۱۷	حذذ	بسیط	کوتاه شدن	اسقاط وتد مجموع از آخر رکن	مستفعلن و فاعلن و متفاعلن	.	مستف و متفا	فعلن بسکون عین مقطوع و فعلن بفتح عین	در بحر کامل و رجز و متدارک آید
۱۸	صلم	〃	گوش از بن بریدن	اسقاط وتد مفروق از آخر مفعولات	مفعولات	.	مفعو	فعلن بسکون عین	در سریع و منسرح و مقتضب آید -
۱۹	وقف	〃	ایستادن	اسکان تاء مفعولات	مفعولات بضم تاء	-	مفعولات بسکون تاء	مفعولان	در سریع و منسرح و مقتضب آید -

صح

تعداد	نام زحاف	قسم	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که دران زحاف واقع شده	زحاف غیر منقول مانوس	زحاف منقول غیر مانوس: منقول عنه غیر مانوس	زحاف منقول غیر مانوس: منقول مانوس	کیفیت ضروریه
۲۰	خرم	بسیط	شکافتن بینی	اسقاط حرف اول از وتد مجموعیکه در اول رکن آید	مفاعیلن	•	فاعیلن	مفعولن	در هزج و مضارع آید و این مزاحف را اخرم گویند و این تغیر را در دیگر ارکان نام علحده است چنانچه ثلم و شتر وغیره -
۲۱	ثلم	ر	رخنه کردن	اسقاط حرف اول از رکن فعولن	فعولن	•	عولن	فعلن	بعد ثلم رکن را اثلم گویند -
۲۲	عضب بضاد معجمه	ر	شکستن شاخ	آمدن خرم در مفاعلتن	مفاعلتن	•	فاعلتن	مفتعلن	رکن مذکور را بعد تغیر مذکور اعضب گویند مختص بحر وافر
۲۳	رفع	ر	برداشتن	اسقاط یک سبب خفیف از رکنیکه در اول و در وسط سبب خفیف باشد	مستفعلن و مفعولات	•	تفعلن و عولات	فاعلن و مفعول	در منسرح و رجز آید رکنیکه درو آید آنرا مرفوع گویند -
۲۴	جب	ر	خصی کردن	اسقاط دو سبب خفیف از آخر مفاعیلن	مفاعیلن	•	مفا	فعل	در مضارع افتد -

شمار	نام زحاف	بحر	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که دران زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول مانوس	زاحف منقول غیر مانوس: منقول غیر مانوس	زاحف منقول غیر مانوس: منقول مانوس	کیفیت ضروریه
۲۵	جدع	بسیط	یعنی گوش و دست بریدن -	اسقاط هر دو سبب خفیف از مفعولات و اسکان تا -	مفعولات	.	لات	فاع	رکن را بعد تغیر مذکور مجدوع گویند در سریع و منسرح و مقتضب آید و اگر این عمل در فاعلاتن کنند و بجای تا عین را ساکن کنند آنرا اسلح گویند -
۲۶	جحف	"	نقصان کردن	اسقاط فاصله کبری از فاعلاتن مخبون	فعلاتن بعد خبن در فاعلاتن	.	تن	فع	.
۲۷	جبل	مرکب	دست و پا بریدن	اجتماع خبن و طی	مستفعلن و مفعولات	.	متعلن و معلات	فعلتن و فعلات	مخصوص بحر و رکن مذکوره و در بحر منسرح و غیره آید -
۲۸	خزل	"	بریده شدن	اجتماع اضمار و طی در متفاعلن	متفاعلن	.	متفعلن	مفتعلن	بحر کامل نیاید -

نمبر	نام زحاف	نوع	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که دران زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول مانوس	زاحف منقول غیر مانوس: منقول عنه غیر مانوس	زاحف منقول غیر مانوس: منقول مانوس	کیفیت ضروریه
۲۹	شکل	مرکب	پائی چهارپایه برسن بستن -	اجتماع خبن وکف	فاعلاتن مستفعلن	فعلات بضم تاء اول	متفعلُ بضم لام درثانی -	مفاعیل بضم لام	درخفیف و مدید ورمل ومجتث آید -
۳۰	نقص	"	کم کردن	اجتماع عصب وکف	مفاعلتن	٠	مَفَاعِلْتُ	مفاعیل بضم لام	مختص بوافر
۳۱	کسف	"	بریدن پاشنه شتر	اجتماع وقف وکف درمفعولات	مفعولات	٠	مفعولا	مفعولن	درسریع ومنسرح ومقتضب آید -
۳۲	بتر	"	بریدن دُم از بیخ برکندن -	اجتماع حذف و قطع درفعولن وفاعلاتن و اجتماع خرم وجب درمفاعیلن -	فعولن وفاعلاتن ومفاعیلن -	فع دراول	فاعل و فا	فعلن وفع	درتقارب و هزج ورمل ومضارع ومجتث وخفیف آید رکنی را که درو بتر آید ابتر گویند و بعضی مقطوع ومحذوف ومجبوب گویند -

نمبر	نام زحاف	[illegible]	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که درآن زحاف واقع شده	مزاحف غیر منقول مانوس	مزاحف منقول غیر مانوس: منقول عنه غیر مانوس	مزاحف منقول غیر مانوس: منقول مانوس	کیفیت ضروریه
۳۳	ثرم	مرکب	شکستن دندان پیش	اجتماع ثلم وقبض در فعولن	فعولن	•	عول	فاع	در طویل و متقارب افتد رکنیکه درو واقع شود آنرا اثرم گویند
۳۴	شتر	"	بریده شدن و برگشتن پلک	اجتماع قبض و خرم در مفاعیلن	مفاعیلن	فاعلن	•	•	در هزج و مضارع آید و رکن مذکور را اشتر نامند
۳۵	خرب	"	ویران شدن	اجتماع خرم و کف در مفاعیلن	مفاعیلن	•	فاعیلُ بضم لام	مفعولُ بضم لام	در هزج و مضارع آید و رکن مذکور را اخرب نامند
۳۶	نقص؟ قصم	"	شکسته شدن دندان	اجتماع خرم و عصب در مفاعلتن	مفاعلتن	•	فاعلتن	مفعولن	مخصوص بوافر و رکن مذکور را اقصم گویند
۳۷	جمم	"	بی نیزه شدن مرد در جنگ	اجتماع خرم و عقل در مفاعلتن	مفاعلتن	•	فاعتن	فاعلن	مختص بوافر و رکن مذکور را اجم گویند

نمبر	نام زحاف	قسم	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که دران واقع شده	مزاحف غیر منقول	مزاحف منقول: منقول عنه	مزاحف منقول: منقول	کیفیت ضروریه
۳۸	عقص	مرکب	پیچیدن موی کاکل	اجتماع خرم و نقص در مفاعلتن	مفاعلتن	•	فاعلتن	مفعول	مخصوص بوافر و رکن متغیر را اعقص گویند ـ
۳۹	هتم	״	دندان از بن شکستن	اجتماع حذف و قصر	مفاعیلن	•	مفاع	فعول	مختص بمضارع رکن مذکور را اهتم نامند ـ
۴۰	زلل	״	بے گوشتی ران	اجتماع خرم و هتم	مفاعیلن	فاع	•	•	بعد دور شدن میم و لن و یا با حرکت ماقبل فاع باند این را ازل گویند مختص بمضارع ـ
۴۱	خلع	״	برون کردن جامه	اجتماع خبن و قطع	مستفعلن و فاعلن	فعل در ثانی	مفاعل در اول	فعولن	رکن مذکور را خلع و مخلوع گویند ـ
۴۲	ربع	״	چار شدن	اجتماع خبن و قطع و تبر در فاعلاتن	فاعلاتن	فعل	•		در رمل و مضارع آید و بعد این رکن را مربوع گویند ـ

عدد	نام زحاف	قسم	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که در آن واقع شده	مزاحف غیر منقول	مزاحف منقول		کیفیت مزبوره
							منقول عنه	منقول	
٤٣	نحر	مرکب	گلو بریدن	اجتماع جدع و خبن مفعولات	مفعولات		لت	فع	در سریع و منسرح و مقتضب آید و رکن مذکور را منحور گویند.
٤٤	قطف	"	بریدن خوشهٔ انگور و غیره	اجتماع عصب و حذف	مفاعلتن		مفاعل بسکون لام.	فعولن	مختص بحر وافر است
٤٥	معاقبه	قائم مقام زحاف	از پی دیگر آمدن	هر دو سبب خفیف که مجتمع وصفاً یا زحافاً یا انفصالاً باشند از زحاف ناموزون سلامت داشتن جوازاً یا کلیاً وجوباً	مستفعلن و مفاعیلن و فاعلاتن فاعلن	مفاعلن و مفاعیل	متفعلن و مستعلن و فاعلات و فاعلاتن و فاعلاتن فعلاتن	مفاعلن و مفتعلن و فاعلن مفاعلاتن و فاعلاتن فعلاتن	اول و دوم مثال اجتماع و مفاعلن و هم اجتماع زحاف است چرا که متفاعلن از اضمار هم مستفعلن و مفاعلتن از عصب هم مفاعیلن شده و فاعلاتن فاعلاتن مثال اجتماع اتصالاً است معاقبه در مدید و منسرح و رمل و هزج و خفیف و طویل و مقتضب آید و در کامل و وافر نیز لیکه مضمر و معصوب باشند.

شمار	نام زحاف	قسم	معنی لغوی	معنی اصطلاحی	مثال رکن سالم که دران واقع شده	مزاحف غیر منقول	مزاحف منقول: منقول عنه	مزاحف منقول: منقول	کیفیت ضروریه
۴۶	مکانفه	مرکب	فراگرفتن یکدیگر را	سلامت داشتن دو سبب خفیف یا حذف هر دو معاً یا حذف یکی و سلامت دیگر در سریع و منسرح و بسیط	مستفعلن و مفعولات	.	مستفعلن و مستعلن و مفعلن و مفعلات و معولات و علات	فاعلن و فعلن و مفعول و فاع	در صورت اول یعنی سلامتی بر اصل مانند و در صورت ثانی و ثالث غیر مانوس گشته منقول گشتند
۴۷	مراقبه	״	نگهبانی کردن	حذف نکردن دو سبب را معاً از مفاعیلن و مفعولات و مستفعلن	مفاعیلن و مفعولات و مستفعلن	.	.	.	در بحر مشاکل و قریب و جدید مراقبه لازم است و در سریع و منسرح غالب و در خفیف جائز
۴۸	خزم	״	حلقه در بینی کردن	از یکحرف تا چهار زیاده کردن و در تقطیع شمار نکردن	مفاعلاتن	مفاعلاتن			مخصوص با شعار عرب است در فارسی نیز و متقدمین بیکحرف آید چنانچه در شعر مصرعه اگر چه صد سال مقیم دیبا نکند راهب قبا دو باشم — تقطیع اگر چه صد سا بر وزن مفاعلاتن الف لام آید

فایده

بهمه زحافات مذکوره جذع وهتم ومجحف وجب وزلل وبتر وحذذ ورفع ونحر وربع موضوعات عجم اند باقی موضوعات عرب و نیز دوازده زحاف که قصر وحذف وهتم وجب وزلل وبتر وجدع ونحر وعجف واسباغ وازالت وترفیل ست مخصوص من اخر باعاریض وضروب اند وباقی را در سایر ارکان ثبت آوردن جایز است ـ

جدول بعضی فروع ارکان عشره که بعد زحافات بمانند و در استعمال زیاده آید

	فروع فاعیلن		فاعلاتن		مستفعلن		مفاعلاتن		فاع لاتن منفصل	
نمبر	نام	وزن	نام	وزن	نام	وزن	نام	وزن	نام	وزن
۱	مسبغ	مفاعیلان	مسبغ	فاعلیان بتشدید یا	مخبون	مفاعلن	معصوب	مفاعیلن	مقصوص	فاعلات بسکون تا
۲	مقبوض	مفاعلن	مکفوف	فاعلات بضم تا	مذال	مستفعلان	معقول	مفاعلن	مکفوف	فاعلات بضم آخر
۳	مکفوف	مفاعیل بضم لام	محذوف	فاعلن	محذوف واحذ	فعلن بسکون عین	مقطوف	فعولن	محذوف	فاعلن
۴	اشتر	فاعلن	مقصور	فاعلان	مطوی	مفتعلن بکسر عین	معضوب	مفتعلن		
۵	محذوف	فعولن	ابتر	فعلن بسکون عین	مقطوع	مفعولن	اقصم	مفعولن		
۶	مقصور	مفاعیل بسکون لام	مخبون	فعلاتن بکسر عین	مخلع مخلوع	فعولن	اجم	فاعلن		

	فروع فاعیلن		فاعلاتن		مستفعلن		مفاعلاتن		فاع لاتن منفصل	
نمبر	نام رکن	وزن	نام رکن	وزن	نام رکن	وزن	نام رکن	وزن	نام رکن	وزن
۷	اہتم	فعول بوقف لام	مشکول	فعلات بکسر عین و ضم تا	مرفوع	فاعلن	منقوص	مفاعیل بضم لام		
۸	مجبوب واحب	فعل بفتح عین	مشعث	مفعولن	مرفل	مستفعلاتن	اعقص	مفعول		
۹	ازل	فاع	مربوع	فعل بفتحتین	مخبول	فعلتن بفتح عین و لام				
۱۰	ابتر	فع	مجحوف	فع	مخبون مذال	مفاعلان				
۱۱	اخرم	مفعولن	مخبون	فعلاتن	مطوی مذال	مفتعلان				
۱۲	اخرب	مفعول بضم لام	مقطوع	فعلن بسکون عین	مخبون مذال	فَعِلَتان بکسر عین بفتح لام				
۱۳	مقبوض مسبغ	مفاعلان	محذوف مخبون	فعلن بکسر عین	مخبون مرفل	مفاعلاتن				
۱۴	اخرم مسبغ	مفعولان	مقصور مخبون	فعلان بکسر عین	مطوی مرفل	مفتعلاتن				
۱۵	محذوف مسبغ	فعولان	مقطوع مسبغ	فعلان بسکون عین	مرفوع مذال	فاعلاتن				
۱۶	اشتر مسبغ	فاعلان	مجحوف مسبغ	فاع	محذوف و محذوذ	فع				
۱۷	٠	٠	مخبون مسبغ	فعلیان						

	متفاعلن		فعولن		فاعلن		مفعولات		مستفع لن منفصل	
عدد	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن
۱	مضمر	مستفعلن	مقبوض	فعولُ بضم لام	مخبون	فعلن بکسر عین	مخبون بضم لام	مفاعیلُ	مخبون	مفاعلن
۲	موقوص	مفاعلن	مقصور	فعول بوقف لام	مذال	فاعلان	مطوی	فاعلاتُ بضم تا	مکفوف	مستفعلُ
۳	مقطوع	فعلاتن بکسر عین	محذوف	فعَل بفتح عین وسکون لام	محذوذ	فع	مخبول	فعلات بکسر عین وضم تا	مشکول	مفاعلُ بضم لام
۴	مخزول	مفتعلن	اثلم	فعلن بسکون عین	مقطوع	فعلن بسکون عین	موقوف	مفعولان	مخبون مقصور	فعولن
۵	احذ محذوف	فعلن بکسر عین	اثرم	فعل بسکون عین بضم لام	مخلع	فعل بفتح عین و وقف لام	مکسوف	مفعولن		
۶	احذ مضمر	فعلن بسکون عین	ابتر	فع	مرفل	فاعلاتن	اصلم	فعلن بسکون عین		
۷	مقطوع مضمر	مفعولن	مسبغ	فعولان	مخبون مذال	فعلاتن بکسر عین	مجدوع	فاع		
۸	احذ مذال	فعلان بکسر عین	اثلم مسبغ	فعلان بسکون عین	مخبون مقطوع	فعل بفتح عین و وقف لام	منحور	فع		
۹	احذ مضمر مذال	فعلان بسکون عین					مرفوع	مفعولُ بضم لام		
۱۰	مخزول مذال	مفتعلان					مخبون موقوف	مفاعیل بوقف لام		
۱۱	مضمر مذال	مستفعلان					مطوی موقوف	فاعلات بوقف تا		

	مستفاعلن		مفعولن		فاعلن		مفعولات		مستفع لن منفصل	
نمبر	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن	نام زحاف	وزن
۱۲	مضمر مرفل	مستفعلاتن					مخبول موقوف	فعلات موقوفتا		
۱۳	مذال	متفاعلان					مخبون مکسوف	فعولن		
۱۴	مرفل	متفاعلاتن					مطوی مکسوف	فاعلن		
۱۵	مخزول مرفل	مفتعلاتن					مخبون مکسوف مذال	فعولان		
۱۶	.	.					مطوی مکسوف مذال	فاعلان		
۱۷	.	.					مطوی موقوف مخبول	فعلات بکسر عین		
۱۸	.	.					مطوی مکسوف مخبول	فعلن بکسر عین		

فصل ششم در بیان اوزان بحور سالمه و مزاحفه - بدانکه از تکرار اصول ارکان بحور مذکوره و فروع آنها افراداً و ترکیباً اقسام و اوزان بحور بیشمار حاصل میتواند شد ازینجهت نزد بعضی اوزان رباعی بده هزار میرسد مثلاً اگر فاعلن را که اصل رکن بحر متدارک است و

فعلن مخبون و فعلن مقطوع و فعل مخلع را که سه فرع منجمله فروع آن
هستند افراداً و ترکیباً استعمال کنند چهار صد و بست بحور بدینطور
حاصل می آید که از تکرار هر چهار هشت بار افراداً چهار بحر متدارک مثمن
حاصل میشود و از تکرار شش بار چهار بحر مسدس و از تکرار چهار
بار چهار بحر مربع که جمله دوازده [۱۲] بحر شد و اگر بعضے را به بعضے ترکیب
دهند آن بر دو قسم است یکے آنکه در و کدامی رکن دیگر بار مکرر نشود
دوم آنکه مکرر شود اول بر سه نوع است یکی ترکیب ثنائی یعنے دو رکنی
دوم ثلاثی سوم رباعی پس اول از ضرب چهار در سه دوازده وزن
هست که از تکرار آنها چهار بار دوازده [۱۲] بحر مثمن و دو بار دوازده بحر مربع
حاصل میشود و در ثانی از ضرب دوازده در دو بست و چهار [۲۴] وزن
می آید و از تکرار آنها دو بار بست و چهار [۲۴] وزن مسدس حاصل می آید
و در سوم از ضرب بست و چهار در یک همان بست و چهار وزن حاصل میشود و
از تکرارش دو بار بست و چهار [۲۴] بحر متدارک مثمن حاصل میگردد پس جمله اوزان ترکیبی
قسم اول شصت [۶۰] شد و بحور حاصله از آنها هفتاد و دو [۷۲] مع بحور اوزان مفرده
مذکوره چهار و هشتاد [۸۴] چنانچه ازین جدول ظاهر است ـ

تعداد	اوزان مفرده	اقسام بحور حاصله			اوزان مرکب بترکیب ثنائی	اقسام بحور حاصله			اوزان مرکب بترکیب ثلاثی	اقسام بحور حاصله			اوزان مرکبه بترکیب رباعی	اقسام بحور		
		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع
۱	فاعلن	۸ بار	۶ بار	۴ بار	فاعلن فعلن	۴ بار	۰	۲ بار	فاعلن فعلن فعلن	۰	۲ بار	۰	فاعلن فعلن فعلن فعل	۲ بار	۰	۰
۲	فعلن	۸ بار	۶ بار	۴ بار	فاعلن فعلن	"	۰	"	فاعلن فعلن فعلن	۰	"	۰	فاعلن فعلن فعل فعلن	"	۰	۰
۳	فعَلن	"	"	"	فاعلن فعَل	"	۰	"	فاعلن فعَل فعلن	۰	"	۰	فاعلن فعل فعلن فعلن	"	۰	۰
۴	فعَل	"	"	"	فعلن فاعلن	"	۰	"	فاعلن فعلن فعل	۰	"	۰	فاعلن فعل فعلن فعلن	"	۰	۰
۵	۰	۰	۰	۰	فعلن فعلن	"	۰	"	فاعلن فعلن فعل	۰	"	۰	فاعلن فعلن فعلن فعل	"	۰	۰
۶	۰	۰	۰	۰	فعلن فعل	"	۰	"	فاعلن فعل فعلن	۰	"	۰	فاعلن فعلن فعل فعلن	"	۰	۰
۷	۰	۰	۰	۰	فعلن فاعلن	"	۰	"	فعلن فاعلن فعلن	۰	"	۰	فعلن فاعلن فعلن فعل	"	۰	۰

[illegible]	اوزان مفرد	اقسام بحور حاصله: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکبه ترکیب ثنائی	اقسام بحور حاصله: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکبه ترکیب ثلاثی	اقسام بحور حاصله: مثمن	مسدس	مربع	اوزان مرکبه ترکیب رباعی	اقسام بحور: مثمن	مسدس	مربع
۸	٠	٠	٠	٠	فعلن فعلن	//	٠	//	فعلن فعلن فاعلن	٠	//	٠	فعلن فاعلن فعل فعلن	//	٠	٠
۹	٠	٠	٠	٠	فعلن فعل	//	٠	//	فعلن فاعلن فعل	٠	//	٠	فعلن فعل فاعلن فعلن	//	٠	٠
۱۰	٠	٠	٠	٠	فعل فاعلن	//	٠	//	فعلن فعل فاعلن	٠	//	٠	فعلن فعل فعل فاعلن	//	٠	٠
۱۱	٠	٠	٠	٠	فعل فعلن	۴ بار	٠	۲ بار	فعلن فعلن فعل	٠	۲ بار	٠	فعلن فعلن فاعلن فعل	۲ بار	٠	٠
۱۲	٠	٠	٠	٠	فعل فعلن	//	٠	//	فعلن فعل فعلن	٠	//	٠	فعلن فعلن فعل فاعلن	//	٠	٠
۱۳	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	فعلن فاعلن فعلن	٠	//	٠	فعلن فاعلن فعلن فعل	//	٠	٠
۱۴	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	فعلن فعلن فاعلن	٠	//	٠	فعلن فاعلن فعل فعلن	//	٠	٠

اعداد	اوزان اصلیه	اقسام بحور حاصله			اوزان مرکبه ثنائیه	اقسام بحور			اوزان مرکبه ثلاثیه	اقسام بحور			اوزان مرکبه رباعیه	اقسام بحور		
		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع
۱۵	•	•	•	•	•	•	•	•	فعلن فعلن فعل	•	۲ بار	•	فعلن فعل فاعلن فعلن	,,	•	•
۱۶	•	•	•	•	•	•	•	•	فعلن فعل فعلن	•	,,	•	فعلن فعل فعلن فاعلن	,,	•	•
۱۷	•	•	•	•	•	•	•	•	فعلن فاعلن فعل	•	,,	•	فعلن فعلن فاعلن فعل	,,	•	•
۱۸	•	•	•	•	•	•	•	•	فعلن فعل فاعلن	•	,,	•	فعلن فعلن فعل فاعلن	,,	•	•
۱۹	•	•	•	•	•	•	•	•	فعل فاعلن فعلن	•	,,	•	فعل فاعلن فعلن فعلن	,,	•	•
۲۰	•	•	•	•	•	•	•	•	فعل فعلن فاعلن	•	,,	•	فعل فاعلن فعلن فعلن	,,	•	•
۲۱	•	•	•	•	•	•	•	•	فعل فعلن فاعلن	•	,,	•	فعل فعل فعلن فاعلن	,,	•	•

تعداد	اوزان مفرده	اقسام بحور			اوزان مرکبه ثنائیه	اقسام بحور			اوزان مرکبه ثلاثیه	اقسام بحور			اوزان مرکب رباعیه	اقسام بحور		
		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع		مثمن	مسدس	مربع
۲۲	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	فعل فا علن فعلن	۰		۰	فعل فعلن فا علن فعلن	″	۰	۰
۲۳	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	فعل فعلن فعلن	۰	″	۰	فعل فعلن فعلن فاعلن	″	۰	۰
۲۴	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	فعل فعلن فعلن	۰	″	۰	فعل فعلن فاعلن فعلن	″	۰	۰
میزان	۰	۴	۴	۴	۰	۱۲	۰	۱۲	۰	۰	۲۴	۰	۰ میزان الکل ۸۴	۲۴	۰	۰

وقسم ثانی بر ده نوع است یکی آنکه دوازده اوزان ترکیب ثنائی باهم
ترکیب داده رباعی گردانیده شود درین صورت یکصد وسی ودو[۱۳۲]
وزن رباعی و بحر مثمن متدارک از ضرب دوازده در یازده حاصل
میشود مثلاً اگر فاعلن فعلن وزن اول را اول آورده با فاعلن فعلن
وزن ثانی ترکیب دهند وگویند فاعلن فعلن فاعلن فعلن وهمچنین با ده
اوزان باقی یازده وزن رباعی خواهد شد همین طور اگر فاعلن
فعلن ثانی را اول آورده با فاعلن فعلن وزن اول ثنائی ترکیب
دهند وگویند فاعلن فعلن فاعلن فعلن وهمچنین با ده باقی یازده
دیگر وزن رباعی پیدا خواهد گردید پس ازین ظاهر است که از ترکیب
هر وزن از اوزان مذکورهٔ ثنائیه با دیگر ده یا یازده وزن
رباعی پیدا خواهد شد که جمله یکصد وسی و دو وزن گردید
کما لا یخفی۔ دوم آنکه در هر وزن ترکیب ثنائی رکن اول
یا دوم را دو مرتبه بلا واسطه مکرر کنند مثلاً در فاعلن فعلن رکن
اول دو مرتبه بلا واسطه مکرر کنند وگویند فاعلن فاعلن فاعلن
فعلن یا رکن ثانی مکرر کنند وگویند فاعلن فعلن فعلن فعلن

دریں نوع از هر وزن ثنائی دو وزن رباعی حاصل خواهد شد
وجمله بست وچهار وزن از ضرب دوازده در دو حاصل خواهد شد
و بست وچهار بحر مثمن متدارک حاصل خواهد شد سوم آنکه رکن
اول فقط دو مرتبه بعد ثانی مکرر کرده رباعی گردانند چون
فاعلن فعلن فاعلن فاعلن ازین تکریر دوازده وزن رباعی
و بحر مثمن متدارک پیدا خواهد شد چهارم آنکه تکرار رکن اول
دو مرتبه بدین طور نموده شود که یکمرتبه بیواسطه ویکمرتبه بواسطگی رکن دوم چون
فاعلن فاعلن فعلن فاعلن ازین ترکیب هم دوازده وزن
رباعی و بحر مثمن خواهد گردید که جمله چهل وهشت وزن رباعی
و بحر مثمن متدارک گردید از تکریر دو مرتبه پنجم آنکه رکن اول
با ثانی یکمرتبه بلا وساطت آخر مکرر شود چون فاعلن فاعلن فعلن
از تکریر رکن اول و فاعلن فعلن فعلن از تکریر رکن ثانی ازین
بست وچهار وزن ثلاثی و بحر مسدس متدارک حاصل خواهد شد
از ضرب دوازده در دو ششم آنکه هر دو رکن یک یکمرتبه مکرر شود
چون فاعلن فاعلن فعلن فعلن ازین دوازده وزن رباعی

و بحر مثمن متدارک پیدا خواهد شد. هفتم آنکه رکن اوّل یکمرتبه بعد
تکرار رکن ثانی یکمرتبه مکرر شود چون فاعلن فعلن فعلن فاعلن
ازین ترکیب هم دوازده وزن رباعی و بحر مثمن حاصل میشود
هشتم آنکه رکن اول یکمرتبه بواسطهٔ رکن ثانی غیر مکرر مکرر شود
چون فاعلن فعلن فاعلن ازین دوازده وزن ثلاثی و بحر مسدس
متدارک حاصل میشود که کل شصت اوزان و بحور از تکریر رکنی
یکمرتبه حاصل گردید و تمام اوزان و بحور از ترکیب و تکریر دوازده
اوزان ثنائی دوصد و چهل شد نهم آنکه اوزان ثلاثی بتکرار
رکنی یکمرتبه رباعی گردانیده شود مثلاً اگر در فاعلن فعلن فعلن وزن
اوّل ثلاثی رکنی را یکمرتبه مکرر کنند سه وزن رباعی حاصل میشود چون
فاعلن فاعلن فعلن فعلن بتکرار رکن اوّل و فاعلن فعلن فعلن فعلن
بتکرار رکن دوم و فاعلن فعلن فعلن فعلن بتکرار رکن سوم پس جمله
اوزان رباعی و بحور مثمن هفتاد و دو گردید از ضرب بست و چهار
در سه. دهم آنکه رکن اول را در آخر یکمرتبه مکرر نموده رباعی گردانند
چون فاعلن فعلن فعلن فاعلن که بست و چهار وزن رباعی و بحر

مثمن متدارک پیدا گردید و کل اوزان حاصله از ترکیب و تکریر
اوزان ثلاثی نود و شش وزن گردید پس جمله اوزان و بحور
انواع قسم ثانی سه صد و سی و شش شدند منجمله این سی و شش
وزن بحر مسدس است باقی سه صد وزن بحر مثمن باقیماند و جمله بحور
مع چهار و هشتاد اوزان و بحور مذکوره چهار صد و بست وزن بحر
متدارک از افراد و ترکیب چهار رکن مذکور گردید ازان جمله
شانزده وزن بحر مربع متدارک شصت و چهار وزن
بحر مسدس و سه صد و چهل وزن بحر مثمن متدارک حاصل شد
برین استعمال دیگر اصول و فروع افراداً و ترکیباً قیاس باید کرد
کہ چہ قدر بحور حاصل خواہند گردید - لیکن درینجا بحور مروجہ مستعملہ
از بحور نوزدہ مذکورہ و اقسام آنہا مع امثلہ بیان کردہ میشود
و برا ے اینکہ در تلاش بحرے از بحور و تقطیع شعرے از اشعار
ہر وزنی از اوزان دقت و خفا نباشد آنہا در ضمن جدول
بحور مذکور ثبت نمودہ میشود - **فایدہ** بحرے کہ دران جملہ ارکان
سالم باشند سالم گویند ورنہ ہر رکن مزاحف مذہب نمایند

مثلاً اگر جملہ ارکان یارکنے مخبون باشد بحر مخبون گویند و اگر جملہ ارکان یارکنے مطوی باشد بحر مطوی گویند و اگر بعض رکن مخبون وبعض مطوی باشند بحر مخبون مطوی گویند و علی ہذا القیاس۔

فایدہ دیگر وزنیکہ از دو بحر منتوانند شد از بحریکہ گرفتن آن از و آسان باشد ازان اعتبار نمودن اولے ہست اگرچہ از بحر دیگر اعتبار نمودن ہم جایز باشد مثلاً مفاعلن ہشت باررا از مستفعلن مخبون ملحوظ داشتن واز بحر رجز مخبون مثمن اعتبارش کردن جایز است لیکن شمار کردن آن از بحر ہزج مثمن مقبوض اولے ہست چراکہ گرفتن مفاعلن از مفاعیلن آسان تر است از گرفتن آن از مستفعلن کما ہو الظاہر

فائدہ دیگر اجتماع دو وزن کہ در میان ارکان آنہا زیادہ تفاوت وفرق نباشد جایز است و بیت ناموزون نمیگردد چون مفاعیل مفاعیل مفاعیل و مفاعیل مفاعیل فعولن چہ تفاوت میان مفاعیل و فعولن زیادہ نیست و علی ہذا القیاس چنانچہ بعض جا اشارتے کردہ خواہد شد



جدول دربیان بحور مستعمله مروجه از بحور نوزده واقسام آنها مع امثله

تعداد بحور	نام بحر	وزن بحر	تعداد تکرار ارکان	نام شاعر	مثال شعر	بیان ضروری
١	بحر طویل مثمن سالم	فعولن مفاعیلن	۴ بار	سلمان ساوجی	باحسان تو ئی حاتم برفعت تو ئی کسری بفرمان تو ئی آصف به برهان تو ئی عیسی	تقطیع مصرعهٔ اول اینست باحسا فعولن تو ئی حاتم مفاعیلن برفعت فعولن تو ئی کسری مفاعیلن و مصرعهٔ دوم برین قیاس ست ـ
٢	بحر طویل عروض و ضرب مقبوض	فعولن مفاعیلن فعولن مفاعلن	٢ بار	شیخ سعدی رح	سری طیف من یجلو بطلعته الدجی شگفت آمد از بختم که این دولت از کجا	
٣	بحر مدید مثمن سالم	فاعلاتن فاعلن	۴ بار	جامی رح	دل بهجرت ای صنم خون خود را میخورد جان بدستت ای پسر جامهٔ تن میدرد	تقطیع مصراع اول دل بهجرت فاعلاتن ای صنم فاعلن خون خود را فاعلاتن میخورد فاعلن
۴	بحر مدید مثمن مخبون العروض و الضرب	فاعلاتن فعلن	۴ بار	٠	از میان و دهنش ناتوان یکسر مو زبان نشان باز مده نسبت سخن هیچ مگو	

۵	بحر بسیط مثمن سالم	مستفعلن فاعلن	۴ بار	جامی رح	چون خار و خس عنه و شب افتاده ام درت باشد که بر جمال من افتد نظر ناگهت	تقطیع چون خار و خس مستفعلن روز و شب فاعلن افتاد ام مستفعلن درت فاعلن
۶	بحر بسیط مثمن مخبون	مستفعلن فعلن	۴ بار	سعدی رح	دانی چه گفت مرا آن بلبل سحری تو خود چه آدمی کز عشق بیخبری	عروض و ضرب مخبون است
۷	بحر وافر مثمن سالم	مفاعلتن	۸ بار	سیفی رح	چه شد صنما که سوی کسی بچشم وفا نمی نگری ز رسم جفا نمیگذری طریق وفا نمی سپری	
۸	بحر وافر مربع سالم	مفاعلتن	۴ بار	نصیر الدین طوسی رح	بدی چه کنی بجای کسی که او نکند بجای تو بد	
۹	بحر کامل مثمن سالم	متفاعلن	۸ بار	جلال الدین حسین	بصنوبر قد دلکشی اگر ای صبا گذری بکنی سوی جان حزین من دل خسته را گذری بکنی	
۱۰	بحر کامل مثمن مضمر	متفاعلن مستفعلن	۴ بار	.	صنما خیالت با چه شد که بما ندارد التفتی نخجلم زد اخت کز وفا بسرم گذار دو [illegible]	اگر سالم مقابل مضمر یا بالعکس آید جایز است چنانچه درین بحر سعدی فرماید حسنت حبیب خدا صلوا علیه و آله صلوا علی وزن مستفعلن [illegible] باقی [illegible] متفاعلن

۱۲ مسئلہ [illegible] مفاعیل [illegible] مفعول مفاعیل [illegible] مفعول مفاعیل بوزن مفعول مفاعیل [illegible]

تعداد بحور	نام بحر	وزن بحر	تعداد تکرار ارکان	نام شاعر	مثال شعر	بیان ضروری
۱۱	ہزج مثمن سالم	مفاعیلن	۸ بار	حافظ رح	الا یا ایہا الساقی ادر کاساً و ناولہا کہ عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلہا	
۱۲	ہزج مثمن اخرب مکفوف مقصور	مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل	۲ بار	امام محمد غزالی رح	شورے شدہ از خواب عدم دیدہ کشودیم دیدیم کہ باقیست شب فتنہ غنودیم	درین بحر رکن اگر آخر یکے مصراع مفاعیل و آخر دیگر فعولن باشد جائز است ہمچنین اگر در حشو سالم و اخرب آرند -
۱۳	ہزج مثمن اخرب	مفعول مفاعیلن	۴ بار	حافظ رح	ای بادشہ خوبان داد از غم تنہائی دل بیتو بجان آمد وقت است کہ باز آئی	صدر و ابتدا اخرب است و حشو بعضے اخرب و بعضے سالم و عروض و ضرب سالم
۱۴	ہزج مثمن مقبوض	مفاعلن	۸ بار	سیفی رح	دلم بروں شد از غمت غمت ز دل بروں نشد زبوں شدم کہ بو دکو ز دست غم زبوں نشد	ہمہ ارکان مقبوض
۱۵	ہزج مثمن مقبوض مسبغ	مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلان	۲ بار	•	پری ندارد ای صنم بروشنی جبین چنین بشر ندیدہ این پسر کہ بود رحور عین	عروض و ضرب مقبوض مسبغ باقی ارکان مقبوض -

١٦	هزج مثمن مسبغ	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلان	۲ بار	سیفی	بزاری میدهم جان و نمی پرسد مرا جانان مسلمانی نمیدانم کجا شد ای مسلمانان	درین عروض و ضرب مسبغ است
١٧	هزج مثمن مکفوف مقصور	مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل	۲ بار	جامی رح	ترا لعل شکرریز و مرا چشم گهربار ترا خنده بود خوی و مرا گریه بود کار	درین بحر عروض و ضرب مقصور است باقی مکفوف
١٨	هزج مثمن اشتر	فاعلن مفاعیلن	۴ بار	ناصر علی	دیدن و ز خود رفتن طرز آشنائیها پیش آن صنم بوده عالم جدائیها	چهار رکن اشتر است و چهار سالم
١٩	هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف	مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن	۲ بار	سیفی	ای شیخ مرا راه خرابات نمودی میخواست دلم باده کرامات نمودی	صدر و ابتدا اخرب و حشو ها مکفوف و عروض و ضرب محذوف این وزن و وزن دوازده رکنی در یک بیت جمع میشود
٢٠	هزج مثمن مکفوف محذوف	مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن	۲ بار	٠	مرا عشق دوتا کرد بهنگام جوانی چرا باز نپرسی تو ز حالم به برانی	عروض و ضرب محذوف

تعداد بحور	نام بحر	بیان ارکان	تعداد تکرار ارکان	نام شاعر	مثال شعر	کیفیت جزویه
۲۱	هزج مسدس سالم	مفاعیلن	۶ بار	سلمان	چو دید آن لولوی لعل تو لابه لا بلالائی درآمد لولوی لالا	
۲۲	هزج مسدس مقصور	مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل	۲ بار	لمولفه	الا ای ساقی فرخنده فرجام لبالب ده می گلفام در جام	عروض و ضرب مقصور است باقی ارکان سالم
۲۳	هزج مسدس محذوف	مفاعیلن مفاعیلن فعولن	۲ بار	لمولفه	کجا آن آهوی رغبا رمیده که دنبالش دل وحشی دویده	عروض و ضرب محذوف و باقی سالم
۲۴	هزج مسدس مکفوف مقصور	مفاعیل مفاعیل مفاعیل	۲ بار	۰	تا خیز و بیار آن می خوشبوی که همرنگ بود با گل خودروی	تقطیع تا خیز مفاعیل بیار ام مفاعیل خوشبوی مفاعیل عروض و ضرب مقصور باقی مکفوف

۲۵	هزج مسدس مکفوف محذوف	مفاعیل مفاعیل فعولن	۲ بار	٠	دل آزار جفاکارے نگارے جز آزار دلم کارے ندارے	عروض و ضرب محذوف اجتماع این وزن و وزن سابق ازین در بیتے جایز است و بیت ناموزون نگردد
۲۶	هزج مسدس اخرب مقبوض	مفعول مفاعلن مفاعیل	۲ بار	سیفی	گفتی لب من چو انگبین است خود کو مزه در گیاے اینست	صدر و ابتدا اخرب و حشوها مقبوض و عروض و ضرب مقصور
۲۷	هزج مسدس اخرب مقبوض	مفعول مفاعلن مفاعیلن	۲ بار	٠	ای از مژهٔ تو رخنه در جانها ای درد تو کیمیای درمانها	صدر و ابتدا اخرب و حشوها مقبوض و عروض و ضرب سالم
۲۸	هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف	مفعول مفاعلن فعولن	۲ بار	سیفی	تا عشق پری رخان گزیدم از روز خوشی نشان ندیدم	عروض و ضرب محذوف است و صدر و ابتدا اخرب و حشو مقبوض
۲۹	هزج مسدس اخرم اشتر مقصور	مفعولن فاعلن مفاعیل	۲ بار	٠	صد بارم پیش اگر کشی زار برخیزم تا کشی دگر بار	صدر و ابتدا اخرم و حشو اشتر و عروض و ضرب مقصور اگر عروض و ضرب محذوف باشد این وزن شود مفعولن فاعلن فعولن

[illegible]

اعداد بحور	نام بحور	ارکان بحور و اوزان آنها	تعداد تکرار ارکان	نام شاعر	مثال شعر	کیفیت ضروریه
۳۰	هزج مربع سالم	مفاعیلن	۴ بار	٠	بقد سرو گل اندامے خوشا وقتے که بخرامے	
۳۱	هزج مربع مکفوف مقصور	مفاعیل مفاعیل	۲ بار	٠	بیا ای بت بدخوے بیا از رخ گل بوئے	صدر و ابتدا مکفوف عروض و ضرب مقصور
۳۲	هزج مربع مکفوف محذوف	مفاعیل فعولن	۲ بار	٠	ز کف تیغ جفا نه ز لب کام مرا ده	صدر و ابتدا مکفوف است و عروض و ضرب محذوف
۳۳	هزج مربع اخرب	مفعول مفاعیلن	۲ بار	٠	آن غنچهٔ خندان کو آن لعل سخندان کو	صدر و ابتدا اخرب است و عروض و ضرب سالم
۳۴	رجز مثمن سالم	مستفعلن	۸ بار	لمولفه	من در فراق سیمبر سرگشته ام در بحر و بر در عشق او گشتم سمر و ز هجر او بیخواب و خور	بعضی از استادان این بحر را برسی و دو رکن آورده اند

٣٥	رجز مثمن مذال	مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلان	٢ بار	•	یارب چه شد کان ترک ما ترک محبان کرده است آسودگان وصل را رنجور هجران کرده است	عروض و ضرب مذال است باقی ارکان سالم
٣٦	رجز مثمن مطوی	مفتعلن	۴ بار	•	میشگفد گل بجهان از نسیم سحری وه چه شود گر تو کنی پهلوی ما باده خوری	اگر عروض و ضرب مذال باشد این وزن شود مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلان
٣٧	رجز مثمن مطوی مخبون	مفتعلن مفاعلن	۴ بار	مؤلف	وقت بهار و ماه نو گر دزد دل بهی بشو کن جفا به هر طور بود طلب طلب از او	چهار رکن مطوی مقدم اندر چهار رکن مخبون
٣٨	رجز مثمن مخبون مطوی	مفاعلن مفتعلن	۴ بار	جامی رح	فغان کنان به سحر سر کوی تو میگذرم چو نیست ره بسوی توام به بام و در مینگرم	درین چهار رکن مخبون مقدم بر چهار رکن مطوی اند درین بحر اگر مفتعلن بجای مفاعلن آید جایز است -
٣٩	رجز مثمن مطوی مخبون مقطوع	مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن	٢ بار	جامی رح	سرو نخوانمت که او نیست بدین رعنائی ماه نگویمت که مه نیست بدین زیبائی	صدر و ابتدا مطوی و عروض و ضرب مقطوع و حشوها بعضی مخبون و بعضی مطوی .

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار رکن	نام شاعر	مثال شعر	کیفیت رمز به
٤٠	رجز مسدس سالم	مستفعلن	۶ بار	سیفی	ساقی بعشرت کوش در دوران گل مگذار از کف جام تا پایان گل	تقطیع ساقی بعش مستفعلن رت کوش در مستفعلن دوران گل مستفعلن
٤١	رجز مسدس مطوی	مفتعلن	۶ بار	•	نیست مرا جز تو نگار دگرے می نکنی هیچ بحالم نظرے	
٤٢	رجز مسدس مخبون	مفاعلن	۶ بار	جامی رح	کنون که گرد از بهار خوش هوا فزون شود بهر دل اندرون صفا	شش مفاعلن را رجز مسدس مخبون گفتن هم جایز است چنانچه هشت مفاعلن را رجز مثمن مخبون گفتن رواست
٤٣	رجز مسدس مرفل العروض والضرب	مستفعلن مستفعلن مستفعلاتن	۲ بار	•	دارم یکے زیبا نگارے تندخوئے شیرین لبے لیلی رخے مرغوله موئے	تقطیع دارم یکے مستفعلن زیبا نگا مستفعلن رے تندخوئے مستفعلاتن
٤٤	رجز مسدس مقطوع الضرب والعروض	مستفعلن مستفعلن مفعولن	۲ بار	•	دارم بتے سنگین دلی عیارے غارتگرے عاشق کشے خونخوارے	

٤٥	بحر منسرح مطوی مقطوع	مفتعلن مفتعلن مفعولن	٢ بار	•	شوخ ستمگار جفاجوی سن گه گمند آه نظر سوزی سن	عروض و ضرب مقطوع صدر و ابتدا وحشو مطوی
٤٦	بحر منسرح مطوی مجنون	مفاعلن مفتعلن مفاعلن	٢ بار	•	بجال من تا نظری نمو ده در طرب خوش برخم کشوده	صدر و ابتدا و عروض و ضرب مجنونا باقی مطوی اگر مفتعلن مفاعلن مفاعلن گویند هم جایزدر
٤٧	بحر مجتث مطوی مذال الضرب والعروض	مفاعلن مفتعلن مفاعلان	٢ بار	•	مرا نظر تا برخت فتاده است گل چمن از نظرم فتاده است	صدر و ابتدا مجنون عروض و ضرب مذال حشو مطوی
٤٨	بحر مربع سالم	مستفعلن	٤ بار	•	عاشق شدم بر دلبری سنگین دلی سیمین بری	
٤٩	بحر مربع مطوی	مفتعلن	٤ بار	•	ای لب تو مرهم من وی غم تو همدم من	
٥٠	بحر رمل مثمن سالم	فاعلاتن	٨ بار	سالمان	تحکّل دلبر دونکه تو داری نباشد دلبری را خواب بنهایتک کم بود جاد و گرمی را	تقطیع تحکل لعبرفا علاتن دن کتو دا فاعلاتن ری نباشد فاعلاتن دلبر جی را فاعلاتن بجمیین قیاس

[illegible] ... عارف فاعلاتن ... [illegible] ... فعلاتن فعلاتن ... [illegible] ... الفاعلاتن فعلاتن

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد ارکان	نام شاعر	مثال شعر	کیفیت عروضیه
٥١	رمل مثمن مسبغ	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان	٢ بار	سلمان	تا بکی گریم بزاری همچو ابر نوبهاران از سر اندوه و حسرت در فراق گلعذاران	از اجتماع این هر دو وزن بیت ناموزون نگردد همچنین از اجتماع فعلاتن با فعلیان
٥٢	رمل مثمن مخبون	فعلاتن ٤	٨ بار	.	شکرت را شد گرچه سیه مور مرتب کسی نیز نخواهم که کند سایه بر آن لب	شدت را فعلاتن شد گرچه فعلاتن سیهی فعلاتن را مرتب فعلاتن
٥٣	رمل مثمن مقصور	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	٢ بار	لمولفه	دوش آمد آن بت رشک چمن نازک خرام بر در دشتش بر دخوبی بر د صبر دل تمام	عروض و ضرب مقصور باقی سالم
٥٤	رمل مثمن محذوف	فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن	٢ بار	سیفی	هر که را بینم سخن با او ز سر جا می کنم تا کند ذکر تو صد تقریب پیدا میکنم	عروض و ضرب محذوف اجتماع این هر دو وزن جایز نیست چه در فاعلاتن و فاعلن تفاوت زیاده نیست
٥٥	رمل مثمن مشکول سالم الضرب و العروض	فعلات فاعلاتن	٤ بار	حافظ رح	بملازمان سلطان که رساند این دعا را که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را	چهار رکن سالم و چهار مشکول

۵۶	رمل مثمن مشکول مسبغ	فعلات فاعلاتن فعلات فاعلیان	۲ بار	۰	سنم و خیال او زی شب و روز با جوانان زخط خوش تو با جو ور قم خیال خوانان	عروض و ضرب مسبغ صدر و ابتدا مکتول وحشو ها بعضے سالم و بعضے مشکول
۵۷	رمل مثمن مخبون مسبغ	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلیان	۲ بار	۰	روزگاریست که در خاطرم آشوب فلانست روزگارم چو سر زلف پریشان از آنست	تقطیع روزگارے فاعلاتن [illegible] فاعلاتن طرم آشوب [illegible] فعلاتن فعلان ـــ اگر صدر و ابتدا هم مخبون باشد وزن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلیان باشد ـ
۵۸	رمل مثمن مخبون مقصور	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات	۲ بار	سلیقی	چاره هجر تو سازم بوصال دگران آه تا چند کشم بے تو محال دگران	چون فاعلات مقصور را [illegible] فعلات بماند ـ
۵۹	رمل مثمن مخبون مقطوع	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن	۲ بار	میر نجات	باز دل بر در من برفن باند برے شیر اندام بتے تو چه گشتی گیرے	مثنوی میر نجات درین بحر است و شعر مذکور ازوست ـ

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۶۰	رمل مثمن مخبون محذوف	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن	۲ بار	سیفی	گرچه مقصود دل خسته دل دوست مرا هیچ غم نیست که مقصود همین است مرا	چون فاعلن محذوف را خبن کنند فعلن شود و تقطیع گرچه مقصو فاعلاتن و بلای فعلاتن دل خسته فعلاتن ترا فعلن
۶۱	رمل مثمن مخبون مقطوع مسبغ	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان	۲ بار	״	پیش ازین گرچه بهر شاخ گل میدیدیم چون گل روے تو دیدیم از و واچیدیم	از اجتماع هر چهار وزن که آخر یکے فعلات و آخر دیگرے فعلن و آخر دیگرے فعلن و دیگر را فعلان باشد بیت ناموزون نگردد۔
۶۲	رمل مثمن مخبون محجوف	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع۔	۲ بار	سلمان	آن کند قهر تو با ظلم که با گل دے آن کند لطف تو با عدل که مائل غمی	صدر را ابتدا سالم و عروض و ضرب محجوف باقی مخبون۔
۶۳	رمل مثمن مخبون محجوف مسبغ	فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فاع	۲ بار	•	بیوفائے چه بحبی یار ترا دانستیم پر ستمگار و جفاکار ترا دانستیم	چون مخبون محجوف را تسبیغ کردند فاع بجائے فع گردید۔
۶۴	رمل مثمن مخبون محجوف مشعث	فاعلاتن مفعولن فعلاتن فع	۲ بار	•	راست کن طارم و آراسته کن گلشن تازه کن جا بها جانان بہرے رویش	عروض و ضرب محجوف و رکن دوم مشعث

٦٥	رمل مثمن صدر و ابتدا مخبون و حشوها بعضی سالم و بعضی مخبون و عروض و ضرب سالم	فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن	۲ بار	شیخ سعدی رحمة الله علیه	نه بر اشتر سوارم نه چو خر بزیر بارم نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم	و اگر حشوها نیز مخبون گردانند ٥١ عروض و ضرب سالم جمله وزن هم فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن شود
٦٦	رمل مثمن مکفوف محذوف	مفاعیل فاعلن مفاعیل فاعلن	۲ بار	٠	صبا گر بکوی آوردی یک سحر زمین بگو گر نسب عشقت دلم سوخت در تنم	
٦٧	رمل مسدس سالم	فاعلاتن	٦ بار	سیفی	ای نگارین رخ دلبر زمان مائی رخ مکن پنهان چو اندر جان مائی	تقطیع نگارین فاعلاتن رو دلبر فاعلاتن زمان مائی فاعلاتن
٦٨	رمل مسدس مقصور	فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	۲ بار	مولف	تا ز هجران سوخته بس جسم و روح هات یا ساقی لنا هات الصبوح	عروض ضرب مقصور باقی سالم
٦٩	رمل مسدس محذوف	فاعلاتن فاعلاتن فاعلن	۲ بار	ایضا	نرگس مستش که حیرت فزا ست و آن غمزه کن و وحشت نما	عروض و ضرب محذوف باقی سالم مثنوی مولانا رومی و منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار و ثانی ... و الدین ... در همین بحرست

٥١ مثال این وزن [illegible]

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۷۰	رمل مسدس مخبون مقصور	فاعلاتن فعلاتن فعلات	۲ بار	سیفی	شکرین لعل تو کان نمک است گرچه شکر نه مکان نمک است	صدر و ابتدا سالم و حشو مخبون و عروض و ضرب مخبون مقصور
۷۱	رمل مسدس مخبون محذوف	فاعلاتن فعلاتن فعلن	۲ بار	•	گر سخن زان لب خندان نوش شود بسته راخنده فراموش شود	عروض و ضرب مخبون محذوف است تقطیع گر سخن را فاعلاتن لب خون نو فعلاتن ش شود فعلن
۷۲	رمل مسدس مخبون مقطوع	فاعلاتن فعلاتن فعلن	۲ بار	•	مردمی نرگس او میداند جادوئے غمزهٔ او می خواند	عروض و ضرب مقطوع است
۷۳	رمل مسدس مخبون مقطوع مسبغ	فاعلاتن فعلاتن فعلان	۲ بار	•	ایکه روئے تو حیات جانست دیده جایت شده و جایت آنست	تقطیع ایکه روئے فاعلاتن تو حیاتی فعلاتن جانست فعلان عروض و ضرب مقطوع مسبغ است

٧۴	رمل مسدس مطوی	مفتعلن فاعلات مفتعلن	۲ بار	•	عشق بحسنت صبور دید مرا رفت بر آتش بسخوا بنید مرا	
٧٥	رمل مربع سالم	فاعلاتن	۴ بار	•	چشم آن دارم که گاہے افگنی سویم نگاہے	
٧٦	رمل مربع مخبون	فعلاتن	۴ بار	•	دل من ہیچ نیرزد اگرت عشق نورزد	
٧٧	بحر سریع مسدس مطوی موقوف	مفتعلن مفتعلن فاعلان	۲ بار	مولف	عیش و بہار چمنم آرزوست لعبت غنچه دہنم آرزوست	اگر بجائے مطوی مقطوع آید جایز است چنانچہ نظامی فرماید ؎ ہست کلید در گنج حکیم بسم اللہ الرحمن الرحیم مصرع ثانی بروزن مفعولن مفتعلن فاعلان است -

ہمچنین اگر صدر و ابتدا سالم آید و حشو مطوی و عروض و ضرب مطوی موقوف جایز است چنانچہ سلمان ساوجی گوید ؎ صورت اول ترازوی ... اما فتحی الکہ فی تبیین مصراع اول بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلان است و ثانی بروزن مستفعلن مفتعلن فاعلات - ۲ بار

٥١

۱۲ نمره [illegible]

۷۸	سریع مسدس مطوی مکسوف	مفتعلن مفتعلن فاعلن عروض و ضرب مطوی مکسوف است	۲ بار	سیفی	کی بود آن دم که بزم وفا می بدل خاک شدآن دلربا	اگر مصرع ثانی بر وزن مفتعلن مفعولن فاعلات باشد هم جایز است چنانچه خاقانی گوید ۵ حلقه ارگم شود از زلف تو - خاتم جم خواهی تاوان آن -
۷۹	سریع مسدس مطوی مقطوع مکسوف	مفتعلن مفعولن فاعلن	۱ بار	٠	سیم بسنگ اندر پنهان بود یار مرا سنگ بسیم اندرست	صدر و ابتدا مطوی عروض و ضرب مطوی مکسوف حشو مقطوع
۸۰	سریع مسدس مطوی اصلم	مفتعلن مفتعلن فعلن بسکون عین	۲ بار	٠	بر لب من آمده جان ای جانان چند کنم شام و سحر افغان	عروض و ضرب اصلم باقی مطوی
۸۱	سریع مسدس مکسوف مجدوع مطوی	مفتعلن مفعولن فاع	۲ بار	٠	ای گل رویت سنبل خیز زلف سیاهت آتش بیز	صدر و ابتدا مطوی عروض و ضرب مجدوع حشو مکسوف و اجتماع طی و کسف در حشو جایز است -

۸۲	بحر منسرح مثمن سالم	مستفعلن مفعولات	۴ بار	.	یکدم بیا ای دلدار بکام آن رخسار کز رشک گل در گلزار ایم بپیراهن در و خار	.
۸۳	منسرح مثمن مطوی موقوف	مفتعلن فاعلان	۴ بار	سیفی	آنکه دلم صید او ست میر شکار من است دست بخونم نگار کرده نگار من است	چهار رکن مطوی و چهار موقوف
۸۴	منسرح مثمن مطوی مکسوف	مفتعلن فاعلن	۴ بار	مولف	نکهت یوسف شمم سر شمیدن دهم جامهٔ یعقوب راشتم بدریدن دهم	اگر در حشو مطوی و موقوف بود و عروض و ضرب مطوی مکسوف چون مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلن یا عکس این چو مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان از اجتماع بر چهار بیت ناموزون نگردد
۸۵	منسرح مثمن مطوی منحور	مفتعلن فاعلات مفتعلن فع	۲ بار	سعدی علیه الرحمه	دیدهٔ اهل طمع بنعمت دنیا پر نشود همچنانکه چاه به شبنم	عروض و ضرب منحور باقی مطوی

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۵۶	منسرح مثمن مطوی مجدوع	مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع	۲ بار	•	من شنیدم که خط بر آب نویسند آیت خوبی بر آفتاب نویسند	عروض و ضرب مجدوع باقی مطوی از اجتماع این وزن با وزن ماقبل خود بیت ناموزون نمی شود۔
۵۷	منسرح مثمن مطوی مرفل	مفتعلاتن	۸ بار	•	فصل بهاران که بیا تا گلشن جنت کرد سراپا ساقی مهوش در مه نو کن مهر درخشان ز دل [illegible]	
۵۸	منسرح مثمن مرفل محذوف	مفتعلان مفتعلن	۳ بار	•	منزل آن مه دورتر و مرغ سلیمان نه بچه بر باز نیامد نامه بر یک صبا هم رفت که رفت	اگر بجای مفتعلن مفتعلات مقصور آرند بحر مرفل مقصور گردد چنانچه در شعر مذکور عروض بحر محذوف است و ضرب مقصور و اجتماع هر دو جایز۔

۸۹	منسرح مسدس مطوی	مفتعلن فاعلات مفتعلن	۲بار	۰	شاه جهان باد تا زمانه بود کز کرمش خلق شادمانه بود	جمله ارکان مطوی
۹۰	منسرح مسدس مطوی مقطوع	مفتعلن فاعلات مفعولن	۲بار	۰	بسکه بهویت اسیر شد جانم گر بگزاری گریخت نتوانم	تقطیع بسکه بهو مفتعلن یت اسیر فاعلات شد جانم مفعولن
۹۱	بحر خفیف مخبون	فاعلاتن مفاعلن فعلاتن	۲بار	جامی رح	سبزه با نو دمیده یار نیامد تازه شد باغ و آن نگار نیامد	صدر و ابتدا سالم باقی مخبون و اگر صدر و ابتدا هم مخبون باشند در این چنین گردد فعلاتن مفاعلن فعلاتن و اگر عروض و ضرب فعلیان بود مخبون مسبغ باشند
۹۲	خفیف مخبون مقطوع	فاعلاتن مفاعلن فعلن بکسر عین	۲بار	سیفی	با توکے درد ما توان گفتن این سخن را کجا توان گفتن	با تکے در فاعلاتن د ما توان مفاعلن گفتن فعلن

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۹۳	خفیف مجنون مقصور	فاعلاتن مفاعلن فعلات	۲ بار	سیفی	ماه رویا بجور من مشتاب کشتن عاشقان که دید صواب	چون فاعلاتن را خبن و قصر کنند فعلات شود چنانکه گذشت
۹۴	خفیف مجنون محذوف	فاعلن مفاعلن فعلن بکسر عین	۲ بار	مؤلف	در سفر رفت ماه پارهٔ من نحس اکبر شده ستارهٔ من	چون فاعلاتن را خبن و حذف کنند فعلن بسکون بین شود
۹۵	خفیف مجنون مقطوع مسبغ	فاعلاتن مفاعلن فعلات	۲ بار	ایضاً	من نه تنها ز فرقتت گل زار زار و بیزار بلبل از گلزار	برین وزن حدیقهٔ ثنائی و هفت پیکر نظامی و هشت بهشت امیر خسرو دهلوی رحمة الله علیه است -
۹۶	خفیف عروض و ضرب مشعث	فاعلاتن مفاعلن مفعولن	۲ بار	جامی رح	وقت گل شد هوای گلشن دارم ذوق جام مدام روشن دارم	
۹۷	خفیف مجنون مجحوف	فاعلاتن مفاعلن فع	۲ بار	۰	چه کنم فکر پاره آید چشم شاید بکار آید	

۹۸	خفیف مجحوف مسبغ	فاعلاتن مفاعلن فاع	۲ بار	۰	بر سر التفات یار است حسب دلخواه روزگار است	اگر بجای فاعلاتن فعلاتن آرند در صدر ابتدا جایز است
۹۹	بحر مضارع مثمن اخرب	مفعول فاعلاتن	۴ بار	مولف	تا قوت کس نباشد با قوت نازنینش کندیده ام بدندان ناهم برانگبینش	چهار رکن اخرب و چهار سالم
۱۰۰	مضارع مثمن اخرب مسبغ	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان	۲ بار	جامی رح	ای لعل نوش خندت کام شکر دهانان سر دهانت بیرون از فهم نکته دانان	صدر و ابتدا اخرب عروض و ضرب مسبغ حشوها بعضی سالم و بعضی اخرب
۱۰۱	مضارع مثمن اخرب مکفوف	مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن	۲ بار	۰	دل بی رخ تو صورت جان را نمی شناسد جان بی لب تو گوهر کان را نمی شناسد	صدر و ابتدا اخرب است و حشوها مکفوف و عروض و ضرب سالم
۱۰۲	مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور	مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات	۲ بار	سیفی	بازم هوای آن لب میگون گرفته است معلوم میشود که مرا خون گرفته است	تقطیع بازمه مفعول وای اال فاعلات بیگونگ مفاعیل رفته هست فاعلات .

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۱۰۳	مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف	مفعول فاعلات مفاعیل فاع لن	۲ بار	سیفی	سیفی پری وشی که تو دیوانهٔ از و خواهی سحر تو شو دجز دعا مگو	تقطیع سیفی مفعول ری وشی که فاعلات تدیوان مفاعیل نئی از و فاعلن
۱۰۴	مضارع مثمن مکفوف مقصور	مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات	۲ بار	جامی رح	خوش آن موسم بهار که بر طرف لاله زار هندیار گلعذار بکف جام خوشگوار	عروض وضرب مقصور است باقی ارکان مکفوف اگر عروض وضرب محذوف باشد این وزن شود مفاعیل فاعلات مفاعیل فاع لن
۱۰۵	مضارع مثمن اخرب مکفوف مجبوب	مفعول فاعلات مفاعیل فع	۲ بار	.	تنها به تیر غمزه نه دل دوخت او کز آتش فراق مرا سوخت او	صدر و ابتدا اخرب عروض وضرب مجبوب باقی مکفوف

۱۰۶	مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف مسبغ	مفعول فاعلات مفاعیل فاع	۲ بار	•	عاشق شدم بر آن بت ناسازگار صبرم دها و باغم او کردگار	عروض و ضرب مجبوف مسبغ
۱۰۷	مضارع مثمن اخرب محذوف	مفعول فاعلاتن مفعول فاعلن	۲ بار	سعدی رح	دیدار مینمائی و پرهیز میکنی بازار خویش و آتش ما تیز میکنی	صدر و ابتدا اخرب عروض و ضرب محذوف باقی ارکان بعض سالم و بعض اخرب -
۱۰۸	مضارع مسدس سالم	مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن	۲ بار	•	نمیخواهم که یکدم از تو جدا باشم تو باشی همراه من هر کجا باشم	
۱۰۹	مضارع مسدس اخرب مکفوف	مفعول فاعلات مفاعیلن	۲ بار	•	ای نازنین که ماه منی امشب رحمی بکن چو شاه منی امشب	تقطیع ای ناز مفعول نینکه ماه فاعلات منی امشب مفاعیلن عروض و ضرب سالم است و اگر محذوف باشد مفعول فاعلات فعولن وزن آن گردد
۱۱۰	مضارع مسدس مکفوف محذوف	مفاعیل فاعلات فعولن	۲ بار	جامی رح	خوشا جلوهٔ جمال تو دیدن خوشا میوهٔ وصال تو چیدن	

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت مزوریه
۱۱۱	مضارع مسدس مقبوض	مفاعلن فاعلاتن مفاعلن	۲ بار	•	مرا بکوی تو رفتن کجا شود زناتوانی مگر از خدا شود	صدر و ابتدا و عروض و ضرب مقبوض اند و باقی سالم
۱۱۲	مضارع مسدس اخرب اخرم	مفعول فاعلاتن مفعولن	۲ بار	•	دارم بدرد هجرش بیتابی هرجا باشد بیخوابی	صدر و ابتدا اخرب اشتر و عروض و ضرب اخرم باقی سالم
۱۱۳	مضارع مسدس اخرب اخرم مقصور	مفعول فاعلاتن مفعول	۲ بار	•	آن بیوفا نگاری دل برد زیر قدم بخواری بسپرد	صدر و ابتدا اخرب عروض و ضرب اخرم مقصور
۱۱۴	بحر مقتضب مثمن سالم	مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن	۲ بار	•	میسوزم ز داغ جگر بینالم ز درد الم میخوابم ز شب تا سحر خون گریم ز اندوه غم	
۱۱۵	مقتضب مثمن مطوی	فاعلات مفتعلن	۴ بار	سیفی	بالبت چه مطلبم باده نزد جان چه بود بارخت چه بنگرم بنده پیش جان چه بود	جمله ارکان مطوی

۱۱۶	مقتضب مثمن مطوی مقطوع	فاعلات مفعولن	۴ بار	سیفی	وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان یکدم است تا دانی	تقطیع وقت را غ فاعلات نیمت دا مفعولن آن قدر ک فاعلات بتوانی مفعولن اینجا چهار رکن مطوی و چهار مقطوع
۱۱۷	مقتضب مربع مطوی	فاعلات مفتعلن	۲ بار	•	ترک خوب روی مرا گو چرا خوش بینی	اگر شاعر خواهد مربع را مثمن و مسدس نموده گوید
۱۱۸	مقتضب مربع مطوی سالم العروض والضرب	فاعلات مستفعلن	۲ بار	•	دست باز دار از دلم ورنه جان ز تن بگسلم	صدر و ابتدا مطوی
۱۱۹	مقتضب مربع مخبون مطوی	مفاعیل مفتعلن	۲ بار	•	چرا کشتی از کرمم بجنیست که بکینم	صدر و ابتدا مخبون عروض و ضرب مطوی
۱۲۰	بحر مجتث مثمن مخبون	مفاعلن فعلاتن	۴ بار	سیفی	زد و رنیست میسر نظر بروی تو مارا چه دولتست تعالی الله از قد تو قبارا	تقطیع زد و رنی مفاعلن ستمیسر فعلاتن نظر برو مفاعلن تو مارا فعلاتن چه دولتس مفاعلن تعالل فعلاتن ز قد تو مفاعلن قبارا فعلاتن

[illegible]

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۱۲۱	مجتث مثمن مخبون مسبغ	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلیان	۲ بار	.	دلم که سوخت ز عشقت چراغ جان منست آن عجب گر تو رسد نور دیدگان منست آن	تقطیع دلم کسو مفاعلن خت ز عشقت فعلاتن چراغ جا مفاعلن نمنستان فعلیان
۱۲۲	مجتث مثمن مخبون مقصور	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات	۲ بار	سیفی	زبسکه درد تو بر جان ناتوان منست هلاک من طلبد هر که مهربان منست	چون فعلاتن را خبن و قصر کنند فعلات شود
۱۲۳	مجتث مثمن مخبون محذوف	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن بکسر عین	۲ بار	ایضاً	شفا چه در قدم تست مبتلاے ترا برون خرام که دردی مباد پاے ترا	عروض و ضرب مخبون محذوف است
۱۲۴	مجتث مثمن مخبون مقطوع	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن بسکون عین	۲ بار	ایضاً	اگرچه یار مرا نیست رسم دلداری بدین خوشم که ندارد بدیگرے یاری	عروض و ضرب مخبون مقطوع

۱۲۵	مجتث مثمن مخبون مقطوع مسبغ	مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان	۲ بار	سیفی	چه گویم از سرمستی لب تو نابست مرنج از سخن ما که عالم آبست	تقطیع چگویم مفاعلن سرمستی فعلاتن لب مے مفاعلن نابست فعلان درین عروض و ضرب مقطوع مسبغ است
۱۲۶	مجتث مثمن مشعث مخبون مقصور مقطوع	مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلن	۲ بار	عرفی	عجوز بختم اگر زلف شان بیاراید سفید گردد و زلفین شاهدان تتار	
۱۲۷	بحر متقارب مثمن سالم	فعولن	۸ بار	.	ز شرم رخت لاله را داغ بر دل ز رشک قدت سرو را پای در گل	
۱۲۸	بحر متقارب مثمن مقصور	فعولن فعولن فعولن فعول	۲ بار	سلمان	نه چون نور رایت بود آفتاب که این از خطا آید آن از صواب	عروض و ضرب مقصور است باقی ارکان سالم یوسف زلیخا فردوسی و بوستان و سکندرنامه و شاهنامه برهمین وزن است -

تعداد بحر	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت مزوریه
١٢٩	متقارب مثمن محذوف	فعولن فعولن فعولن فعل	٢ بار	سیفی	چو آیم بکویت مکن عیب من که بی اختیارم درین آمدن	عروض و ضرب محذوف باقی سالم اجتماع این وزن و وزن سابق جایز است
١٣٠	متقارب مثمن اثلم	فعلن فعولن	٤ بار	حافظ رح	من رند عاشق و آگاه توبه استغفر الله استغفر الله	چهار رکن اسلم و چهار سالم
١٣١	متقارب مثمن مقبوض اثلم	فعول فعلن	٤ بار	ایضاً	گرم بخوانی ورم برانی دل حزین را بجای جانی	بعضی این بحر را بر شانزده رکن بنا کرده اند چنانچه عصمت الله بخاری فرماید ع زهی دو چشمت بخون مردم گشاده تیر و کشیده خنجر چو ماهت صباح و لبت و خط سیاهت شب معنبر

۱۳۲	متقارب مثمن اثرم مقصور	فاع فعولن فاع فعول	۲ بار	جامی رح	ای شب زلفت غالیه سائی بوی مه رویت غالیه پوش	
۱۳۳	متقارب مثمن ابتر	فعولن فعولن فعولن فع	۲ بار	•	نگاہے کہ بود ش بمن گاہے کنون نیست آنهم من و آہے	عروض و ضرب ابتر
۱۳۴	متقارب مثمن اثرم	فعل فعولن فعولن فعل	۲ بار	•	عارض و زلف تو ای گل چہر غیرت چین است و رشک مہر	صدر و ابتدا و عروض و ضرب اثرم حشو ہا سالم
۱۳۵	متقارب مثمن مقصور محذوف و اثلم	فعلن فعولن فعولن فعول مقصور یا فعل محذوف	۲ بار	•	شب آن بت شوخ عیار من تنہا نہ دل جان من نیز برد	صدر و ابتدا اثلم عروض محذوف و ضرب مقصور
۱۳۶	متقارب مثمن مسبغ	فعولن فعولن فعولن فعولان	۲ بار	•	زہے ابرویت قبلہ پاک دینان نیاز خوش خاطر ناز بینان	عروض و ضرب مسبغ باقی سالم

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۱۳۷	متقارب مسدس سالم	فعولن	۶ بار	•	ز درد جدائی چنانم که از زندگانی بجانم	
۱۳۸	متقارب مسدس محذوف	فعولن فعولن فعل	۲ بار	•	ترا گوهر ای مشک سر بخوبی شده ستی سمر	عروض و ضرب محذوف
۱۳۹	بحر متدارک مثمن سالم	فاعلن	۸ بار	سیفی	حسن و لطف تابنده شد مهر و مه خط و خال ترا مشک چین خاک ره	تقطیع حسن و لط فاعلن فی ترا فاعلن بند شد فاعلن مهر و مه فاعلن
۱۴۰	متدارک مثمن مخبون	فعِلن بکسر عین	۸ بار	سلمان	چو خرمیده گل باغ ارم چو قدت بود قد سرو چمن	همه ارکان مخبون اند

۱۴۱	متدارک مثمن مقطوع	فعلن بسکون عین	۸ بار	جامی رح	تو که یار در دست و داری / تا کی آری بر من خواری	این بحر در عهد انشا نوشته ... حضرت علی کرم الله وجهه ... شنیده ... ابن سعد ... دقا صدق قا صدق قا صدق رقا
۱۴۲	متدارک مثمن مخبون مقطوع	فاعل فعل بفتح عین	۴ بار	ایضا	سنبل سیه بر سمن مزن / لشکر حبش بر ختن مزن	تقطیع فاعلن سنبل سیه فعل بر سمن فاعلن مزن فعل
۱۴۳	متدارک مثمن مخبون مقصور مفعل	فاعلن فعلن فاعلن فعل	۲ بار	.	دوش گفت بمن یار من که من / می کشم تو شب رفته در چمن	متدارک مسدس اگر ... باشد مثمن مخبون ... مخبون مقطوع الآخر فعل ...
۱۴۴	متدارک مثمن مقطوع مقصور فعل	فعلن فعلن فعلن فعل	۲ بار	خسرو رح	خالق باری سرجن هار / واحد ایک بدا کرتار	صدر و ابتدا او حشو مقطوع عروض و ضرب مقطوع مقصور

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت ضروریه
۱۳۵	بحر قریب مسدس سالم	مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن	۲ بار	۰	مرم از عرش بالاتر گذرانی اگر گوئی که هستی از بندگانم	
۱۳۶	قریب مسدس مکفوف	مفاعیل مفاعیل فاعلاتن	۲ بار	سیفی	خداوند جهان بخش شاه عادل شهنشاه جوان بخت زاد کامل	تقطیع خداوند مفاعیل جهان بخش مفاعیل شاه عادل فاعلاتن عروض و ضرب سالم باقی ارکان مکفوف
۱۳۷	قریب مسدس [illegible]	مفعول مفاعیل فاعلاتن	۲ بار	ایضاً	تا طبع رسے برقرار باشد مداح در شهریار باشد	تقطیع تا طبع مفعول رسی برق مفاعیل رار باشد فاعلاتن اگر عروض و ضرب مقصور باشد مفعول مفاعیل فاعلان وزن گردد

۱۴۷	قریب مسدس اخرب مکفوف مقصور یا محذوف	مفعول مفاعیل فاعلات یا فاعلن	۲ بار	•	امروز بسویم نگاه کرد رایی بدلش کرده آمن	درین بیت عروض مقصور است و ضرب محذوف
۱۴۸	قریب مسدس اخرب اخرم	مفعولن مفعول فاعلاتن	۲ بار	•	باز آمد یارم بشادکامی که باشم شاد از کنون بباشم	و مفعول فعولن فاعلاتن نیز می آید
۱۵۰	قریب مسدس اخرب عروض سالم و ضرب مسبغ	مفعول فعول فاعلاتن یا فاعلیتان	۲ بار	نعمت خان	سر فوج چو شد اسیر میگفت از علم لغت هر آنچه بد یاد	در تشابه قطعه نصاب گفته
۱۵۱	بحر جدید مسدس مخبون	فعلاتن فعلاتن مفاعلن	۲ بار	•	چه قدت گرچه صنوبر است سر سری نبود چون قد سروت صنوبری	
۱۵۲	بحر [illegible] مسدس سالم	فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن	۲ بار	•	هر شبم گوئی که فردایت خوش کنم چند فردا رفت شاید فردا کنی	

تعداد بحور	نام بحور	ارکان وزن	تعداد تکرار	نام شاعر	مثال	کیفیت مزدوجه
١٥٣	بحر مشاکل مثمن سالم	فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن	۲ بار	-	کرد ما را چه بر دوست جدا این سر چون نباشم بیابان گرد روز و شب	
١٥٤	بحر مشاکل مثمن مکفوف	فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل	۲ بار	جامی رح	خیز و طرف چمن گیر با حریف سمن بو گاه سنبل تر چین گاه شاخ سمن بو	
١٥٥	بحر مشاکل مسدس مکفوف مقصور	فاعلات مفاعیل مفاعیل	۲ بار	۰	باز غمزده ام در شب دیجور زان سبب که شد روز محن دور	
١٥٦	مشاکل مسدس مکفوف مقصور محذوف	فاعلات مفاعیل مفعولن	۲ بار	۰	یار من که جدا کرد ز خویشم وقف شد ز بیگانه و خویشم	مثمن این بحر آید وزنش فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل است شه نگاه غضبناک آن نگار چون مرا دید با جنبطا چکنم عذر بیگنه چه کنم عرض
١٥٧	مشاکل مربع مکفوف مقصور	فاعلات مفاعیل	۲ بار	۰	روزگار خزان است بانگ گیری از آن است	

فصل هفتم در بیان اوزان رباعی و مثنوی بدانکه فصحا
عجم بست و چهار اوزان رباعی که آنرا دو بیتی و ترانه نیز گویند
از بحر هزج اختراع نموده اند و مجموع اوزان از اجتماع
مفاعیلن سالم و نه مزاحفات آن که مفعول اخرب و مفاعلن
مقبوض و مفاعیل مکفوف و فعول اثلم و فعل بفتح عین و وقف
لام مجبوب و فاع ازل و فع ابتر و مفعولن اخرم و فاعلن اشتر
اند حاصل میشوند و خواجه حسن قطان که از ائمه خراسان بود جهت
برای ضبط آنها دو شجره معتمد ساخته یکی شجرهٔ اخرب که رکن
اول او مفعول شده دوم شجرهٔ اخرم که رکن اول او مفعولن
بوده و هر شجره مشتمل بر دوازده انواع است که بمنزلهٔ شاخها اند
و از اجتماع دوازده اوزان هر شجره با همدیگر بیت ناموزون
نمی شود مگر جمع کردن اوزان یک شجره با شجرهٔ دیگر نیکو نیست

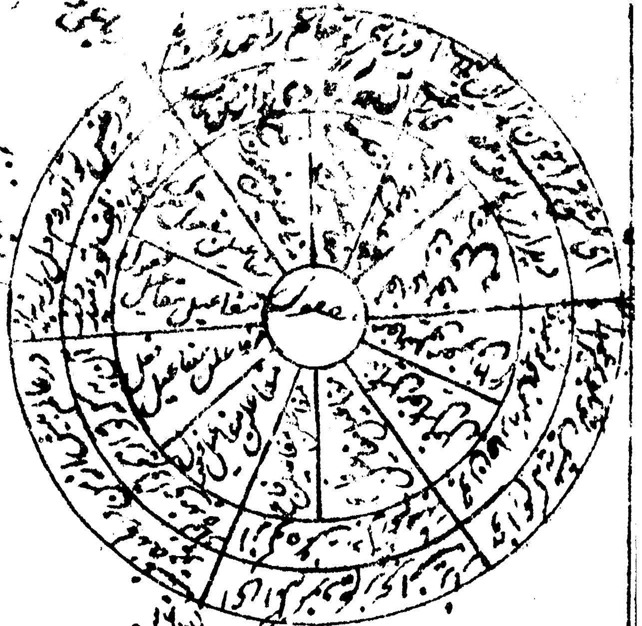
صورت هر دو شجره

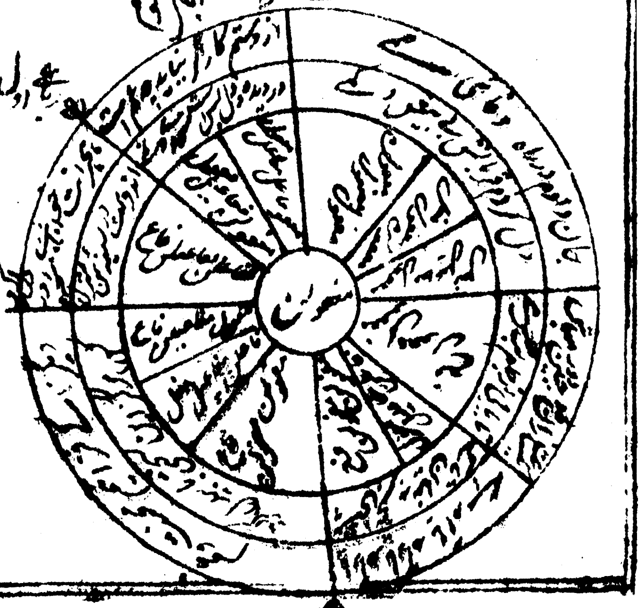
اینست


شجرة الحب

در بعضی برای اوزان مذکور دو دائره وضع کرده اند یکی دایرهٔ اخرب و دویم دایرهٔ اخرم و هر دایره بر دوازده حصص منقسم ساخته مگر مولف در هر دو دایرهٔ مذکور دو دایرهٔ دیگر افزود و مثال هر وزن درج نموده تا اقرب الی الفهم گردد

صورت دوائر اینست





بعضی گفته اند که اوزان رباعی بده هزار میرسد و ازان جمله اینست که مفعول مفاعلن فعولن فعلن و این مثال آورده که ع العاشق فی هواک ساه و ساهر تقطیعش العاشق مفعول فقی هوا مفاعلن کساهر فعولن ساه فعلن ولیکن تقطیع مصراع مذکور بدین طور هم میتواند شد که العاشق مفعول فقی هوا مفاعلن کساهن مفاعیلن بر فع کما لا یخفی علی الفطن الزکی و مثنوی را هفت وزن از بحور مذکوره مقرر کرده اند چنانچه جمله اوزان مع امثله ازین جدول ظاهر است -

نمبر	نام بحر	وزن	نام شاعر	مثال	کیفیت
۱	بحر سریع مطوی موقوف	مفتعلن مفتعلن فاعلات	جلال الدین فراهانی	بزم گری نشست پر از سوز باغ لاله خندد در دهن چون چراغ	مخزن الاسرار نظامی گنجوی رح و مطلع الانوار و قران السعدین امیر خسرو دهلوی هم برهمین وزن است
۲	بحر هزج اخرب مقبوض محذوف مسدس	مفعول مفاعلن فعولن	امیر حسینی	این طرفه حکایت شنگر در وزن نی قضا گر سکندر	تحفة العراقین حکیم خاقانی و لیلی مجنون شیخ نظامی و لیلی مجنون امیر خسرو و مولوی جامی و نلدمن شیخ فیضی برین وزن است -
۳	بحر متقارب مثمن مقصور	فعولن فعولن فعولن فعول	شیخ سعدی رح	بنام جهاندار جان آفرین حکیم سخن بر زبان آفرین	شاهنامه و زلیخا حکیم فردوسی سکندرنامه نظامی همای همایون خواجه کرمانی برین وزن است -

کیفیت	مثال	نام شاعر	وزن	نام بحر	تعداد
برین وزن ست مثنوی مولانا جلال الدین رومی رح و منطق الطیر شیخ فرید الدین عطار رح	گر دہی از آشوب گردشہای دہر کرد از صحرا و کوہ آہنگ شہر	مولوی جامی رح	فاعلاتن فاعلاتن فاعلات	بحر رمل مسدس مقصور	۴
برین وزن ست حدیقہ حکیم سنائی و باغ ارم سنائی و ہفت پیکر نظام الدین گنجوی و ہشت بہشت امیر خسرو رح	دشت ... ده مقام بود زلف تازه رُوی و نازنین بدنے	جامی رح	فاعلاتن مفاعلن فعلن	بحر خفیف مخبون مقطوع	۵
برین وزن ست خسرو شیرین نظامی و عشیقہ امیر خسرو و یوسف زلیخا جامی رح	یکی شد عیب جوئی نزد مجنون برو میخواند از ہر گونہ افسون	سلیمان ساوجی	مفاعیلن مفاعیلن فعولن	ہزج مسدس محذوف	۶
برین وزن مثنویہا کم واقع شده شعر مذکور از سبحة الابرار مولوی جامی رح است .	محتشم زاده زلشکر و جاه میحر امید ظفر ... براه	جامی رح	فاعلاتن فعلاتن فعلن	رمل مسدس مخبون مقطوع	۷

باب دوّیم در قافیہ و ردیف و حاجب و آن مشتمل بر شش فصل است

فصل اول در تعریف قافیہ و حروف آن بدانکہ قافیہ در لغت بمعنی از پے رونده و در اصطلاح عبارتست از مجموع آنچہ تکرار باید بغیر استقلال در الفاظ مختلفہ لفظاً و معنےً یا لفظاً فقط یا معنےً فقط در

آخر مصاریع و ابیات بخلاف ردیف که آن لفظ متحد لفظاً و معنےً است که بعد از قافیه در آخر اشعار میباشد پس اگر آخر دو مصراع در لفظ متحد باشد و در معنے مختلف چنانچه درین بیت بیت گردیو سخر تو گردد ...... زین هر دو چه حاصل تو گردد * یا بالعکس چنانچه درین بیت ؎ پوستین نغز باید اندر برد * پوست این بر آمد از دم سرد * آنرا ردیف نخوانند قافیه گویند ردیف را قافیه لازم است و قافیه را ردیف ضرور نیست چنانچه در هر دو بیت مذکور و درین بیت هر دو موجود اند ؎ پناه بلندی و پستی تو ئی * همه نیستند آنچه هستی تو ئی * لفظ هستی و پستی قافیه است و لفظ تو ئی ردیف و گاهی قافیه زائد هم میباشد در معنے دخلی ندارد چنانچه جمله اقسام قافیه مع امثله ازین جدول ظاهر است -

جدول اقسام قافیه

قسم قافیه	مثال	کیفیت
قافیه مختلف لفظاً و معناً	چنانچه سیفی گفته ؎ تا عشق پری خان گزیدیم از روی خوشی نشان ندیدیم	هر دو قافیه مختلف لفظاً و معنا است
قافیه مختلف لفظاً فقط	چون درین بیت مذکور پوستین نغز باید اندر برد * پوست این بر آید از دم سرد	لفظ برد و سرد معنا متحد اند و در لفظ مختلف -

قسم قافیه	مثال	کیفیت
قافیه مختلف معناً متحد لفظاً	چنانچه درین بیت لطف ماه هفته عیدین خور عارض می نمی این جوهرست آن عارض * وچنانچه لفظ گردد در بیت مذکور —	عارض اول بمعنی رخسار و عارض ثانی بمعنی شئی غیر اصلی —
قافیه مختلف لفظاً و معناً که یکی از انها زائد باشد	چنانچه شیخ سعدی رح فرماید بدرگاه لطف و بزرگیش بر * بزرگان نهاده بزرگی ز سر و امیر خسرو رح نیز گوید برده ماه مهر خوانچه بر ده مه و رفته دو قرصش از سر —	درین هر دو بیت لفظ بر زائد و بمعنی است —

وحروف قافیه نه است یکی روی که از ان چاره نیست وحرف اصلی قافیه است
وچهار پیش از روی ومقدم بر روی که تاسیس ودخیل وردف وقید است
چنانچه مولف درین شعر آورده تاسیس ودخیل وردف وهم قید *
این چار مقدم روی است * وچهار پس از روی * بعد از روی
که وصل وخروج ومزید ونائره است چنانکه شاعری آورده
آن چار حرف بعد روی گر کنی شمار * وصل است وهم خروج ومزید است ونائره
بقول خلیل جمله حروف مذکوره داخل قافیه اند وبعضی فقط
حرف روی را قافیه گویند تعریف ومثال واقسام
حروف مذکوره ازین جدول واضح است —

جدول در بیان نه حروف قافیه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	روی	روی در لغت بمعنی ریسمان است باعتبار مضبوطی حروف دیگر قافیه از روی باین اسم موسوم کردند ـ	حرف اصلی کلمه که ثبوت قافیه بران است و استواری آن از و	چون رای خاور و یاور و حرف مذکور فقط قافیه باشد و فقط عدم لحوق حروف دیگر چون بیم سیم و دم	هیچ شعر عرب و عجم از وی خالی نباشد
۲	تاسیس	تاسیس بمعنی بنا نهادن است باعتبار اینکه بنای قافیه برین است باین نامیدند	الفیکه ماقبل روی بواسطه یک حرف متحرک آید	چون الف یاور و خاور که بواسطه واو متحرک ماقبل روی که راست آمده تکرار حرف تاسیس در قوافی واجب نیست بلکه مستحسن است لهذا منزل را با حاصل قافیه میسازند با آنکه در منزل تاسیس نیست ـ	حرف متحرک را دخیل و حایل گویند چنانچه بیاید ـ

اعداد حروف	نام حروف	وجه تسمیه	تعریف	تمثیل وتشریح	حکم وجوب وجواز ودیگر بیان ضروری
۳	دخیل	در لغت دخل کننده چون میان دو ساکن دخل داده باین اسم موسوم شد	حرف متحرک که وسط میان تاسیس وروی باشد	چون دو اوخامه ویا در نزد جمهور شعرا رعایت تکرار آن بخصوصه در قوافی واجب نیست لهذا عادل را با اصل قافیه آرند واختلاف دخیل در فارسی جایز است چنانچه میرزا صائب گوید ع غیر حق را میدهی ره در حریم دل چرا؛ میکشی بر صفحهٔ هستی خط باطل چرا؛	در فارسی رعایت تکرار دخیل مستحسن است ودر عربی واجب
۴	ردف	در لغت یعنی پس سوار نشیننده باعتبار اینکه رتبهٔ پس حرف روی است	حرف علت ساکن که حرکت ما قبل موافق آن باشد و قبل روی بی واسطه متحرک آید	این قسم بر دو قسم است یکی آنکه هیچ حرف واسطه نباشد چون الف زمان وجهان وواو مجنون وچون و یای چنین وجبین دویم آنکه حرف ساکن واسطه باشد چون تاخت وباخت ودوست وپوست وگریخت وریخت	رعایت این از واجبات است بدانکه در ردف زاید سیزده قسم از ضرب شش در سه حاصل میشود مثال الف با هر یک نوشته شد اما با شش حرف مذکور

تعداد حروف	نام حروف	وجه تسمیه	تعریف	تمثیل و تشریح	علم دیگر بیان ضروری
		و بعد آن نظر بر آن افتد ۔		درین هنگام الف و واو و یائے مذکور را ردف اصلی مفرد گویند و آن حرف ساکن را ردف زاید و مرکب وحروف ردف زاید بحکم استقرا شش اند چنانکه شاعرے گفته ؎ ردف زاید شش بود اے ذوفنون ؛ خا و را و سین شین و فا و نون ؛ چو تاخت و باخت و داشت و کاشت و کاست و راست و آرد و کارد و تافت و یافت و راند و ماند و علی هذا القیاس بدانکه رعایت ردف مطلقاً از واجبات است و مجهول را با معروف جمع کردن در فارسی جائز است و در اردو لے مگر در فارسی مستحسن نیست ۔	چون ریخت و بیخت و زیست و کیست و فریفت با مثل خود اما شین با یا نیز مسموع است همچنین را و نون با آن اما واو یا حروف مذکوره چون سوخت و دوخت و کوفت با مثل خود و پوست و دوست و گوشت با مثل خود اما را و نون با واو غیر مسموع است

٥		قید	قید در لغت بند و شوالیکه سر پای پالان بهم قرار گیرد و دوال شمشیر باعتبار اینکه قافیه مقید است بآنکه حرف قید مختلف نشود باین نامیده شد ـ	حرف ساکن غیر ردف که قبل روی بے فاصله و واسطه افتد	حروف قید در فارسی بیش از ده و از ده یافته نشده است چنانچه شاعر گفته آن ده سه حرف قید اندر زبان فارسی از ده دو با لاهست بشنو اے فتی از با و خا و را و زا و سین و شین از غین و فا و نون و واو ها و یا از چون گبر و ابر و تخت و بخت و درد و سرد و رزم و بزم و ست و دست و دشت و گشت و مغز و نغز و خفت و گفت و بند و پند و پوش و جوش و مهر و چهر و بیک و لیک و در عربی دیگر حروف نیز آمده چون ستر و شتر و شعر و کثر و بحر و اجر و کظم و نظم و قصر و عصر و وضع و رضع و نطع و قطع و جعد و عد و علم و حلم و وقص و رقص و ذکر و فکر و امر و جمر و درد و جور و سیر وغیره ـ	رعایت تکرار قید در قوافی از واجبات است اگرچه اختلاف قریب المخرج در فارسی جایز داشته اند چون بحر و مهر مگر در اردو جایز نے ـ

۶	وصل	باعتبار وصل آن با روی بایین نام موسوم شد	حرفیکه بعد روی بی فاصله پیوندد خواه مشهور الترکیب باشد یا غیر آن	حرف وصل ده است بحکم استقرا چنانچه شاعرے گفته ه ده بود وصل فارسی گو را ا الف و دال و کاف ها و یا و حرف جمع و اضافت و مصدر و حرف تصغیر و رابطه ست دگر ه چون یار و نگار و کند و زند و غبارک و دلدارک و کرده و شمرده و مستی و پستی و خوبان و محبوبان و دارم و کارم و گفتن و سفتن و لاله و پیاله و خلوت است و عشرت است از جمله امثله مذکوره میم دارم و کارم مشهور الترکیب است و هاے لاله و پیاله غیر مشهور الترکیب و فرق میان روی و وصل آنست که بے روی الفاظ مهمل مانند چون نگار که بے را مهمل میماند بخلاف الف وصل که نگار میماند	تکرار وصل از ضروریات ست -

۷	خروج	باعتبار برآمدن از حرف وصل یا از این حرف یا بانیکه از حرف وصل خارج است باین نامیده شده	حرفیکه بوصل پیوندد	چون ہم درین بیت ــه ما کشتهٔ آن دو لعل یاریم ؛ دست از خوی یار نداریم ؛ درینجا راحرف رویست و یا وصل و میم خروج -	رعایت خروج از ضروریات است
۸	مزید	باعتبار زیاده بودن از خروج	حرفیکه بخروج پیوندد	مانند شین درین بیت ــه آن دل که بدست دلبری بستیمش ؛ ہر چند شکست باز پیوستیمش ؛	رعایت این ضروریست
۹	نائره	مشتق از نوار بمعنی رسیدنست باعتبار رسیدن از غایت قافیه که مزید است بطرف این حرف باین نامیدند -	عبارت از حرفیکه بمزید پیوندد یکی باشد یا بیشتر	مثال یک حرف مانند شین درین بیت ــه دل که بدست تو سپردستمش ؛ بازده ایکان که نبردستمش ؛ درین جا دال رویست و سین وصل و تا خروج و میم مزید و شین نائره مثال بیشتر مانند میم و شین درین بیت ــه آن دل که بدست تو سپردستیمش ؛ ایجان بده اکنون که نبردستیمش ؛	رعایتش ہم از ضروریاتست

فصل دوم در حرکات قافیه بدانکه اعراب قافیه بالاتفاق شش اند چنانکه شاعرے درین قطعه جمع نموده قطعه شش بود اعراب اندر قافیه ٭ رس و اشباع است دیگر حذو هم ٭ باز توجیه است و مجری و نفاذ ٭ یاد دار این جمله را اے محترم ٭ چنانچه تشریح و تعریف هر یک ازین جدول منکشف ست

تعداد اعراب و حرکات	نام اعراب و حرکات	وجه تسمیه	تعریف اصطلاحی	تشریح و تمثیل	حکم وغیره
۱	رس	رس در لغت ظاهر ساختن ست چون این حرکت الف را ظاهر میسازد باین اسم موسوم شد	حرکتیکه بر ماقبل الف تاسیس باشد	مثل فتحه عین عاقل و نون ناقل که ماقبل الف تاسیس واقع شده است	

۱۱۰

۲	اشباع	بسبب آنکه درمیان دو ساکن واقع شده وانها را سیر کرده چه اشباع در لغت سیر کردن است	حرکت دخیل	چون کسرهٔ قاف عاقل و ناقل ضمهٔ واو تطاول و فاء تغافل و فتحهٔ راء تبارک و تشارک -	در فارسی در روی متحرک اختلاف این حرکت رواست لهذا لفظ برابری با ظاهری قافیه ساخته اند و در اردو مطلقاً روا نیست -
۳	حذو	در لغت بمعنی برابر با چیزی بودن است باعتبار برابری حرکت باین اسم نامیده شد	حرکت ماقبل ردف مطلقاً و حرکت ماقبل قید	مثال ردف مفرد و اصلی چون فتحهٔ راء شراب و ضراب و ضمهٔ کاف کوی و سین سوی و کسرهٔ قاف رقیب و نقیب در ردف زائد چون فتحهٔ راء عدو سعد و ضمهٔ نقل و نقل و کسرهٔ علم و حلم و حرکت ماقبل قید چون فتحهٔ تاء تخت و باء بخت و ضمهٔ شگفت و نهفت و کسرهٔ گشت و بهشت -	در کلام متقدمین اختلاف این در قافیه که بحرف قید موصول باشد آمده است چنانچه درین بیت سه میبست اشکل سین بشسته تو یا منشار لیست حلقه بسته تو اما متاخرین در کلام خود اصلا نیارند خصوص در اردو -

۴	توجیه	در لغت روی گردانیدن بجهتی دیگر روی ساکن ظرف حرکت ماقبل خود است باین نامیده شد	حرکت ماقبل روی ساکن که قبل آن حرفی از حروف مقدمه نباشد	مثل حرکت متحرکه کاف فارسی و زال دربن بیت ظهوری ؎ ز جام تو مهتاب میزد کنگره که افتاده مستانه بر بام در روی ساکن را روی مقید گویند۔	اختلاف این جایز نیست مگر درقافیه که حرف وصل برو پیوندد چنانچه دربن بیت سعدی ره ؎ نماید در ایام او برگ نکویم که خار است که برگ گلی درینجا دال مکسور است و کاف عجمی مضموم۔
۵	مجری	در لغت بمعنی جاری شدن است چون حرکت از روی بوصل جاری شده باین اسم موسوم گشت	حرکت روی متحرک که آنرا روی مطلق خوانند وقتیکه بوصل پیوندد	چون کسرهٔ نون دربن بیت غیرتی کاشانی ؎ دهان یار با من دوش رمزی گفت پنهانی ٭ که من سرچشمهٔ آب حیاتم هیچ میدانی ٭	اختلاف این روا نیست

٦	نفاذ	بانیکه چون وصل متحرک شود نفوذ کنید بخروج وبسوی آن سوان شود	حرکت حرف وصل قبلیکه بخروج ملحق شود وحرکت مزوج ومزید راهم نفاذ گویند وحرکت نائره راکه بندرت است نیز نفاذ نامند -	چون حرکت یای افگنیم وشکنیم درینجا نون حرف رویست ویای خطاب وصل وحرکتش نفاذ ومیم خروج -	متحرک بودن وصل لازم نیست چون افگنیم وشکنیم بصیغه جمع -

فصل سوم در اوصاف واقسام روی و القاب اصناف قافیه بدانکه حرف روی بر دو قسم است مقید و مطلق مقید آنکه حرف روی ساکن باشد باعتبار قید سکون باین اسم موسوم گشت چون نون چمن وسخن ومطلق آنکه دران قید سکون نباشد وبسبب حرف وصل متحرک شود همچو راء کارم و دارم پس مقید اگر با حروف دیگر قافیه جمع نشود مقید مجرد گویند چنانکه گذشت واگر با حرف دیگر جمع شود و بانحرف منسوب سازند ومقید تاسیس گویند اگر با حرف تاسیس جمع شود وهمچنین مقید بردف اصلی یا مقید بردف زاید یا مقید بقید نامند چون لفظ خاور وجان ور است و ابر وغیره برین قیاس پس مطلق را مطلق مجرد گویند اگر با حرف دیگر جمع نشود ورنه مطلق مقید بقید یا ردف یا تاسیس یا وصل یا خروج وغیره قافیه هم بر دو

حذف است اول باعتبار اوصاف مذکوره حرف روی وغیره و آن چهار قسم
است مجرده مردفه مؤسسه موصله وثانی باعتبار تقطیع واصول
وارکان و آن پنج قسم است چنانچه درین بیت مجتمع اند ۵ اول آمد متکاوس
دگر آمد متراکب ؛ پس ازان شد متدارک متواتر مترادف ؛ چنانچه اقسام والقاب
مذکوره ازین جدول مع امثله ظاهر و منکشف اند -

جدول در القاب واقسام چهارگانه قافیه باعتبار روی وغیره حروف قافیه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	مجرده	بسبب مجرد بودن حرف روی از حروف دیگر قافیه	قافیه که درو حرف روی مقید یا مطلق با حروف دیگر قافیه ملحق نشود	قافیه مجرده با روی مقید چون سم و دم وقافیه مجرده با روی مطلق چون کند و زند
۲	مردفه	باعتبار بودن حرف ردف مطلقاً	قافیه که درو با حرف روی مطلقاً حرف ردف مطلقاً بود یا حرف قید بود -	مردفه بردف مفرد چون آب وتاب وآبم وتابم و مردفه بردف مرکب چون داشت وکاشت و داشتم وکاشتم و مردفه بقید چون ابر وگبر وابرم وگبرم -
۳	مؤسسه	باعتبار بودن حرف تاسیس	قافیه که درو با روی مقید یا مطلق حرف تاسیس بود	چو کار و بار وکارم و بارم
۴	موصوله	باعتبار بودن حرف وصل	قافیه که درو با روی حرف وصل بود با حرف خروج و مزید و نائره	چون دارم و یارم و داریم و یاریم و داشتم وکاشتم و داشتمش وکاشتمش و داشتمیش وکاشتمیش

جدول در بیان اقسام و القاب قافیه باعتبار تقطیع و ارکان و اصول ٭ ٭

نمبر	نام قافیه	وجه تسمیه	تعریف	مثال
۱	مترادف	باعتبار در پئے آمدن دو ساکن	قافیه که در وی دو حرف ساکن بلا فصل در آخر آیند	چنانچه درین بیت ملا ظهوری ؎ بگلگشت مهتاب بیرون خرام ٭ که ابر پر شد ماه را باز جام ٭ قافیه خرام و جام مترادف است ۔
۲	متواتر	بلحاظ گرفتن دو ساکن یک متحرک را از پس و پیش ۔	قافیه که در وی یک حرف متحرک در میان دو ساکن واقع شود	لاحده ؎ هردم دل من است بر تو مایل ٭ هرگز نشده مهر تو از دل زایل ٭ خورشید رخ تو خوبتر می‌بینم ٭ حالا که شده غبار خطت حائل ۔
۳	متدارک	باعتبار دریافتن دو متحرک دو ساکن را	قافیه که در وی دو متحرک معاً میان دو ساکن واقع شوند	چنانچه درین بیت ملا جامی رح ؎ این نه محال است که شد باورت ٭ عقل و خرد کو که نشد باورت ٭
۴	متراکب	باعتبار سوار شدن با یکدیگر سه متحرک بر دو ساکن	قافیه که در وی سه متحرک معاً میان دو ساکن واقع شوند	چنانچه درین بیت حکیم سنائی ؎ زور او بت شکن زر و زن زال ٭ دست او تیغ زن بر اوج زحل ٭
۵	متکاوس	تکاوس در لغت بمعنی انبوهی است باعتبار اجتماع چهار متحرک باین نامیده شد	قافیه که در وی چهار متحرک معاً میان دو ساکن باشند	چون شکنش و چون فگنش این قافیه در اشعار عجم نیامده مخصوص بزبان تازیست ۔

فصل چهارم در عیوب قافیه و آن ده است اقوا و غلو و تعدی و اکفا و سناد و ایطا و تحریف و تغیر و معمول و تضمین تعریف و تقسیم هریک و وجه تسمیه مع امثله ازین جدول بوضوح خواهد پیوست -

نمبر عیوب	نام عیوب	تعریف	وجه تسمیه	تشریح و تمثیل	حکم وغیره
ا	اقوا	اختلاف حرکت توجیه وحذو	اقوا در لغت بے توشه شدن و بازگشتن بیچیاب ریسمان است چون حرکت حذو و توجیه از اصل خود بازگشت باین موسوم شده	یعنی اختلاف حرکت ماقبل ردف اصلی و ردف زایده که آنرا حذو گویند مثل اختلاف حرکت سور و جور و سخت و دخت درین بیت ۵ عاقبت بگزید رنج سخت را در نکاح آورد بر دآن دخت را ۶ و اختلاف حرکت ماقبل روی ساکن که آنرا توجیه گویند مثل اختلاف حرکت بر و سر	این اختلاف روا نیست مگر بعضے جا آمده چنانچه اختلاف ردف درین بیت ۵ مرزوقی و فقی و شاعر که او طوسی بود چون نظام الملک و غزالی و فردوسی بود

۲	غلو	مختلف بودن حرف روی در حرکت و سکون یعنی جایی متحرک آید و جای ساکن	در لغت بمعنی دست بلند کردن بقدر وسعت است بسبب انتهای اختلاف در صورت مذکوره باین نامیده شد	چنانچه حافظ رح فرماید ؎ صلاح کار کجا و من خراب کجا ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ＊ بای خراب ساکن است و بای بکجا متحرک نظامی فرماید ؎ شه آسوده دل شد ز گفتارشان ＊ نوازش گری کرد بسیارشان ＊ گفتار باضافت مکسور است و را و بسیار ساکن ＊	متقدمین جائز داشته اند
۳	تعدی	اختلاف حرف وصل در حرکت و سکون	در لغت بمعنی از حد درگذشتن بسبب زیادتی اختلاف باین اسم موسوم گردید	این عیب در فارسی نمی آید مخصوص باشعار عرب است چنانچه صاحب مفتاح تفصیل بیان نموده	این اختلاف در اشعار عربیه آید اگر مخل وزن است معیوب است ورنه از عیب خارج است
۴	اکفا	اختلاف حرف روی بحرف قریب المخرج یا بعید المخرج یا بحرف زبان دیگر	اکفا در لغت برگردیدن از مقصود است و وجه تسمیه ازین معنی ظاهر است	مثال قریب المخرج سریری گوید ؎ بکیاس هیئه صباحی بهتر ز هزار مرغ و ماهی ＊ و بعید المخرج چون ضرب و چرخ و اختلاف زبانی بزبان دیگر مثل اختلاف عربی و فارسی این نظامی ؎ بدریا گرشد تیغ بلارک ＊ بماهی گاو گوید کیف حالک	اختلاف بعید المخرج اصلا روا نیست باقی را متقدمین جائز داشته اند

۵	سناد	اختلاف حرف ردف مطلقاً	سناد در لغت بمعنی اختلاف و پریشانی عقل است باعتبار اختلاف و پریشانی حروف باین اسم موسوم شد	یعنی اختلاف حرف قید را نیز سناد گویند و بقرینه الخرج چندان معیوب و مکروه نیست و نزد بعضی اختلاف اشباع یعنی حرکت دخیل هم داخل سناد است مثال اختلاف ردف اصلی درین بیت استاذی [illegible] کنی ناخوش بما بر زندگانی * اگر از ما دمی دوری گزینی * و اختلاف ردف زاید درین بیت نگارم [illegible] بفرمود تا تیغ و طشت آورند * و خون ریز را پیش تخت آورند	اختلاف مذکور در اشعار تازی جائز است و در فارسی متقدمین جائز داشته اند اگر وقت اختلاف حرکت دخیل روی ما بجای وصل متحرک گردد عیب کمتر است اند چنانچه برابری را با شاطری قافیه ساخته اند
۶	تحریف	گردانیدن و تبدیل کردن حرف ساکن در کلمه برای درستی قافیه بلا اشارت زبان	تحریف در لغت گردانیدن و تبدیل کردن سخن است ازین وجه تسمیه ظاهر	چنانچه لفظ خراط را مبدل بخراد نموده ملا ظهوری گوید فرزراز استقامتش خم * زنده کرد دست بهروی تنها * اگر اشارت بتبدیل نماید عیب نماند بلکه خوبی گردد چنانچه عماد الدین موسوی گفته بر دار معرفتها برا از ریو * سر ما را مکن ای شیخ کالیوه غلط کردم زرینها صنوبر گفتم	بعضی آورده اند چنانچه در مثال گذشت

				زنخدان نگار خویش را سیوم لفظ سیب را تبدیل بسیو اشتباه کرده نمود -	
٧	ایطاء	تکرار کلمه در قوافی بیک معنی -	ایطاء در لغت بمعنی قدم بر قدم نهادن است در اینجا بلحاظ آنکه یک قافیه بجائے دیگر تکرار آمده باین اسم موسوم کردند -	بفارسی این را شایگان نیز گویند و ایطا بر دو قسم است یکی ایطاء جلی که در و تکرار قافیه ظاهر باشد مثل لفظ مند که بمعنی صاحب است چون حاجتمند و دردمند و لفظ گر در ستمگر و افسونگر و مثل الف و نون جمع در یاران و دوستان و مثل یا و نون نسبت در سیمین و زرین و غمگین و شرمگین و مثل ها ی جمع در گلها و باغها و مثل دال مضارع در کشد و برد و الف و نون فاعل در درخشان و لرزان و مثل این هر لفظی که بیک معنی باشد جمع نمودن لیکن اجتماع قافیه الف و نون جمع و ها ی جمع و نون نسبت	ایطاء جلی در یک بیت اصلا جائز نیست مگر بفاصله چند ابیات در قصیده و قطعه و غزل می آرند و ایطاء خفی در قافیه جائز است

				والف و نون فاعل در قصیده و غزل و رباعی مردف شعرای قدیم و حال یافته شده است بلکه در مطلع جمع کرده اند امیر خسرو فرماید ~ ترکی و خوبروی کسی کان چنین بود نبود عجب اگر دل او آهنین بود ~ و اسمعیل گوید رباعی از خاک چو آمد گل رنگین بیرون باز اندوه کنم از دل غمگین بیرون باز کردند نظاره عروسان چمن باز سر باز دریچهای خونین بیرون باز مگر در شعر غیر مردف نباید دوم ایطاء خفی و آن آنست که در و تکرار پوشیده باشد مثل آنا و بینا و سرا ستادا و آب و گلاب و آب و تاب و خسار و کوهسار اگر همه جا یک کلمه بمعنی دیگر آرند آنرا ایطاء نگویند بلکه صنعت تجنیس است	
٥	تغییر	متغیر بودن قافیه در قصیده و قطعه بزیادت و نقصان	باعتبار تغییر مذکور	اگر اشاره به تغییر کرده قافیه را متغیر سازند چندان عیب نباشد در قصیده و قطعه کثیرة الاشعار این چنین	این اقبح و افحش عیوب است الا مگر بشرط مذکور

واختلاف حرفیکه رعایت تکرار آن در قوافی ضروری باشد		تغییر جایز است نه در اشعار تحلیل چنانچه شیخ آذری گفته ؎ نماز شام که از گردش قضا و قدر ٭ ز بام چرخ نهفتاد خسرو خاور ٭ بعد چند اشعار گوید ؎ نبات قافیه را یک الف زیاده کنم ٭ بشرط آنکه نگیرند خورده اهل هنر ٭ سوال کردم از آن نور دیده ابرار ٭ که ای بذات تو آورده کائنات اقرار ٭	
معمول گردیدن لفظ قابل قافیه بسبب وقوع عمل ترکیب یا تحلیل –	باعتبار اینکه عمل تحلیل یا ترکیب در وی بعمل آورده شود	این بر دو قسم است یکی آنکه دو لفظ را بعمل ترکیب بمنزله یک کلمه نموده و صلاحیت قافیه بهم رسانند این معمول بعمل ترکیب است چنانچه شیخ سعدی رح فرماید ؎ تو هم جنگ و رباش چون کینه خاست ٭ که با کینه ور مهربانی خطاست ٭ خاست کلمه اصل است مرکب شده قافیه معمول گردید دویم آنکه یک لفظ قابل تجزیه شده نصف بجای قافیه و نصف بجای ردیف شود	این فی نفسه اگرچه صحیح است لیکن اجتماعش در یک بیت مکروه و معیوب دانسته اند

	شود و این معمول اهل تحلیل است چنانچه حافظ ره فرماید مستم از بادهٔ شبانه هنوز ✽ ساقی مانرفت خانه هنوز ✽ می کشی و بغمزه میگوئی ✽ توبه کردی ز عشق یا نه هنوز ✽	
۱۰ تضمین موقوف بودن معنی باعتبار اینکه معنی قافیه بر مابعد خود تضمین مصرعهٔ دیگر بود	اصل این بود که معنی قافیه باخر مصرع تمام شدی چون مصرعهٔ دیگر موقوف گردید از اصل باز گردید و داخل عیب شد مثالش از امیر خسرو دهلوی ره رباعی در حسن ترا کسی نماند الا ✽ خورشید که از صبح برون آید تا ✽ خدمت کند و پائے ترا بوسد ا ✽ نائی تو ببوسه او که تا بوسد پا ✽	جایز است مستحسن نیست

فصل پنجم در بیان ردیف حاجب ردیف در لغت بمعنی پس سوار نشیننده و در اصطلاح ردیف عبارت است از یک کلمهٔ مستقل یا چند کلمات که در آخر مصاریع و ابیات بعد از قافیه آرند و اختلافش جایز نیست نزد نصیر الدین طوسی و تکرار لفظ آن معتبر است نه تکرار معنے و استقلال لفظ نیز نزد او شرط نیست و نزد جمهور در ردیف کلمه مستقل مکرر است که بیک معنی آید و جایز است که

تمام مصرع مشتمل قافیه و ردیف باشد چنانچه مولوی جامی رح فرماید ؎

من در غم هجر و دل بدیدار تو خوش ٭ تن در غم هجر و دل بدیدار تو خوش ٭ تا کے چشم سرشک حسرت ریزد ٭ آن در غم هجر و دل بدیدار تو خوش ٭

بعضے جا ردیف زاید هم آید که بمعنی بیت تعلق ندارد پس ردیف سه قسم شد متحد اللفظ و المعنی و متحد اللفظ مختلف المعنی و متحد اللفظ بے معنی چنانچه مثال هر قسم ازین نقشه ظاهر است۔

قسم ردیف	مثال	کیفیت
ردیف متحد اللفظ و المعنی	ظهوری گوید ؎ خراب باده سرجوش کرده مارا ٭ بهوش باش که بیهوش کرده مارا ٭	لفظ کرده مارا در هر دو مصرعه ردیف است
ردیف متحد اللفظ و مختلف المعنی	حافظ علیه الرحمه فرماید ؎ ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ ٭ که کرد حمله نکوئی بجائے ما حافظ ٭	لفظ حافظ هر دو جا ردیف مختلف المعنی است
ردیف متحد اللفظ بے معنی یعنی زاید	خاقانی گوید ؎ هیچ نرسی از پی بهار را ٭ مر حلقهٔ درع مصطفی را ٭ و انوری گوید ؎ هر آن مثال که توقیع تو بر آن نبود ٭ زمانه طی نکند جز برائے حنارا ٭	لفظ را هر دو جا ردیف زاید است

واختلاف ردیف در اشعار جایز نیست مگر وقتیکه اشاره بآن کرده شود چنانچه کمال اسمعیل اصفهانی گفت ؎ سپیده دم که نسیم بهار می آید ٭ نگاه کردم و

دیدم که بار می آمد * بعد چند ابیات گفته سے زبهر فال زماضی شند مستقبل * که برانام چنین خوشش گوار می آید * بار هی رسیده بجا ی که پیش خاطر تو * همه نهان سپهر آشکار می آید * ردیف از مخترعات شعراے عجم است و شعراے عرب هم بمتابعت شان اختیار نموده اند و حاجب یک کلمه یا بیشتر که مستقل حقیقةً یا حکماً پیش از قافیه اصلی یا میان دو قافیه لفظاً و معناً یا فقط لفظاً مکرر واقع شود و آخر قسمی از ردیف است چنانکه صاحب حدایق البلاغت گفته و حاجبکه میان دو قافیه آید احسن بود و در صنعت مردف محسوب و شعرے را که دران ردیف باشد مردف گویند و آنچه دران حاجب آید محجوب نامند و شعرے را که دو قافیه داشته باشد ذو القافیتین گویند چنانچه سنائی گوید سے عقل و فرمان کشیدنی باشد * عشق و ایمان چشیدنی باشد * و امثلهٔ اقسام مذکوره حاجب ازین جدول ظاهر است -

نام قسم	مثال	کیفیت
حاجب مستقل حقیقةً از پیش قافیهٔ اصلی	نظامی رح فرماید سے پیر فلک خرقه بخواهد درید * مهرهٔ گل رشته بخواهد برید *	لفظ بخواهد حاجب است

نام قسم	مثال	کیفیت
حاجب مستقل حقیقة در میان دو قافیه لفظاً و معنی	میر معزی گوید رباعی ای شاه زمین بر آسمان داری تخت ٭ سست است عدو تا تو کمان داری سخت ٭ حمله سبک آری و گران داری لخت ٭ پیری تو به تدبیر و جوان داری بخت ٭	لفظ داری میان قافیتین حاجب است
حاجب مستقل حکماً	عطار رحمه الله گوید زده عشق تو آتشم در جان ٭ سوختم جانم بوصل کن درمان ٭	لفظ در که حاجب است در مصرع ثانی مستقل حکماً است نه حقیقةً حکماً یظهر عند التامل
حاجب مستقل حقیقة در میان دو قافیه مکرر لفظاً	رشید الدین وطواط گوید رباعی افتاد مرا با دل مکار تو کار ٭ افگند درون دل گلنار تو نار ٭ من مانده خجل به پیش گلزار تو زار ٭ با اینهمه در دو چشم خونخوار تو خار ٭	لفظ تو حاجب است میان دو قافیه مکرر لفظاً

فصل ششم در ضروریات شعریه

بدانکه ضروریات و تصرفات مجوزه شعرا ده است در وقت ضرورت قویه چنانچه علامه زمخشری بقید نظم آورده گفته ضرورة الشعر عشرة عدة جملتها ٭ وصل و قطع و تخفیف و تشدید و قصر و مد و اسکان و تحریک و منع صرف و صرف ثم التعدید علمت

و مثال هر یک ازین جدول هویداست ـ

شمار	نام وصل	تعریف	تمثیل
۱	وصل	حرفی در لفظ زیاده کردن که معنی آن در شعر ملحوظ نداشتن و آن چند حرف است الف و بای موحده و تای فوقانی و یای تحتانی و شین منقوطه و میم و واو	مثال الف چون بی ابی درین بیت اسدی ؎ بدو گفت اندر ابی کام تو ‌ه بپوییم بجوییم بجز نام تو ‌ه و بهر وابه فردوسی گوید ؎ ابر بارهٔ جنگ جوی سوار ‌ه مثال بای موحده چون گفت و بگفت و تای فوقانی چون فرامش و فرامشت و بالش و بالشت قدسی گوید ؎ ز بالش کرد پاسخ را فرامشت ‌ه نهاد اندر دهی بر دیده انگشت ‌ه شین منقوطه چون آب و آبش حافظ فرماید ؎ ما برفتیم و توانی و دل غمخوار ما ‌ه بخت بد تا بکجا میبرد آبشخور ما ‌ه میم چون هیم رهشم در بیت خاقانی ؎ نی بر سر رهشم مغیلان ‌ه نی گرد درش سیاه پیلان ‌ه واو چون رستم و روستم خاقانی گوید ؎ زاده سیمرغ کیست خر پدر روستم ‌ه قاتل ضحاک کیست خر پسر آتبین ‌ه یای تحتانی چون اندک و اندکی و دگر و دیگر و دیگری و پا و پای و غیرها شاعری گفته ؎ من ز جناب دور تر

شمار	نام عمل	تعریف	تمثیل
			یار قریب دیگرے ؎ و رنج بقیمت من و گنج نصیب دیگرے ؎
۲	قطع	حرفی از حروف اصلیه لفظ ساقط کردن	چون حذف با از کبوتر که بعد شدن کوتر ماند و اسقاط یائے تحتانی از سقیم که بعد شدن سقم بماند خاقانی گوید ؎ انگاه چو عنکبوت و کوتر ؎ دربان و رقیب شان بهر در ؎ و رافعی گوید ؎ کدام جان که نگشت از بد زمانه دژم ؎ کدام دل که نشد در غم فراق سقم
۳	تخفیف	حرف مشدد را مخفف گردانیدن	چون تنور بتشدید نون را تنور بتخفیف مستعمل کنند جائیکه شاعرے آورده ؎ آزان گروه جدائی مبر تو که در دوزخ ؎ مقام شان بقیامت بود چو نان به تنورے و مثل غم و هم و صف و دف و غیرها از الفاظ عربیه مشدده که در فارسی بتخفیف مستعمل اند -
۴	تشدید	حرف مخفف را مشدد گردانیدن	چون لفظ پر دو پیچ تشدید اول چنانچه سعدی رح فرموده ع نبرد قز نرم را تیغ تیز ؎ و ثانی چنانکه

شمار	نام ضرورت	تعریف	تمثیل
			نظامی رح فرماید مصرع اگر پاے وگر پر موے ۔
۵	تمدید	مقصوره را ممدود گردانیدن	چون آستر بالف ممدوده که اصل استر بقصر الف بود سعدی فرماید ؎ شنیدم که فرماندهے دادگر قبا داشتے هر دو روے آستر ؎
۶	تقصیر	ممدوده را مقصور گردانیدن	چون از اشیخ بعد همزه اخشیج بقصر آن و همچنین آماده و آلان بعد از اماده و الان تقصیر استاد واخسیکتی گوید ؎ ز شش جهات و چهار اخشیجان توئی مقصود نظامی رح فرماید ؎ الا ای زمین بوسے برجناح هما انداختن کرده بر خود مباح ۔
۷	تحریک	ساکن را متحرک نمودن	چون شین آمدش و میم پدرم و تا گفت بارت که ساکن بودند درین ابیات فردوسی متحرک واقع شدند ؎ بفرمود تا بیژن آمدش پیش ؎ بیژن گفت با او ز اندازه بیش ؎ پدرم آن دلیر

شمار	نام ضرورت شعر	تعریف	تمثیل
			گران مایه گردد ز تنگ اندران انجمن [illegible] خورد ۞ سطبر است بازوت چون ران شیر ۞ چه بال چون اژدهائے دلیر ۞ مثال [illegible] حروف مذکوره را متحرک نیسازند مگر وقتیکه بعد حرف علت واقع شوند۔
۸	اسکان	متحرک را ساکن کردن	چون را متحرک اصلی و عین متحرک معصفر را نظامی هم ساکن ساخته برائے صحت وزن درین دو بیت ـه موسیٰ ازان جام تهی دید دست ۞ شیشه بکه پایه ارنی شکست ۞ ـه گشت جهان از نفسش تنگ تر ۞ وز سپرش معصفری رنگ تر ۞
۹	صرف غیر منصرف	یعنی غیر منصرف را بضرورت شعری منصرف نمودن	همچو لفظ مصائب به تنوین درین شعر ـه صبت علی مصائب لو انها ۞ صبت علی الایام صرن لیالیا۔ این ضرورت مخصوص باشعار عرب است

شمار	نام ضرورت	تعریف	تمثیل
۱۰	منع صرف منصرف	یعنی منصرف را غیر منصرف خوانند	چون لفظ لیلة بغیر تنوین در این شعر ؎ ولیلة اقبلت فی القصر سکری ۞ ولکن زین السکر الوقار ۞ این ضرورت نیز مخصوص باشعار عرب است -

خاتمہ در بیان اقسام شعر

بدانکه اقسام شعر ده است قصیده غزل مثنوی رباعی و ترانه فرد قطعه ترجیع تشبیب مستزاد مسمط چنانچه تعریف و تشریح و تقسیم هر یک ازین جدول ظاهر و هویدا است -

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
قصیده	قصیده در لغت بمعنی مغز سطبر است و بعضی از قصد بمعنی مقصود گویند باعتبار اینکه در فصاحت و بلاغت مغز سطبر کلام است یا مقصود شاعر است باین اسم موسوم شده و در اصطلاح ابیات چند را گویند که متحد الوزن والقافیه باشند و بیت اول آنها مصرع باشد یعنی هر دو مصرعه قافیه داشته باشند خواه در مدح باشد یا ذم یا در مواعظ و نصایح و حکایات وغیره و کمتر از پانزده بیت نباشد و زیاده از هفتاد بیت و نزد بعضی کمتر ابیات قصیده دو بیت است	چنانچه عرفی در نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گفته قصیده	
		آمد شکفته بخوابم شبی آن یار ناز	بر روش مهر فزا و نگه صبر گداز
		وه چه شب سرمه آهوی غزالان ختن	وه چه شب وسمه ابروی عروسان طراز
		خواب نی زاویه دار آن والی حسن	خواب فی آئینه صورت او معنی ناز
		چه پریچهره نگاری که ندارد شناسش	در پس پرده فطرت فلک لعبت باز
		خواب را شب همه شب دیده بپایش سودم	که برویم ز سر این واقعه را ساخته باز
		دیده القصه که خوش گرم عنانست روان	سودم اندر قدمش چهره بصد عجز و نیاز

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
	واکثر آن یک صد و شصت تا و قصیده از غزل ابلغ و افصح باشد	گفتم ای عربده جو چیست گناهم گفتا	به تعرض همه خشمی بتغافل همه ناز
	قصیده را ابتدا و مطلع گویند و بیت ثانی را زیب مطلع و بیت آخر	گفت این خود نه گناه است که سالک شیوه	از ثناگستری شاه سر اعجاز
	را مقطع و خاتمه گویند و جایز است که دو یا چند مطلع داشته باشد	منفعل گشتم و فی الحال بوادی هیچ	مرکب طبع جهادم بهوائے تک و تاز
	و اینچنین قصیده را ذو المطلعین و ذو المطالع خوانند	ره نبردم بسر کشور معنی هر چند	که دران بادیه راندم به نشیب و فراز
	ازین قسم قصاید در دیوان بدر چاچی بسیار است و قصیده	گریه آلوده فتادم دگر اندر قدمش	گفتم اے مایهٔ آرام دل اهل نیاز
	را باعتبار آخر حروف بالحروف منسوب ساخته نامند	از جبین چین بگشا تا دل من جمع شود	که سراسیمه کند مرغ خیالم پرواز
	مثلاً اگر در آخر ابیات حرف لام آید لامیه گویند و اگر میم باشد	این سخن در دلش اندر اثر کرد سرم	برگرفت از قدم خویش و بلطف آمد باز

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
	بهیمیه خوانند و علی هذا القیاس و نیز اگر در قصیده	بیجا باند زدم بوسه بدستش از شوق	گفتم اکنون ده اجازت که شوم حرف طراز
	بعد تمهید بمدح ممدوح شروع نمایند تمهیدیه گویند	در ثنای شه کونین امام الثقلین	که بود لمعهٔ برق غضبش کفر گداز
	و اگر آغاز بمدح پیدا از خطابیه خوانند و نیز مطلع	آنکه گر افعی رمحش رود اندر تهٔ خاک	دل محمود برون آورد از زلف ایاز
	قصیده اگر بوصف سبزه و بهار مشتمل باشد بهاریه	آنکه گر رخش بر افلاک جهاند گردد	پشت شیر فلک از نقش سمش سینهٔ باز
	خوانند چنانچه این مطلع بیت نو بهار آمد که افشاند چو	آنکه چون در کنف چتر همایون آثار	همعنان ظفر از راه غزا گردد باز
	حوران بانگ شاخ چون وصال عام ریزد رخش و بر عارض گل	زمرهٔ گیسوکشایان کشند گرد فشان	از کاوش که پذیرفته غبار از تک تاز
	و اگر مشتمل بر شکایت فلک و شرح حال گردش زمانه باشد	فتح گوید چه کنی چشم هست این همه تاب	سرمهٔ چشم جهان بین مرا پاک بساز
	حالیه نامند چنانچه این بیت مطلع بیت لیسیه گر ختم	هر که گفت فلک سند بجزی عقل	گفت بهتان یقین شد که نه محرم راز

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
	از دست این سپهر دو تا هیچ جا نرسیدم که این	مسند جاه ترا آرایش آن بارگهست	که بساطش بر پی بازی نگه نشیب است و فراز
	بود آنجا و اگر بر بیان وصف معشوق مشتمل باشد	شعلهٔ خاطر او را چه شرر چشمهٔ مهر	گریهٔ خامهٔ او را چه اثر خندهٔ راز
	عشقیه خوانند چنانچه این بیت مطلع بیت آمده من بر	در جوار حرمش عرش شرف بسجود	در دیار کرمش جود موظف به نیاز
	شفق عقد ثریا ریخته و بر لاله از بادام تر لولوی لاله	آنکه از زلت افسانهٔ عدل تو بخواب	فتنه چون زلف دلارام کشد پای دراز
	ریخته و اگر بر اظهار فضل و کمال و شان مشتمل بود	ز احتساب تو پی دوختن دلق ورع	زهره در سوزن عیسی کشد ابریشم ساز
	فخریه گویند چنانچه این مطلع قصیده بیت منم آن سحر	تا بد از تیر رایت ز زمین مرغان را	سایه بر جبههٔ خورشید فتد در پرواز
	بیان که مد طبع سلیم و نبرد ناطقه نام سخنم بی تعظیم و	احتساب تو اگر عارض نهی افروزد	ق ای سر از پردهٔ عصمت ز تو با زینت و ساز
	اگر مطلع قصیده با زیب مطلع مشتمل بر اسم ممدوح یا هجو	زخمه هر چند که انگشت زند بر لب تار	نغمه از بیم نیارد که بر آرد آواز

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
	باشد آنرا کم مطلع گویند و اگر مشتمل نباشد بلند مطلع نامند و	عقل کل نسبت حکمت بقضا کرد کنون	دارد اندیشه که ناگه شمرندش طناز
	فرق میان غزل و قصیده همین است که غزل در وصف خط و	هر حدیثی که رضایت بسماعش نبود	از در گوش سراسیمه بلب گردد باز
	خال و زلف وغیره باشد بخلاف قصیده و اقل قصیده	نیز رایتو چون عرض کند لمعهٔ نور ق	حیز جود تو چون بخشش کند نعمت و ناز
	اکثر غزل است چنانچه باید قصیده در جمله بحور گفته شود	چه کند گر نکند مهر نهان رخ بکسوف	چه کند گر نکند جوهر در وصف فراز
	و نیز قصیده اگر بر ابیات تشبیب مشتمل باشد آنرا شبب گویند	چون برافراشت قفا رایت عدل تو زبیم ق	فتنه بر تافت عنان تا بعدم گردد باز
	ورنه مجرد نامند و شبب بر دو قسم است یکی تخلص که درو	داور الطبع من آن روضهٔ فیض است که هست	شجر او همه سحر و ثمر او اعجاز
	تخلص یعنی انتقال و گریز از اسلوب تشبیب بمدح ممدوح بوجهی	نامه ام داده نشان از چمن گلشن وحی	خامه ام کرده زبان در روش مهر انداز
	مناسب باشد دوم مقتضب که درو تخلص و گریز	جوهر طبع من از وصف کمالات روشن	گوهر نظم من از نسبت ذات ممتاز

نام قسم	تعریف وتشریح	تمثیل	
	بوجه مذکور نبود	خصم وطرز سخن من بچه فهم وبچه درک	عنبر ونظم گهر من بچه برگ وبچه ساز
		معنی از خامهٔ من گاه روش بیابد	چون زند عقد ثریا رشتهٔ گه جلوه ناز [?]
		نوعروسی بود در تتق فکرت من	که نه از زیور مدح تو بود چهره طراز
		اعتبار صدف از نسبت دُر است ولی	انوری گر بود از مهنه منم از شیراز
		کم از مائدهٔ معنویش مهمانی	ازرقی گر بسر خوان وجود آید باز
		آسمان بانگ برو زد که کجا خواهی رفت	نقد جان بر کف تسلیم بنه هرزه متاز
		عرفی این طرز سخن حد تو نبود لیکن	مدحت شان زبان تو چنین کرده دراز
		تا گهی سوی فراز آرد و گاهی بنشیب	بهر احداث حوادث فلک دائره ساز

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
		پیکر خصم ترا خاک بزد و سر به نشیب	دشمن جاه ترا واه کنذر و بفراز

قصیدهٔ نعتیه دیگر که در نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نحیف مؤلف رسالهٔ هذا گفته است قصیده

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
		ایکه از نامت مزین شد قدر و صفا	ویکه از پایت مزین مسند ارض و سما
		بحر و صد مثلش اگر باشد مداد و هم قلم	از درختان جهان گردد همه بهر ثناها
		ناطق وصف و مدحت همه تا حشر تحریرش کنند	وصفی از اوصاف تو هرگز نمی گردد ادا
		بهر امر حق کتم چیزی بیان از وصف تو	تیز تا گردد مرا نور ضیا روز جزا
		اولین شستم دهن صد بار از مشک و گلاب	تا با آداب و نیاز است میکنم مدح و ثنا
		حامی دین شریعت ماحی نقش ضلال	داعی سوے هدایت داعی بهر خدا
		رحمة للعالمین و واقف علم الیقین	واقف تاج و نگین با بهر غنی و بهر گدا
		تاجدار تاجداران تاج خواه جمله شاه	ناجی مر عاصیان از نار دوزخ در لظی
		مرکب عزت ترا شغل یک عیسی هزار	مرکب جاه ترا صدها سلیمان در قفا
		خوان حسن یوسفی با خوان حسنت بی نمک	با کلام تو شده موسی به لکنت مبتلا
		[illegible] تا حشر رتق و فتق و نقره شمل	حلم نوحی با [illegible] فرق کوه و کاه [illegible]

نام صنعت	تعریف و تشریح	تمثیل	
		زانچه ان لبت گشته مضمر چون عبه تو شها	خوشه چین خلقت هم شد خلیل با صفا
		فیضیاب درس تو ادریس و لقمان حکیم	قطره نوش عشق تو یعقوب پیر پارسا
		شد ملک در سلک تعمیم ملکیت ملک تو	دو جهانشان شد ملک تو پس از ثریا تا ثری
		هر نبی از نور تو شد مقتبس چون مه ز خور	نور تو از نور حق رو سینه ات شمس الضحی
		لیلی ایجاد و گلگون بر جهان پاکی تو	هم زلیخای قضا بر یوسف قدرت فنا
		محمل سکان رایت شد رضای حق بحق	ذی سلم گشته درت مرشاد حکم خدا
		سرو بستان قدم را قمری خوشنوا تو نی	بلکه خود سرو سهی هستی بباغ دو سرا
		فیض بخش جود و جودت شد وجود دو جهان	سائلی را جز نعم گاهی نگفتی حرف لا
		حاتم است از خوان جودت ریزه چینی همچو شب	بحر و بر از عسل گفتت جرعه نوشی مر ترا
		لامع نور هدایت قامع کفر و ضلال	رافع اعلام ملت شافع روز جزا
		موجی اعلم العلم ظاهری و باطنی	مادر گیتی نزاد و نے چنین ام القری
		ذات پاکت مظهر اسرار کنت کنزاً	هم وجودت منشاء و مصداق لولاک لما
		شاهد ملک قدم را شاهد مشهود تو	شاهدان بر شاهدی تو شده جمله گوا
		خلق شیء چون مثل او با وجه حسن وجوه	مثل تو چون ممتنع شد سایه ات در انتفا

تمثیل		تعریف و تشریح	نام صنعت
سرنگون جمله صنم در نار پارس انطفا	از مهابت کنگره ایوان کسری منکسر		
پیکان تیر شهرت هدف امید زین مقتضا	راتق تیر قضا را ابروانت شد کمان		
همچنین گاو زمین از نعره تو در وغا	شیر گردون گشت صد پاره دل از هیبت		
بسته پیکان تیرت مرغ موت اشقیا	تشنه مرآت تیغت مرگ ارباب نفاق		
از رکاب تو نشد نصرت جدا یکدم شها	عزم والای ترا فتح و ظفر شد توامان		
هم همای دولت را سایه شد هر دو سرا	شاهباز همتت آشیان بر لامکان		
قرب تو با حق نداند هیچ وصفت جز خدا	از عروج تو شده معراج کمتر درجه		
مشتری گشته قمر هم چو عطارد در سرا	شد قمر از خاک پایت عین شمس و هم صبیح		
ورنه جز شبها کسی هرگز ندیدی بی زها	از قدوم تو نحوست گشته در نحسین کم		
همچنین خلد برین هر سبز از پایت مها	زهره زهره ز تو زهره چو غنچه در چمن		
اطلس گردون کم از کمش بود بی انتها	خلعت رفعت و گردون زند اگر خلعت		
خور اگر بیند ببوسد تاج او افتد بپا	کرسی ایوان همت کرسی چرخ برین		
بقمر هرگز ز اقلیدس نیاید دائما	کلک انگشت کشیده چون خط تضعیف است		
از شبیه قامت بر سرو قمری جان فدا	شور بلبل بر گلست از رنگ و بویت اندر نشان		

مادهٔ منظم	معمر بنیاد و تشبیه	تمثیل	
		از غبن بوی و آتش عطر از بوی تو نست	خوی گل از روی طغرای چه خوناب خدا
		سر شبستان مدینه از لبت گشته رطب	هم رطب رشک رطب اللسان گل ذرّتها
		ساجد تو شد شتر تسلیم کن گشته شجر	از ضمانت شد غزال آمده بعد از چرا
		شد ز طوفان غضب جمله خلاص از لطف تو	کشتی کو نیز از نام خدا تو نا خدا
		ابر بر فرقت شده در صف چتر سایه آ	ابر چه این ابر رحمت ظل چه ظل ظل خدا
		چون همی گریه کنان شد در فرقت شاخ نخل	حنّ شبه در محبت گویان چو ارباب نهی
		در کفت گفته طعام هم حصاة فیریان	با فصاحت با بلاغت حمد و تسبیح خدا
		بحر عرفان از تو ای غواص یکتا در رسید	نیز مضمار حقیقت را تو سباقی شها
		کوچه ملد طریقت از طفیلت شاه راه	کس بلد این بانگشتی گر نگشتی ره نما
		شارع عام شریعت پاک از خار ضلال	کردی روشن نمودی مشعل نور هدی
		سدره و طوبی ز تو شد نخل طیبه نو رزا	بیت معمور از وجود طیبه قد طاف نبی
		در فصاحت هم بلاغت گوی بردی از همه	زین شده سحبان و اهل طفل مکتب مر ترا
		قبلهٔ قبله پرستان کعبهٔ اهل یقین	مقتدای اهل عرفان پیشوای انبیا
		پیر شده از صحف تو توریت و انجیل و زبور	قد کفی من مصحف الفتح و یس و الضحی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	قد تذییل	
			است خیر الانام هم آن تو شد خیر آل	صحبت اخیار هم خیر الرسل انت کما
			افضل المخلوق هستی گشته انبیا	منتهی شد بر تو تفضیلات جن چه ای برملا
			شد محمد نام پاکت گشته محمود مقام	در قیامت مر ترا باشد پس از حمد لوا
			حبک حب الاله بغضک بغض الاله	من احبک سیدا من جن نار قد نجی
			انک کنت نبیا حین کان آدم	مخاطبا بالماء والطین این شبهک کذا
			ذاتی من نار فیری حیدا لانک	نعم من نعمائک من بعدی اخوانی کما
			قد بلغت فی العلوم کلها من غایته	ما رئیها غیرک انس و جن هکذا
			قد جری الماء النمیر من یدک معجزا	قد سقوا عطشا اذا هم کانوا عطشی فی الغزا
			فذلک بدر الدجی فی کل حین منه نور	وجه شمس الضحی اذ لیس غین فی النهار
			صل یا رب علیه دائما خیر صلوة	ثم سلم کلما ما کان نور والضیا
			ثم یا رب علی صحب الحبیب و آله	الذین هم هداة کالنجوم فی الدجا
			بلغنی منی سلاما روضة فیها الرسول	فی الصباح والمسا روایح الصبا
			لیتنی سرت منک الیها فی الحیوة مرة	استجب با دعای حرمة للمصطفی
			ثم یا لیت اموت بعده فی طیبة	لیس لی بعد منی الا الرضا یوم القضا

تمثیل

نسبتم وصف تو کردم گشتم منفعل — من کجا و وصف تو هم تو کجا این ثنا

گر قبول افتد زهی جاه و زهی عز و شرف — چونکه شاهان میتوانند هم گدای خسته را

بر وثوق شفقت عرضی کنم در حضرت — همچو تو شاهی کجا و همچو من مسکین کجا

تلخ شد از خلق تو شیرین و خلق از وصف تو — تلخ کامم بس شهاشیرین بگردانم مرا

از طفیل چار یا رب از تو خواهم چار چیز — حفظ از شیطان و نفس و قبر و زناری فی الضحی

زیارت دارت شفاعت جنت و دیدار حق — نیز میخواهم شها از حرمت آل عبا

کرده صفرای گناهم تلخ کام و تلخ فهم — شربت نیفست اگر نوشم از و یابم شفا

علت بار الوی هم طبیب نبض دان — چون تو نزد کس مرتبت مسیحا التجا

نی دوای درد مندم جز خاک کویت یار — همچنین هم مس جانم شد آن کیمیا

سازی سامان بسازی چاره ساز از لطف خویش — سهل گردان هم طریق آن دار الشفا

تا ببوسم آستانت گاه دیوار و درت — بر درت گاهی کنم در روز و شب شور و دعا

گه کشم در چشمها از خاک کویت سرمه — چشمها از خون دل گاهی دامان از خشمها

گه ببویم سر بسر از سر بسوی قبر تو — گه ببویم بوی مشک گیسوی ترا

گه کنم تقبیل دیوار مزارت بار بار — گه کنم تعنیق اشجار دیارت با صفا

تمثیل

گر قیامت را بخواهم بهر شوق قامتت	گه قیامت میکنم برپا ز صد آه و بکا
گه شوم سرمست از عطر زیارت نوزار	گه مشام جان معطر از گل خوی ترا
گر کنم تعویذ جان گاه زیارت را برار	میکنم تعلیق دل بس مهره مهر شما
گه طواف کعبه گاه تو چون ماه و خور	هم بگردش گردان گردون بهر صبح و مسا
در و مروارید اشکم بر درت گاهی نثار	نقد جان و دل بصد عجز و نیازی گه فدا
گه ز هجر ذره شوم از نور شمس تقبش	ذرها از نور او هر یک شده شمس الضحی
گر کنم صد سجده ها از عجز اندر مسجدت	شکر این نعمت بجا آرم بدرگاه خدا
گر شوم در خواب از دیدار تو بیدار بخت	بر چنین خوابی کنم صد جان فدا صد جان فدا
مرغ روحم گر شود بهر نخل بستانت مقیم	بر تنم خاک بر و فردوس اعلی ساله
دستگیرا دستگیری کن ببین و غنیکه من	گشته ام پهلو کر از نفس شریر پر دغا
عروة الوثقی ندارم جز امید رحمتت	در چنین غنیکه افتادم بقعر تا ثری
کید شیطانم نموده است دریا بسته برزو	از قبیفت را بخواهم تا شوم از دو بلا
رحمة للعالمینا بر ضعیفی رحم کن	سوی خود ... ا بخوان بهر خدا بهر خدا
آرزو دم روا کن بهر سبطین و بتول	در ره ... مرا جای برای مرتضی

غزل

چنانچه حافظ فرماید

ببرد از من قرار و طاقت و هوش　　بت سنگین دل و سیمین بناگوش

نگاری چابکی شوخی پریوش　　حرانی مهوشی ترکی قباپوش

ز تاب آتش سودای عشقش　　بسان دیگ دائم میزنم جوش

چو پیراهن شوم آسوده خاطر　　گرش همچون قبا گیرم در آغوش

اگر پوسیده گردد استخوانم　　نگردد مهرش از جانم فراموش

دل و دین دل و دین برده است　　بر و دوشش بر و دوشش بر و دوش

دوای تو دوای تست حافظ　　لب نوشش لب نوشش لب نوش

غزل ملا ظهوری گوید

ارزومی تیغ نگه تن بطپیدن دهم　　سرمه حسرت کشم دیده بدیدن دهم

از روش جلوه آه باه انگنم　　در خلش غمزه خون بچکیدن دهم

بند نقابی کشم تیغ و ترنج آورم　　یوسف یعقوب را کف ببریدن دهم

از حسن خارهای حسب گلستان کنم　　برگ گل لاله را نوک خلیدن دهم

فرصت میسر شودم پیش دست نگه داشته ام　　درس رانوی حیف لب بگزیدن دهم

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل

تمثیل

گر نشد دامان آمال دسته کوته ضعف — اشک سبک‌گام را پای دویدن دهم

کوتهی گر بازوان وصل گرچه ندارد کمند — نالهٔ شبگیر را تار رسیدن دهم

شهپر اشتیاق حسن در شهباز عشق — فاخته عقل را بال پریدن دهم

قصهٔ پیچیده‌ام را گر دو دست شکست — محضر ناموس را زیب دریدن دهم

آنچه نشد نکته‌ای لب گستی دو رفت — گر بن هر موی را گوش شنیدن دهم

چشم نشد بهره خیز دم صیقل یا برم — رام نشد وحشی دل بر رمیدن دهم

حوصلهٔ دل در حرم یا بدامان کمند — نخلی امید را ثمر چیدن دهم

بخت ظهوری بجد دامن دولت گرفت — بازوی اقبال را زور کشیدن دهم

غزل شیخ سعدی رح که بصنعت غریبیکه تعبیر الفاظ بحروف مقطعات تهجی است گفته برای تفریح خاطر ناظرین منقش میگردد

ای ببالا چون صنوبر وی بعارض چون قمر — زلف داری همچو عنبر لب چو شهد و که شکر

آفتاب عالم‌افروزی ماهتاب دلبران — قبلهٔ آزادگانی ای صنم با رو خ

در میان رخ اندر کشیده خط و ط — در دو سنبل مه ستاندم تن گرفته تاب و تب

تا که آب رنگ من مراد عشق تو — وا روی هر دم تو داری میان آب

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
غزل		آن تبسم لب تنها [illegible] باشند تا سحر	تم و [illegible] بنشین شب بسته باشند در [illegible]
		ای نگار اگر تو ما را [illegible] جهان [illegible]	نقل خواهم ز لبان [illegible] ده
		شاعران بسیار گفته شعرها [illegible]	کس نگفته شعر [illegible] ع و دی

دیگر غزل مؤلف که همین صنعت گفته

گاه تشنگی آید اگر آن [illegible] زد و [illegible]	جان [illegible] میکنیم چون [illegible] و [illegible]
گه چو بلبل [illegible] و خوان [illegible] گلشن [illegible]	گه چو پروانه فنا بر شمع آن [illegible] و خ
گه سپند دل بسوزم بهر [illegible] چشم زخم	گه [illegible] از خاک پایش [illegible] و رد
گه طواف کعبهٔ رویش کنم چون [illegible]	گه [illegible] آبی و [illegible] از نرگس [illegible] و ه
گه هلال عید پرور اکنم [illegible]	گه گل [illegible] رویش گه [illegible] لب [illegible]
گه [illegible] گردد دل ز آب [illegible]	داغ هجران [illegible] گه [illegible] و ی
گر به [illegible] در [illegible] آن [illegible]	قصری باشد پر فزا چون [illegible]
تا سحر [illegible] از صراحی دست [illegible]	[illegible] باشم از [illegible] و ی
نقل گردانم ز قند لب [illegible]	ل ق [illegible] از [illegible] و ه
[illegible] عشقی بداند [illegible]	[illegible]

نام شعر	تعریفات شعریه	تمثیل
		چون بنجم اندم این غزل زبیره برقصیده بگفت · خوب گفتی در ...
		غزل دیگر موافق صنعت عجیب تعبیر الفاظ با عداد بحساب ابجد که بی نظیر نظیر گفته برای انبساط طبع اهل طبع منطبع می شود غزل دو و شش هم شصت و پنجم نقل ده چار ارزه · چهل و ده دو چارم کن قیامی نگین از سی و دو هم چنین تنگ بهشت و جوی در روی طرف · بر کنارش چهل و دو گه بنشتم ز دست ابروی پنجاه و پنجم و نغل هم چهل و یکی بر سما · ابر زلفش هم برو شد با ولی در چار سو چار و سی و دو و دو در دو و دو صد تا بحر · سی و دو و سی و دو با شد با نغیر او هر نود چار و دو صد با نود چار و دو · ده و چارم هم بگرد چشم پنجم با شد دو چار و دو صد چار بحر گلرخا خارم شد · زود آ از چار و دو صد چشم روشن کن بر رو شعرت ای پنجاه و هشت و ده هشتاد و دو · کس نگفته همچنین در یتیمی بر ز ضو
مثنوی	و در لغت بمعنی جمع کرده شده و در اصطلاح ابیاتیکه متفق الوزن باشند و هر دو مصرع هر بیت متفق القافیه باشند این را مزدوج که بمعنی آمیخته ... نیز گویند و مثنوی از ابیات غزل است چنانچه سابق	الهی غنچهٔ امید بگشا · گلی از روضهٔ جاوید بنما بخندان از لب آن غنچه باغم · وزین گل عطر پرور کن دماغم درین محنت سرای بی مواسا · به نعمت های خویشم کن شناسا ضمیرم را سپاس اندیشه گردان · زبانم را ستایش پیشه گردان

مذکور شده قصص وغیره هم دران بیان کرده شود -

تمثیل	تعریف وتشریح	نام قسم
رباعی که هر چهار مصرعش مقفی باشند رباعی با ما چو خماری بجز نقصان چیست — با ... باری بما هیچو دستی از بخت نیست این همگی ستم — در ... چنین سست کمان نیز ... رباعی که سه مصراع آن مقفی باشند ای آمده بیتو بتنگ از گل — بلبل نکند نگه زتنگ اندر گل در چشم تو ناز هیچو کیفیت آمده — در روی تو شرم همچو رنگ اندر گل	بسبب اینکه چهار مصرعه دارد رباعی گویند و دوبیتی و ترانه نیز گویند و در اصطلاح دوبیتی را گویند که متفق الوزن والقوافی باشند اگر مصرعه سوئمین قافیه نداشته باشد هم جائز است واگر داشته باشد مستحسن است و اوزان رباعی بیست و چهار است چنانچه گذشت و بعضی ده هزار گویند ۱۲	رباعی دوبیتی
فردیکه از دو مصرعش اطلاق قافیه نتوان کرد سعدی رحمه الله فرد هر که زر دید سر فرود آورد — ور ترازوی آهنین دوش است و فردیکه هر دو مصرعش مقفی باشند اینست فرد باید که روی اگر بخانه باشد کسی میل بیرون گر کند دیوانه باشد کسی	فرد در لغت بمعنی تنها است و در اصطلاح یک بیت تنها را گویند خواه هر دو مصرعه آن مقفی باشند یا اطلاق قافیه بر یکی از آن نتوان کرد ۱۲	فرد

	تعریف و تشریح	تمثیل
قطعه	قطعه در لغت پاره از چیزی و در اصطلاح ابیاتی چند که متحد الوزن و القافیه باشند و مطلع ندارند گویا بعد دور کردن مطلع از غزل یا قصیده قطع کرده شده است اشعار قطعه کمتر از دو بیت نباشد زیاده را حدی نیست و نزد بعضی از یکصد و هفتاد و سه بیت زیاده نباید و در هر بحر گفته میشود	قطعه کثیر الاشعار چنانچه فائق گفته **قطعه** دوش رفتم جانب گور غریبان یک طرف | دیدم آنجا بر سر صحرا فتاده شوریده حال بر سر بالین یک بیت بر فتاده است وار | در میان بیخودی میداشت این قال و مقال شد کجا آن خفتگان کت جا حسن این زمان | تاج و تخت و دولت و اقبال و جاه و ملک و مال از متاع دار دنیا چیست حاصل شد شما | جز دریغ و حسرت و افسوس و اندوه و ملال گر تو فائق بشنوی در عمل کن چار چیز | خوردن و پوشیدن و بخشیدن و فکر مآل قطعه قلیل الاشعار چنانچه مولف در تعمیه اسم علی رضا خان صاحب سلمه الرحمن گفته **قطعه** بر زمین تاج لبش نام تو شد | هر شهی هم کند چو قلب نثار بعد تجنیس هم بپیش تردیف | حاصلش نام می در شود شهوار
ترجیع بند و ترکیب بند	ترجیع در لغت رجوع کردن است و در اصطلاح رجوع کردن از ابیات و اشعار غزل بسوی بیت	ترجیع بند چنانچه حافظ رح فرماید **ترجیع بند** ای راحت جان من کجائی | جانم بلب از غم جدائی

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
ترجیع بند و ترکیب بند	و بند شعری را گویند که بعد هر غزل واقع شود و هر دو مصرعه آن مقفی باشند اگر فقط یک شعر بند مکرر آرند ترجیع بند گویند و اگر بعد هر غزل شعر علیحده آرند ترکیب بند نامند	دارم نفسی بسینه موهوم	آن هم نفسیست گر نیائی
		از گردش جام چشم مستت	عنقا بزمانه پارسائی
		از زلف تو چون دلم برآید	در دام تو قید خود رهائی
		گر دست دهد بعمر یکبار	شاهیست بکوی تو گدائی
		از غمزه کشی بلب دهی جان	ای بت بخدا مگر خدائی
		آئینه بکف مدام داری	شاید که بخویش مبتلائی
		از حور و پری یکی ندارد	این ناز و ادا و دلربائی
		پیوسته اگر بخاطر غیر	زین گونه بمن ستم نمائی
		دست من و چاک در گریبان	پای من و دامن بیابان
		از ناز تو ناز دلبری را	در چشم تو چشم ساحری را
		آسیب ذقنت ز سایهٔ زلف	آسیب زده کند پری را
		آهوی فسون گر تو بنمود	گوساله پرست سامری را
		بخرام چنان بناز تا سرو	سر تنگ کند برابری را
		تا زلف ترا ندید سنبل	دعوی نگذاشت همسری را

نام قسم	تعریف وتشریح	تمثیل	
ترجیع بند و ترکیب بند		در حلقهٔ طرهٔ [illegible] زرنگ تا فتنهٔ نرگس ترا دید بر جور و جفا مناز تا من کاید ستاگر ز دست داری	در دام کشیدی تو مشتری را شد بر هوا ستمگری را دربسته‌ام نه داوری را سررشتهٔ بنده پروری را
		دست من و چاک در گریبان	پای من و دامن بیابان

مثال ترکیب بند حافظ رحمه فرماید

ترکیب بند

شاهی که پناه ملک و دین است	درخور و هزار آفرین است
نوبادهٔ خاندان ملک است	گلدستهٔ بوستان دین است
هم نسل شهنشهِ زمان است	هم نقد خلیفهٔ زمین است
آثار و دلائل سعادت	تابش چو نور شمس از جبین است
در ملک جهان نصرت شاهی	انصاف تو کوکب یقین است
در خاتم قدر او نهفته	فیروزهٔ چرخ در نگین است
تیغش بمیان کفر و اسلام	سدیست ولیک آهنین است
کلک از کف دست اوست در کار	شمشیر ببازوانش [illegible]

نام قسم	تعریف و تشریح	مثال
		ای سایه رحمت الهی — وی غنچه باغ پادشاهی هرگز بشمائل تو سروی — نارسته ببوستان شاهی هم چرخ جمال را تو مهری — هم برج جلال را تو ماهی درخواسته از خدا بچون — بخت تو بدعای صبحگاهی بر نام تو مهر کرده گردون — منشور اوامر و نواهی بر سلطنت تو بی تکلف — تمکین تو میدهد گواهی نام تو یقین که می برآرد — آوازه ماه تا بماهی
مستزاد	مستزاد در لغت زیاده شده و در اصطلاح آنست که بروزن اصلی یا رباعی یا غزل یکدو لفظ زیاده نمایند که مرتبط بمعنی باشد و بعضی لفظ مستزاد در فقره نثر گویند مستزاد در رباعی بیشتر مستعمل باشد واین بر دو قسم است یکی آنکه بعد هر مصرعه یکدو لفظ زیاده کنند و دوم آنکه بعد بیتی زیاده نمایند مثال هر یک نوشته میشود	گردون که لطیفها برآرد دری چو تو در صدف ندارد مثال رباعیکه بعد هر مصرعش الفاظی زیاده کرده باشند رباعی مستزاد ای دولت وصلت سبب فیروزی — بی روی و ریا وقتست که شمع طرب افروزی — از روی وفا جبر وصل تو از روی کرم — ای راحت احباب — تا چند بداغ انتظارم سوزی — برخیز و بیا

تمثیل	تعریف و تشریح	نام قسم
مثال رباعیکه بعد هر بیتش الفاظ زیاده نموده شده است فخری گوید رباعی مستزاد رفتم به طبیب گفتمش بیمارم — چیست / از اول شب تا بسحر بیدارم — در ماتم نبضم چو طبیب دید گفت از لطف — گریست / جز عشق نداری هیچ بیماریم — مجنون مثال غزل مستزاد ابن حسام گوید غزل مستزاد آن کیست که تقریر کند حال گدا را — در حضرت شاهی کز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را — جز ناله و آهی هر چند نیم لایق درگاه سلاطین — نومید نیم نیز شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را — گاهی بنگاهی بر خرمن گل مار نخفته‌ست کدام است — یعنی که دو زلفش حیف است که همخوابه بود ترک خطا را — هندوی سیاهی تا چاه زنخدان تو شد مسکن دلها — ای یوسف ثانی		

نام قسم	تعریف و تشریح	مثال
		صد یوسف گم گشته ز زنخدان تو شماله ‌ ‌ ‌ در هر بن چاهی اندام تو و زینت قبا شرط نباشد ‌ ‌ ‌ الا که بد وزند از لاله سیراب تو قبا را ‌ ‌ ‌ در غنچه کلاهی بر شعر من و حسن تو گر بنده نخوانند ‌ ‌ ‌ از این حسن تمام بر معجز عیسی تو دست قضا را ‌ ‌ ‌ حاجت گری
تشبیب	تشبیب در لغت هوائی کردن است و در اصطلاح تشبیب آنرا گویند که در قصیده یا غزل یا دیگر اقسام شعر ذکر جوانی و شوق عشق و ولوله آن و شوخی حسن ذکر نمایند و یا چیزهای دیگر مثل مناظره روز و شب و گل و مل وغیره و هر قصیده که مشتمل بر ابتدا تشبیب باشد لازم است که در وی تخلص نمایند چنانچه در تعریف و تشریح قصیده مذکور شد	چنانکه فائق گفته تشبیب زمان بهار است شد با شتاب ‌ ‌ ‌ گناه است ساقی نخوردن شراب می لاله در جام گلگون بریز ‌ ‌ ‌ مه نو بخورشید کن همرکاب زده خیمه ابر هوا سو بسو ‌ ‌ ‌ تو هم خیمه بر باده زن چون حباب شب و روز در دست دارید جام ‌ ‌ ‌ گل آفتاب است گل ماهتاب اگر تشنه می ندارد بسر ‌ ‌ ‌ چرا لاله مست و نرگس خراب تو ای زاهدا منع مستی مکن ‌ ‌ ‌ مخور غم که فرداست یوم الحساب گر این آب دادی ز آتش منال ‌ ‌ ‌ که آتش توان سرد کردن بآب

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل	
تشبیب		بقول تو گرمی حرام آمده چه فصل بهار است یا شب آمده	چرا در بهشت است جوی شراب دل عاشق از آتش می کباب
مسمط	تسمیط در لغت جمع کردن و مروارید در رشته کشیدن است و در اصطلاح عبارت از آنکه شاعر در دو مصرع یا بیشتر یک قافیه را آورده اند و مصرع سوم یا فوق آنرا بر قافیهٔ اصلی گذارد و اگر یک مصرع بر اصل بیت زیاد کنند مثلث گویند و اگر دو مصرع بر اصل بیت زیاده کنند مربع و اگر سه مصرع زیاده کنند مخمس و اگر چهار مصرع مسدس و اگر پنجم مسبع و اگر شش مثمن و اگر هفت متسع و اگر هشت معشر هشتم قسم آخر در فارسی مستعمل است	امثلهٔ اقسام هشتگانهٔ مسمط ثبت نموده میشوند **مثلث** ای قبلهٔ دین و کعبهٔ حق | ذات تو سمی ذات مطلق کم مثل تو زیر چرخ ازرق محکوم تو آسمان جنابست | مملوک تو مالک الرقابست دهر از حشمت سمند ابلق **مربع** ز آمدن نوبهار باغ چو تخته شده | گشت شگوفه گل تو جمیع باد چو بیرون شده چیست بلبل کنون گفتن فسانه | گل ز خوشی باغ برتن خود دریده ابر بوقت بهار چو کف دست کشود | ژاله نگر چون گهر هر لاله سر [illegible] نالهٔ بلبل شده بفلک از هر طرف | بانم شده چون صنم باد شده چو چمن	

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل
		مخمس حافظ رح از عشق تو ای صنم چنانم — کز هستی خویش در گمانم هر چند که زار و ناتوانم — گر دست دهد هزار جانم در پای مبارکت فشانم گشتم صنما در آرزویت — آشفته و تیره دل چو مویت هر چند نمیرسم بکویت — شب نیست که از فراق رویت زاری بفلک نمیرسانم مسدس خواجه عماد گفته ای عشق تو با جان من مبدأ فطرت — وصل تو صفای دل هجر تو کدورت صورت نتوان بست که از خانهٔ قدرت — پیدا شده یا چون رخ خوب تو صورت نی کسوت ادراک تو بر قامت فکرت — نی دامن اوصاف تو در دست فصاحت بیرون ز وصال تو دلم را طلبی نیست — جز یاد تو در خاطر غمگین طربی نیست در کشور خوبی چو تو یاقوت لبی نیست — تاریکتر از روز فراق تو شبی نیست فریاد من سوخته دل بی سببی نیست — دود از سر آتش رود و خون ز جراحت

قسم	تعریف وتشریح	تمثیل
مسبغ		مسبغ خواجه نصیر الدین طوسی گوید شب چو بگشاد از نسیم نافهٔ مشک تتار — سنبل شب داد بوی غالیهٔ زلف یار عنبر سارا فشاند طرهٔ شب بر بهار — عود قماری بسوخت مجمر شب بر بهار باز شده گوش گل بهر نوای هزار — باد چو عطار شد در چمن روزگار ساخت ز مشک و عبیر لخلخهٔ عنبری سوسن شب بشگفت در چمن آسمان — لاله و نسرین نمود چهرهٔ مهر بتان شکل مجره بسست کهکشان چون جوی — زهره بسان سمن شسته رخ از جویبان صف زده سیارگان همچو شکوفه عیان — مشتری از برج خویش همچو گل از بوستان مه بمیان نجوم همچو گل عبهری مثمن فایق گفته دوستان حال زارم را گوش کنید — یک افسانهٔ بیمارم را گوش کنید قصهٔ دیدهٔ خونبارم را گوش کنید — طپش آه شرربارم را گوش کنید شرح درد و غم بسیارم را گوش — ماجرای ستم یارم را گوش کنید برد از من بنگاهی دل ما دیده نمود — آه این تیشه بسر داده همه گشته شود

نام شاعر	تعریف و تشریح	تمثیل
		چند از گریه خون تا سر مژگان باشم — چند از آتش دل در تب سوزان باشم
		چند چون ماتمیان چاک گریبان باشم — چند چون نوحه گران موی پریشان باشم
		چند سودازده کوه و بیابان باشم — چند همچون جرس قافله نالان باشم

سرم از سنگ جنون کاسه مجنون گردید

پایم از گرم روی شعله بدامان پیچید

مسمع فائق گفته

دوش دیدم لعبتی از قوم هنود — با دایکها دانیر بر شقیقه بود

برنگاهیکه چه پیوست بصد ناز نمود — زنگ غم ز آئینه خاطر مشتاق زدود

پا برفتار بصد جلوه تمکین چو گشود — دل ارباب نظر زیر قدم می فرسود

سنبلش لف زد چلیپا برخ گلگون عود — ساخت تقدیر بکافوریکی عنبر و عود

بر جبین قشقه صندل بقمر زهره قران

چون پی غسل بتن بست بستنی باری — گل صد برگ دمید از گل نوبنگاری

پای بگذاشت بصد ناز در آنجا باری — آب گردید ز رنگین کف پا گلناری

موج آغوش گشاد از شعف بسیاری — دیده وا ماند حباب از رخ او یکباری

نام قسم	تعریف و تشریح	تمثیل
مسمط		آب حیوان بخت ز لب شوخ بت زناری ‌ ‌ ‌ رنگ ابر شده هر مو بگوهر نابی هر صدف هر گهر از دیده حسرت نگران سوزش سودا گرفت باز گریبان من ‌ ‌ ‌ سوی بیابان کشید پای بدامان من انچه که از عقل بوده کار بسامان من ‌ ‌ ‌ گشت پریشان تر از حال پریشان من خرمن آرام سوخت آتش افغان من ‌ ‌ ‌ مردم آبی نمود دیده گریان من تا غم هجر آتشی زد بدل و جان من ‌ ‌ ‌ کوره آهنگریست سینه سوزان من همنفسان این خبر جانب آن بت برید نزد من اورا شبی بهر خدا آورید کلفت رنج و الم درد و غم از چار سو ‌ ‌ ‌ گشته بهم مجتمع سوی من آورده رو جذبه شوریدگی ساخت من مو بمو ‌ ‌ ‌ دست من و چاک جیب پای من و کو بکو گریه من ساخته آب روان جو بجو ‌ ‌ ‌ ناله من تاخته تا فلک فتنه جو دست زد هر کسم چون گل نیرنگ و بو ‌ ‌ ‌ نیست مرا قطره ای بروز آبرو در غم شیرین لبی انیمه برباد شد ‌ ‌ ‌ حالت من دوستان قابل فریاد شد

الحمد لله العلی العظیم والصلوة علی رسوله الکریم که این رساله خوش گفتار د
و دیوان اشعار در عرصهٔ قلیل با وجود کثرت اشتغال صورت اختتام پذیرفت

قطعهٔ تاریخ للمؤلف سال هجری نبوی

سال هزار و دو صد و هشتاد و که بین — گشته چنین رساله نادر باختتام
سال شروع و ختم ز صوری و معنوی — تهی بکن ز مصرعهٔ اول تو نیکنام
تا ابتدای این نمودم و مقصد نشد تمام — تسهیل وزن شعر و قوافی نشد مرام
دارم امید عفو و دعا را ز ناظرین — باشد اگر خطا و صوابی درین کلام
از فضل حق قبول و رواجش شده جا — بعدش همین دعا که بود حسن اختتام

تاریخ دیگر از مؤلف

بحمد الله شده ختم این رساله — برای دوستان با خوشنمائی
پی تاریخ چون کردم تجسس — ندا آمد که گلزار رضائی



فہرست کتب موجودہ مطبع اخبار آصفی

قانون رجسٹری ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ عہ ۴ر

قواعد متعلقہ قانون رجسٹری مع نقشجات ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ عہ ۴ر

یہ دونون کتابین نہایت اہتمام کے ساتھ اس مطبع مین عمدہ کاغذ پر خوشخط چھپی ہین اور مجلس عالیہ عدالت نے ایک سال سے لئے [illegible] مطبع کو اجازت طبع دی ہے دوسرے مطبع مین نہین چھپ سکتی ۔

گشتی نشان (۲) دیوانی قیمت ۱۲ر چوتھے مرتبہ خوشخط عمدہ چکنے کاغذ پر بہت صحیح چھپی ہے تجارسی اور بھی کم ۔ صرف ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۸ر

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
فیض جاری	۴ر	نوحہ جات حزین	۴ر
دیوان زیب	۴ر	فریاد داغ	۱۲ر
نقل ضمیمہ جریدہ سرکاری	۴ر	طلسم سخن	۴ر
نقل فیصلنامہ	۲ر	میلاد شریف منظوم	۴ر
صفوۃ المصادر	۲ر	اردو کی پہلی	۲ر
بعد حمد فارسی	۴ر	حسینی کربلا	۴ر
خالق باری	۱ر	فیصلہ صدر مجلس علاقہ پائیگاہ	۱۰ر
فاش خیالش	عہ		

المشتہر الطاف حسین قابل منیجر مطبع

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ جرمانہ لیا جائے گا۔